

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نویسنده : حسن الصفار

چند گونگی و آزادی در اسلام

مترجم : حمید رضا آژیر



نشراتیع

ناشر

چند گونگی و آزادی در اسلام

نویسنده : حسن الصفار

مترجم : حمید رضا آذیر

تیراژ : ۳/۰۰۰ نسخه

قیمت : ۲۴۰ تومان

چاپ : امیر

مقدمه

دکتر : محمد فتحی عثمان

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ »

« وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَقَضَّيْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّا خَلَقْنَا تَفْضِيلًا »^۱

خداوند آدمیان را با در نظر گرفتن تفاوت زبان و رنگ و مذاهب دینی و فکری
و علمی ایشان بزرگ داشته است . پروردگار سبحان این بزرگداشت را با دز اختیار
گذاشتن توان و قدرت در طبیعت آنها به انجام رسانده است . توان فکری و اراده آزاد
و قدرت سخن گفتن و بیان در رأس این نیروها قرار دارد: « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا »^۲ ،
« خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ »^۳ .

۱- اسراء / ۷۰ : ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش
و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم .
۲- بقره / ۳۱ : و نامهای چیزها را به آدم بیاموخت .
۳- الرحمن / ۴۳ : انسان را آفرید و بدو بیان آموخت .

از نتایج عقل و اراده آزاد این اختلاف انسانی است که در تاریخ گسترده انسانیت به چشم می خورد : اختلاف انسان با خویشتن و دیگرگونی هراز چند گاه نظرات او و اختلاف انسانها با یکدیگر و اختلاف گروهی با گروه دیگر. اختلاف ، طبیعت انسانی است که اگر در حفاظ شیوه های صحیح تفکر و نلغزیدن اخلاق در ورطه تعصب قرار گیرد ، زبانی در بر ندارد . تعصبی که گاه موجب دروغ و تجاوز به حقیقت و مردم می گردد . اگر انسانی از حق دور شود و خویشتن داری نکند ، طبیعتش او را به خود خواهی و تجاوز به دیگران خواهد کشاند و او را به سوی هوی و هوس و تجاوز از حدود پذیرفته شده و سازنده و نیز اختلاف و جنگ و ستیز و از این بردن آزادی اندیشه و بیان دیگران سوق خواهد داد . به همین روی ملائکه به این مسئله اشاره کردند که گرایش ذاتی اندیشه و آزادی اراده به سوی خونریزی و ایجاد تباهی در زمین است . و از آن جا که سرشت ملائکه بر فرمانبری از خدا و تسبیح و حمد او تعلق دارد لذا : « قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُنَادِي بِهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ * قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ »^۴.

خداوند سبحان چنین اراده فرمود که انسان زمین را آباد کند و از همین رو اندیشه و اراده آزاد او برای تحقق آبادانی زمین و تمدن انسانی - آن چنان که خداوند خواسته است - ضروری به نظر می رسد . اختلاف اندیشه ها و خواستها و عملکردها گاهی به تکامل و همیاری منجر شده و گاه به ستیز و کشمکش انجامیده است و خداوند سبحان با همین خیر و شر آنها را می آزماید و بازگشت همه آدمیان به سوی اوست و همودر اختلافات ایشان به داوری خواهد نشست . ملاک آن نیست که مردم اختلافات بیابند یا خیر ، زیرا اختلاف در سرشت آدمی نهفته و گریزی از آن نیست بلکه ملاک این است که در این اختلاف فطری چگونه پایکدیگر رفتار کنند . کسی که هدایت شود به

۴- بقره / ۳۰ : گفتند : پروردگار را : آبا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونهایریزند و حال

آنکه ما خود ترا تسبیح و تقدیس می کنیم . خداوند فرمود : من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانیم.

شیوه ای فکری ، اخلاقی و عملی دست می یابد که می تواند اختلاف را در راهی صحیح و سازنده به جریان بیندازد که در نتیجه ، بانتقاد ویر خورد اندیشه ها . موجبات بهره انسانها فراهم خواهد آمد : « كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبْدُ نَيْذَهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ الْإِنْسَانَ فَمَا يَنْفَعُهُ فِي الْأَرْضِ » .^۸ اما کسی که از راه منحرف شود و از هوی و هوس خود پیروی کند و برای دیگران حقی قابل نشود و اندیشه ای رانپذیرد ، در حقیقت ، طبیعت اختلاف بشری را به تعصب نفسانی و ستیز با دیگران و ایجاد تباهی در زمین تبدیل کرده است . بدین ترتیب خداوند بانیرهایی که در بشر به ودیعت نهاده ، بندگان خود را می آزماید تا ببیند چگونه عمل می کنند . از انسانها جز کنترل قدرت و هدایت اندیشه و عملشان و پاکسازی روانشان و تعالی بخشیدن به غرایزشان به اندازه توانشان خواسته نشده است . ولی به هر حال محال است که بتوانند طبیعت و فطرت خود را نادیده بگیرند : « وَكُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً * وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَكَذَلِكَ خَلَقَهُمْ » .^۹ سرشت افراد بشر طبیعتاً بایکدیگر تفاوت دارد . آنها به این تفاوت دچار شده اند تا خداوند ببیند در برابر آن چگونه عمل می کنند و این که آیا می توانند جهت تحقق بخشیدن به اختیار و گرفتن تصمیمات مناسب از راه مباحثه و گفتگو دست یابند یا هر فرد و گروهی خود را بر می گزیند و از هوی و هوس خویش پیروی می کند و مقام توان فکری و روانی و جسمی خویش را در تحمیل عقاید خود و حذف عقاید صاحب نظران دیگر به کار می برد . به هر حال ، هر گونه تلاشی از سوی چنین فردی محکوم به شکستی فاحش خواهد بود ، زیرا عملی بر خلاف طبیعت بشری وجود اختلاف است و ناگزیر نیروی چنین انسان یا گروه انسانی به ضعف کشانده خواهد شد و سر انجام ، زندگی به ناپودی منجر خواهد شد

۸- رعد / ۱۷ ؛ خدا برای حق و باطل چنین مثل زند ، اما کف به کناری افتد و نا بود شود و آنچه برای مردم

سودمند است در زمین پایدار می ماند .

۹- هود / ۱۱۸ و ۱۱۹ ؛ و اگر پروردگار تو خواسته بود همه مردم را یک امت کرده بود ، ولی همواره گونه گونه

خواهند بود ، مگر آنهایی که پروردگارت بر آنها رحم آورده و آنها را برای همین بیافریده است .

وآرا وصاحب نظران دیگر این فرصت را خواهند یافت تادو باره ظهور کنند : « وَتِلْكَ
الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ » .^۷

اگر اندیشه و اراده آزاد انسانها حتی در صورتی که در يك سر زمین محصور باشند یقیناً به اختلاف خواهد انجامید ، پس چگونه خداوند خواسته است که مردم از همه سو برای آبادانی زمین کسبیل شوند : « هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ » .^۸ خداوند با عقلی که در انسان به ودیعت نهاده ، او را در دریا و خشکی و سپس در جو و فضا رها کرده ، تا با آن آیات الهی را در آفاق و قوانین هستی را در جهان کشف کند . او با این عقل و حواس در مسیر تمدن و مراحل آن ره می پوید و دگرگونی می یابد و در این رهنگذر شکل ظاهریش او به او کمک می کند ، شکلی که خداوند آن را به بهترین صورت آفریده است تا انسان را در بر پایی آبادانی و تمدن یاری رساند . دو پا و قامت او یاریش می دهند تا در آب و خشکی به این سو و آن سو برود و دو دست و بازوان او در کشاورزی و صنعت و معامله و یابه عبارت دیگر در ساختن تمدن در هر کجا که استقرار یابد ، یاریش می رسانند .

هر گاه برای انسان فرصت هجرت و جابجایی پیش آمد و زمین سینه خود را در پیش پای او بگشاید و فن زندگی و آبادانی و تمدن در برابر دست ، عقل و حواس او رخ بنماید ، در نتیجه اختلاف محیط و اختلاف دستاوردهای محیطی اختلافات بشر نیز رو به فزونی می نهد و بدین ترتیب مردم به ملتها ، قبایل و جوامع مختلف تقسیم می شوند . پس اگر یکدیگر را شناختند و یابکدیگر پیوند بر قرار کردند و به همیاری پرداختند توانسته اند از اختلاف محیط و نژاد و فرهنگ در راه غنا و تکامل خود بهره گیرند و در برابر ، اگر یکدیگر را نپذیرند و باهم قطع رابطه کنند و یابکدیگر به ستیزه بر

۷- آل عمران / ۱۴۰ : و این روزگار است که هر دم آن را به مراد کسی می گردانیم .

۸- مکه / ۱۵ : اوست که زمین را رام شما گردانید ، پس بر روی آن سیر کنید و از رزق خدا بخورید ، چون از

قبر بیرون آید به سوی او می روید .

خیزند ، سر انجم بکدیگر را به ناهودی خواهند کشاند و زیان ، هم پیروز وهم شکست خورده را دربر خواهد گرفت : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا »^۹ ، « وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِلْمِ وَالْعُدْوَانِ »^{۱۰} « وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً »^{۱۱} .

خداوند برای آبادانی زمین ، منابع روزی اعم از ثروتهای گیاهی ، حیوانی ، زمینی ، دریایی و هوایی را نیز فراهم آورده است و نعمتهای ظاهر و باطن خود را کامل کرده است و انسان را واگذارده تا از این منابع استفاده کند و در راه تحقق بخشیدن به این « رشد » و بهره وری از « پاکیزه »^{۱۲} هایی که خداوند در اختیار او نهاده ، تنها او برکت جوند و آدمیان را می بینیم که بر اساس تفاوت های فردی ، فطری و نسبی و نیز به حکم تفاوت های محتوم اجتماعی همراه با سیطره و سلطه ، بایکدیگر تفاوت می یابند و بدین ترتیب عامل دیگری از عوامل اختلاف به عوامل پیشین اضافه می شود . ولی به هر حال وظیفه مردم آن است که . به حل عادلانه و بر حق تفاوت های برخاسته از ثروت و امکانات روی آورند و بدین ترتیب پیش از آغاز هر گونه رقابت مشروع ، همسانی فرصتها ظهور می یابد و این همان چیزی است که انسان با تلاش عقلی ، روحی و جسمی بدان دست می یابد . بر اساس ساختوردگی ، بیماری یا عدم توان در کسب ضروریات زندگی امکاناتی در اختیار افراد نا توان قرار می گیرد . و از همین جاست که رقابت و همبازی بایکدیگر همراه می شوند و منافع فرد و جامعه توازن می یابد . اگر چرخ رشد و تولید و توزیع چنان به گردش در آمد که انگیزه های روحی و توازن جامعه را تحقق بخشد ، انسان توانسته است برتری خود را بنمایاند و شایستگی اش را

- ۹- حجرات / ۱۲ : ای مردم ! ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم و شما را جماعتها و قبیله ها کردیم تا بکدیگر را بشناسید ، هر آینه گرمای ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست .
- ۱۰- مائده / ۲ : و در نیکوکاری و تقوی همکاری کنید نه در گناه و تجاوز .
- ۱۱- انفال / ۲۵ : و برسید از فتنه ای که تنها ستمکاران را در بر نخواهد گرفت .
- ۱۲- طبیات .

به اثبات رساند و برتری خود را بر بسیاری از مخلوقات خدا به منصّه ظهور رساند. اگر این امر دچار آشفتگی شود ، عامل اختلاف نیز به عوامل انسانی اضافه می گردد و در پی آن انسانها به فساد در زمین خواهند پرداخت و خون یکدیگر را خواهند ریخت و حرث و نسل را از میان خواهند برد و خود و زمین را دستخوش نابودی خواهند کرد و حیات را در زمینی که در آن به جانشینی (خدا) آمده اند و رسالت آباد کردن آن را بر عهده دارند ، به نابودی خواهند کشاند .

کرامت بنی آدم که خداوند آن را در کتاب خود بیان فرموده ، در شمار نیروها و تواناییهایی است که خداوند به آنها ارزانی داشته و آدمیان باید در پاسخ به نعمت الهی و ادای وظیفه خود در آبادانی زمین آن را مواظبت و نگهبانی کنند . خداوند با در نظر گرفتن اختلاف افراد و ملل و قبایل و ادیان و آیینهای مختلف ، (کرامت) را به گونه ای فراگیر به همگان بخشیده است . کرامت بنی آدم همان آباد کردن زمین است و این آبادانی از کرامت جدانیست ، انسانهایی که کرامت انسانی را در ابعاد مختلفش پاس می دارند، در حقیقت آبادانی و تمدن را بر پا داشته اند و همین آبادانی و تمدن است که موجب استحکام کرامت انسانی و گسترش محدوده آن و تضمین همان کرامت بنی آدم است که خداوند آن را در خلقت و فطرت بشری نهاده است که باید محقق قانونی و شرعی آن ضمانت شود و این چنین است که اسلام با عقیده و آیین خود خواستار رشد طبیعت و انسان است و رشد انسان همه ابعاد جسمی ، عقلی ، روانی و روحی او را بدون هیچ گونه اختلاف در بر می گیرد .

برادر شیخ حسن صفّار کوشیده تا همین «چند گانگی» یا «اختلاف» را که به سبب عقل و اراده خدادادی جزء فطرات انسان است روشن سازد ، اختلافی که از سر تا سر زمین و خشکی و دریا و در جو و فضا و طلب رزق در این جهان وسیع و پهناور فضایی گسترده تر می یابد و نویسنده به خواست خدا در این کتاب سودمند از این نکته پرده بر می دارد که چگونه اسلام آزادی بشر را تضمین کرده است ، آزادیی که طبیعت آنها در اندیشه و آزادی اراده سامان می بخشد . آن را پاس می دارد و رشد می دهد . و این

که چگونه اسلام در این چند گانگی و آزادی ، تکامل و تعاون را چنان تضمین می کند که برای آدمیان فضایی از وحدت متناسب با کرامت انسانی را فراهم می آورد . این وحدت ، وحدت در سرکوب و مسخ و محدود کردن افراد و گروهها در قالبهای فکری و رفتاری تحمیلی نیست .

من خود به سخنان جناب نویسنده که مبلّغی اسلامی و مقید به احکام اسلامی است گوش فراداده ام و او را بر خلاف بسیاری از دعوتگران متعصب - که خداوند از گناه ما و ایشان در گذرد - دیدم که بر حقوق و آزادی انسان پامی فشرد و آن را بزرگترین نعمتهای الهی و رکن رکن اسلام می داند . او در عرضه اسلام و شریعت اسلامی ، در اصول ثابت و جاودان آن و نیز مسایل تازه طرح شده ، این اصل اساسی را در رسالت الهی برای انسانها گوشنرد می کند . شاید برجسته ترین ویژگی اندیشه نویسنده ، نسبت به آنچه امروز در صحنه دعوت به اسلام و سخن از قانون و حکومت اسلامی عرضه می شود ، از خلال سخنانی روشن شود که قبلاً در مقدمه کتابم تحت عنوان « حقوق الانسان بين شريعة الاسلام والفكر القانوني الغربي » آورده ام که با اندیشه و کتاب نویسنده محترم جناب آقای صفار همسوست :

« شریعت الهی احقاق حق و ابطال باطل و اجرای عدالت در اشکال مختلف آن را به ارمغان آورد ، که هم فرد را در بر می گیرد و هم جامعه را ، هم حکومت را و هم جهان را . از آن جا که حق یعنی عدالت و نظم و به طور کلی و نبود هیچ کژی و تزلزل که البته در همه موجودات الهی اعم از جماد و جاندار موجود است ، پس در شأن انسانی که خداوند به بهترین شکل او را پرداخته و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و کرامت بخشیده است ، وجودی ضروری ترمی یابد .

پرستش خدا و اجرای قوانین او می بایست در اذهان با احقاق حق و کرامت انسانی همراه باشد . همانا خداوند سبحان ، پیامبران و کتب خود را فرستاده تا مردم به اجرای قسط یعنی همان عدلی پاخیزند که آسمانها و زمین بدان قائم است . پس هر گاه نشانه های عدالت ظهور یافت و صبح دولتش دمیدن گرفت ، هر کجا که باشد همان

جا دین و شریعت و رضایت و امر الهی است و این همان بیان رسا و بلیغ «ابن قیم جوزیه» (در گذشته به سال ۷۵۱ هـ) است.

خداوند می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»^{۱۳} ولی برخی از مسلمانان معاصر از سر شور دینی و برای تحکیم شریعت اسلامی از ((بیّنات و کتاب و میزان و قسط)) به غفلت یا تغافل می گذرند و مستقیماً به «حدید» توسّل می جویند تا دین خدا در مرحله اول «نبرد» یا کيفر یا قصاص و حدود باشد. در حالیکه چنین امری تنها در صلاحیت حاکمی است که بر مردم حکم می راند و شریعت اسلام حقوق و وظایف اولو الامر را روشن کرده است. این درست است که باید برای برقراری امنیت جامعه و فرد و منافع آنها تهدید کنندگان را به کيفر رساند و دشمنان مهاجم به سرزمینهای اسلامی را به عقب راند، ولی این نیز صحیح است که این احکام باید در ترتیب منطقی و عملی خود جای گیرند. فهم و اجرای قوانین اسلامی از احقاق حقوق انسان و حفظ کرامت او آغاز می شود، به گونه ای که «حدید» و قدرت باید در راه احقاق حقّی به کار رود که آسمانها و زمین بدان قائلند و شریعت انسانی بدان وابسته است و کتاب آسمانی بر اساس آن نازل شده است. طبری در آغاز بیان مسئله جنگ قادسیّه در اخبار سال ۱۴ هجری آورده است که: ربیع بن عامر به مجلس رستم فرمانده ایرانی وارد شد. رستم از او پرسید: چه چیز شما را به این جاکشاند؟ ربیع بن عامر پاسخ داد: خداوند ما را بر انگیخته و به این جا آورده تا کسانی را که می خواهند، از پرستش بندگان به پرستش خدا و از تنگی دنیا به گشایش آن واز ستم ادیان به عدل اسلام منتقل کنیم. پس ما را بادین خود به سوی خلقش فرستاده تا آنها را به سویش فراخوانیم.

۱۳- حدید / ۲۵: ما پیامبران را با دلیلهای روشن فرستادیم و آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند، و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافعی برای مردم است فرو فرستادیم.

خداوند به واسطه رسالت محمد (ص) قید و بند ، غلّ و زنجیرهایی را که از شریعتهای الهی گذشته از روی آزمایش یا کیفر گریبانگیر مردم نهاده بودند ، برداشت و گشود . اسلام از مستضعفان می خواهد که یابه جهاد بر خیرند و یا برای خروج از سیطره آنها و مقاومت در برابر ایشان به هجرت بپردازند : « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السُّورَاتِ وَالْإِنْجِيلِ بِأَمْرِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الْيَبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ * وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ » ^{۱۴} « وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا * الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا » ^{۱۵} . تجاوز حقوق انسانی حتی از طرف مؤمنان منکر است و جنگ بامتجاوزان فریضه ای لازم و ضروری برای دفع ظلم و تجاوز و دشمنی است و البته این در صورتی است که اصلاح و تشویق ستمگر بر ترک ستم به شیوه ای پسندیده کارگر نیفتد . همه مؤمنان وظیفه دارند مظلوم را بر علیه ستمگر یاری رسانند ، تازمانی که ظالم ستم را ترک کند : « وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي إِلَى أَمْرِ اللَّهِ * فَإِنْ فَاتَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأُنْفُسُوا * إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ » ^{۱۶} .

۱۴- اعراف / ۱۵۷ : آنان که از این رسول ، این پیامبرانی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می یابند پیروی می کنند ، آن که به نیکی فرمانشان می دهد و از ناشایست بازشان می دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می کند و چیزهای ناپاک را حرام و هارگناشان را از دوستشان بر می دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید .

۱۵- نساء / ۷۵ و ۷۶ : چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می گیرند: ای پروردگارا، ما را از این قره ستمکاران بیرون آورد و از جانب خود بار و مددگار قرار ده نمی جنگید ؟ آنان که ایمان آورده اند در راه خدا می جنگید و آنان که کافر شده اند در راه شیطان ، پس با هواداران شیطان قتال کنید که مگر شیطان تا چیز است .

۱۶- حجرات / ۹ : و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند میانشان آشتی افکنید و اگر یک گروه بر دیگر تعدی کرد با آن که تعدی کرده است بچنگید تا به فرمان خدا باز گردد ، پس اگر بازگشت میانشان صلحی عادلانه بر قرار کنید و عدالت و ورزید که خدا عادلان را دوست دارد .

آنگاه که این غلّ و زنجیرها از هم کسبخت ، اسلام کاخ حکومت خود را بر خواه افراشت ؛ حکومتی که از حقوق انسان و آزادی او حمایت می کند و کرامت و عزّتش ، رعایت می نماید و شریعت حق رامیان حاکم و محکوم و توانگر و ناتوان و توانمند و بینو بنیان می نهد .

کتاب نویسنده فاضل فریاد خوشنواز آزادی و تلاشی جهت نمایاندن ریشه هاء آن در طبیعت بشر و دین خدا و تأکیدی است بر آزادی در جهان معاصر و مسایا و واقعیتهای ما . نویسنده در ترك میراث زور و قلع و قمع و اجبار و پرده برداشتن از پوچی و بطلان آن - هر قدر هم که طرفدار داشته باشد - مصرّ است . میراث (ستم مقطعی نیست و آن چیزی نیست که آن راگزینش کنیم یا به نتایج آن ملتزم شویم ، حتّو اگر چند خط یا باب یا کتاب در تروجیش نگاشته شود و نه حتّی اگر سالیان دراز از وجود شان بگذرد و ستمگران بسیار حقوق انسان را هدیه کنند و بشر را به خواری کشند و آنها را بهراسانند و خونشان را بریزند و خود را به صفات خدایی منتسب کنند که عزیز است و جبّار و متکبّر و قهار ، خدایی که تنها باید به حمد و ثنا و تسبیح او پرداخت که :

« لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ »^{۱۷} .

بدین ترتیب سعادت مطالعه کتاب جناب آقای صفّار را یافتم پیش از این سعادت استماع سخنان ایشان را پیدا کرده بودم . صدایی غرنده در دعوت اسلامی در این روزگار ، صدایی که بر آزادی انسان و حق دیگران تأکید دارد و از « عدم انحصار طلبی » دفاع می کند و « تروراندیشه » را محکوم می کند .

وی - که خداوند داریش رساند و پاداش کثیر بدو دهد - در مقدمه کتابش (چند گونگی آزادی در اسلام) می گوید :

« شاید از مهمترین مسایلی که باید نظر و دیدگاه اسلام را پیرامون آن روشن کرد ، مسأله آزادی است . زیرا آزادی ، روح انسان و عمق انسانیت اوست و مهمترین

۱۷- انبیا/۲۲؛ او در برابر هیچ يك از کارهایی که می کند بازخواست نمی شود، ولی مردم بازخواست می شوند.

امتحانی است که نیروهای اسلامی در این روزگار با آن روبرو هستند . اگر این نیروها می خواهند اسلام را پیاده کنند و حکومت و جامعه را بر اساس آن پی ریزند ، در برابر اندیشه ها و اعتقادات مخالف دیگر چه موضعی خواهند داشت ؟ آیا در چهار چوب اسلام جایی برای چند گونگی در رأی و اندیشه وجود دارد ؟ یا تنها يك اندیشه و موضع مطرح است و جز آن نظری پذیرفته نیست ؟ « دوران عقب ماندگی تاریکی که بر امت ما گذشته ، از اسلام صورتی منفی عرضه کرده و آن را دعوتگر دیکتاتوری و استبداد معرفی کرده است که اجازه قلع و قمع و ترور را می دهد ! همچنان که برخی از احزاب و دیدگاههای موجود در عرضه اسلامی تا به امروز بر تك روی و استبداد رأی پا می فشارند و به موضع مخالف خود ارجی نمی نهند و طبیعتاً چنین تصویرهای منفی از گذشته و مواضع متعصبانه کنونی در میان مردم نسبت به اسلام ترس و تشویش ایجاد می کند و بدین ترتیب مستمسکی به دست افرادی می دهد که مخالف اجرای اسلامند » .

شکر و سپاس خدایی را که در پیری این فریاد صادقانه را به گوش من رساند . فریاد برای آزادی و به نام اسلام از دانشمندی دعوتگر که خدایش برکت دهد . آفرین به توان برادر مسلمان و مقید و مؤمن به آزادی و حقوق انسان و کرامت بنی آدم و چند فکری و مخالف استبداد و تسلط و تحمیل بر جامعه بر اساس خواست يك فریاد یا يك باند که جسم و روح و مال و عقل و اندیشه مردم را نیز در اختیار دارند ...

این دانشمند دعوتگر همچنین می گوید : « تعلیم و تربیت اسلامی در همان زمانی که بر اساس عبادت و توحید خدا و التزام به دین حق او در اندیشه يك مسلمان جای می گیرد ، احترام به انسان نیز به عنوان يك انسان در جان او ریشه می دواند تا ما دامی که آن انسان ظالم و متجاوز به شمار نیاید دین و آیین او هر چه که می خواهد باشد . {ص ۴۵} » « دنیا محل آزادی و گزینش انسان است و همو در روز رستاخیز در برابر خدایش مسؤول شمرده می شود و هیچ کس در دنیا حق ندارد عقاید مردم را تفتیش کند و آنها را به جرم دینشان به محاکمه کشد ، زیرا این امر مربوط به خدای

جهانیان در روز رستخیز است .»

نویسنده در اثبات وجانبداری از چند نظری می گوید : « فقها نیز در بسیاری اوقات حتی در يك مذهب آرا و فتاواي مختلفی می یابند . برخی از آنها به حکم صحیح می رسند و پاره ای دچار خطا می گردند ولی آن که پس از به کار بستن تلاش و کوشش خطا می کند ، معذور و مأجور خواهد بود و این بر اساس حدیثی است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است : « اگر فقهی اجتهاد کرد و به حکم درستی دست یافت دو اجر دارد و اگر خطا کرد يك اجر .»

مؤلف عوامل اختلاف فقها را بر می شمارد . وی پس از آن که عواملی همچون تکنیک متداول - اگر این تعبیر صحیح باشد - را ذکر می کند که عبارت است از اختلاف در اصول یا حجیت روایت یا معنای لغو ، با بصیرت و هشیاری می نمایاند که باید عامل دیگری نیز در میان عوامل اختلاف جای گیرد ، عاملی که بحق مهم و شایسته تذکر است . وی می گوید : « این درست است که کار اجتهاد ، فعالیتی علمی است که قواعد ، قوانین ، ابزار و لوازم خود را دارد ولی مجتهد نیز انسانی است که از پیشینه های فکری و احساسات اجتماعی خاص خود برخوردار است و دستگامی ماشینی نظیر کامپیوتر نیست که بر خوردی بی طرفانه با مسأله داشته باشد ...» ص ۸۸ - ۸۹ .

نویسنده این دیدگاه عمیق و هوشیارانه در میراث فکری ماورایی بشر را از فقیه شهید سید محمد باقر صدر نقل می کند ، انسانهای که فقه ثمره قریحه و عصاره جان و بازتاب بینش اجتماعی او و پیوندش با جامعه است :

« حرکت اجتهاد در میان شیعه تقریباً از هنگام تولد از انزوای سیاسی از زمینه های اجتماعی فقه اسلامی در رنج بوده است و این خود به تدریج به محدود شدن چهارچوب هدفی منجر شد که جنبش اجتهاد در میان شیعه باتکیه بر آن حرکت می کند و بدین ترتیب اجتهاد در ذهن يك فقیه شکل يك فرد مسلمان یافت و حال آن که باید صورت جامعه ای مسلمان می یافت و این نه تنها به محدودیت فقه انجامید ،

بلکه به تدریج به نفوذ فرد گرایی در بینش فقیه در خود شریعت انجما مید و لذا يك فقیه در محدوده فردی به شریعت می نگریست . از ثمرات تمرکز بینش فرد گرایی ، ایجاد تقابلی عمومی در ذهنیت فقیه بود که پیوسته می کوشید مشکلات يك فرد مسلمان را به هر نحو ممکن از راه توجیه واقعیت حل کند . این شیوه به فهم نصوص شرعی نیز راه یافت . از يك سو شخصیت پیامبر (ص) و امام و حاکم و رئیس حکومت در فهم نصوص نادیده گرفته می شد و هر گاه از پیامبر نهی وارد می شد از آن استفاده نمی شد . برای مثال اگر پیامبر مردم مدینه را نهی می فرمود که آب را انتقال ندهند ، این نهی یا نهی تحریم تلقی می شد یا نهی کراهت . در حالی که می تواند نه این باشد و نه آن بلکه این نهی از پیامبر به عنوان رئیس حکومت صادر شده و حکم شرعی از آن استفاده نمی شود . « ص ۹۰ - ۹۱ ...

سخنی بزرگ و ارزشمند است و من آن را تنها در رخدادهای تاریخ فقه شیعی محدود نمی دانم و بدون تردید بر فقه اهل سنت نیز منطبق خواهد بود . فقهای که با سلاطین در تماس بوده اند نکوشیده اند نگاهی فراگیر به انحراف موجود داشته باشند . آنان به تغییرات ریشه ای و ضروری توجهی نداشته اند و تنها به جزئیات نو ظهور می پرداختند .

در حقیقت مشکلات ما در این جهان پر رنج و بلا پایان نخواهد پذیرفت ، با تفاوت اوضاع مکی است که مشکلات جزئی تفاوت می یابد و شیوه حل مشکلات نیز با در نظر گرفتن این که راه حلّی ریشه ای باشد یا درمانی سطحی تفاوت می یابد . اما فقهای اهل سنتی که با سلاطین در دنیا میختنند ، از جامعه کناره گرفتند و خانه نشین شدند و هنگامی که می دیدند جامعه را شر و گناهان کبیره فرا گرفته

و بر انسانهای مسلمان ضربات پی در پی ستم فرود می آید، تمایلات فرد گرایی در آنها جان می گرفت . اما در باره شخصیت رسول اکرم (ص) که امام حاکم نیز بود، گر چه علمای علم اصول از اهل سنت بیان داشته اند که آنچه حضرت به عنوان امام و فرمانده صادر کرده همانند احکامی که حضرت به عنوان پیامبر صادر کرده حجیت شرعی همیشگی ندارد. قوانی در کتابی که کتاب معروف خود در قواعد به نام «الفروق» تحت عنوان « احکام فی اصول الأحکام و تصرفات القاضي و الامام » به رشته تحریر کشیده است این اصل جامع تنها در نصوص صریح آمده است ، همچون حادثه جنگ بدر که پیامبر (ص) منزلی را برای لشکریان خود تعیین فرمود و این مورد اعتراض یکی از اصحاب حضرت قرار گرفت ، که از روی نظر و شرایط جنگی و ذکاوت بوده است و بدین ترتیب این صحنه در این دلالت صریح چه برخاسته از امر باشد یا نهی محل نزاع قرار نگرفت . فردی کوشیده است تا در پژوهش پیرامون دلالات و قراین قاعده ای عمومی وضع کند ، ولی در وحی الهی و شریعت لازم الاجرا و دایمی هیچ گونه صراحت یا حتمی سخن ضمنی نیافته است و این نظر فقیه شهید را یافته که حدیث گاهی از قبیل اعمال پیامبر به عنوان امام مسلمانان است . جهان بر اجرای قاعده اصولی شناخته شده ای استوار است که نصی برای آن وجود داشته باشد و می بینیم به جای آن که این معترضان ، فهم بر اساس نص دلالت و قراین به حجت و منطق را بپذیرند ، هر توفقی را در نص صحیح زشت و ناپسند می شمردند و گویی که صحت نص ، تلاش در فهم دلالت های قطعی یا ظنی دایمی یا مقطعی را از اعتبار ساقط می کند . آنچه فقیه شهید از آن می نالیده بیماری فراگیر است که تمامی پیکره فقهی ما

از آن در رنج بوده است . تاریخ و میراث ما را انسانهایی غیر معصوم به یادگار نهاده اند و باید کوتاهیهای گذشته تبیین شود تا در فعالیتهای امروز و برنامه ریزیهای فرد ایمان از آن اجتناب شود . چشم پوشی از اشتباهات و نگاه به تاریخ و میراثمان به اعتبار هدف نهایی تنها موجب پیدایش تشویش و اضطراب در فهم گذشته و فعالیت برای امروز و برنامه ریزی برای فرداست .

« گوناگونی » در مفهوم خود اقتضای پذیرش رأی دیگران است و تفاوتی ندارد که اعتماد به نفس در چه حدی باشد . در این جا سخنی از امام شافعی نقل می کنم که گفته است : « رأی ما رأی صائبی است که احتمال خطا نیز دارد و رأی دیگران از نظر ما رأی اشتباهی است که احتمال صواب نیز دارد » ... این « گوناگونی » نظر دیگران را به عنوان حقیقتی می پذیرد که به حکم طبیعت انسانی یا احکام شرعی حدوث یافته است . این طرز تفکر ارائه دلایل دیگران را حق ایشان می داند ، چنانکه حق خود را در اعتراض به آنها محفوظ می دارد .

اما مصیبت بزرگ این است که - همان گونه که نویسنده تصریح می کند - « برخی معتقدند که ستیز و دشمنی با دیگران تکلیفی شرعی و امری دینی برای آنان است . این عده که شیطان آنها را فریفته تنها خود را بر حق می دانند و دیگران را بر باطل می پندارند و برای طرفداری از حق خود را ملزم به دشمنی با آنها می دانند . این است درد افراد و گروهها و حاکمان و محکومان مسلمان عصر ما ... از عوامل ریشه دار شدن این درد و وخامت آن « نبود یا کمبود تبادل نظر میان صاحب نظران مختلف است ، زیرا نه رهبران دینی و نه جنبشهای سیاسی و نه گرایشهای فعال جامعه تقابلی به این گونه تماسها نشان نمی دهند ... » ص ۱۱۱ متن .

نویسنده هشدار می دهد و چنین اظهار می دارد : « نسبت دادن کفر و متهم کردن به بی دینی سمبل ترور فکری است چه ، برخی ادعا دارند اسلام منحصر در بینش و فهم آنهاست و مخالف او کافری است که در فضا و جامعه اسلامی جایی برای او وجود ندارد » ... (ص ۱۲۹) متن وی سخنانی از امیر المؤمنین علی [ع] می آورد که به

حق بیانی عمیق از حقوق (مخالفت) در حکومت اسلامی است و این مربوط به زمانی بود که حضرت سلام الله علیه در حالی که بر منبر مسجد ایستاده بود سخن خوارج را که به خطبه ایشان اعتراض کردند ، رد فرمود ، ولی آنها را از خانه خدا نراند و به زندان نینفکنند و از دم شمشیر نگذارند . چنانکه گویند این سخن ابن ابی شیبه می گوید ، حضرت فرمود : « آگاه باشید سه خصوصیت است که اگر آن را نداشته باشید (یعنی گروه بندی نکنید و از داشتن پایگاه خود داری ورزید و سرکشی و اعلان جنگ نکنید) شما را از مساجد خدا باز نخواهیم داشت و ما دامی که دستتان در دست ما باشد از بیت المال خواهیم داد و به جنگ با شما بر نخواهیم خاست ، تا با ما به جنگ نپردازید و سپس خطبه خود را ادامه داد . « بدین ترتیب این مخالفان ما دامی که التزامات خود را در برابر گروه مسلمانان به انجام می رسانند ، حقوق خود را از بیت المال دریافت می کردند. حتی اگر این پول را در فعالیت‌های مخالفت آمیز صرف می کردند. البته ما دامی که به جنگی دست نمی یازیدند ، هیچ کس نمی توانست آنها را از کار در دوایر دولتی محروم کند و کسی مجاز نبود ایشان را از آزادی اندیشه ، بیان و جامعه بازدارد . آیا از این ایجاز معجزه آساشگفت انگیزتر و جامعتر وجود دارد ؟ چه کسی قدرتمندتر از امیر المؤمنین قاضی القضاة و بلیغترین بلیغان قادر بر این ایجاز است ؟ مسأله ای که جز پدر حسن <ع> و حسین <ع> و پیروان راستین او از کسی بر نمی آید . حال به نکته شگفت انگیز دیگری توجه کنید که حضرت در توصیف خوارج (مخالفان) می فرماید : « برادرانمان علیه ما شوریده اند ... غزالی در «المستصفی» آورده است که حضرت علی <ع> به قضات خود در بصره دستور داد شهادت خوارج را بپذیرند و بر اساس آن حکم صادر کنند و بدین ترتیب حقوق مدنی و سیاسی افراد و گروهی مخالف حفظ می شد و مخالف آنها به قدر يك سرانگشت موجب نمی شد حقوق انسانی آنها از میان برود . (ص ۱۲۹-۱۳۲) (۱۸۹-۱۹۰) متن . غزالی چه خوب گفته است در « فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه » که مؤلف

آن را آورده است: « از مناظرهٔ کنندهٔ خود از هر گروهی که باشد بخواه تا حدّ کفر را مشخص سازد اگر به نظر او حد کفر چیزی است که با مذهب اشعری یا معتزلی یا حنبلی یا جز آن مخالفت داشته باشد ، بدان که او در نادانی و گرفتار تقلید است و برای تو کافی است که برای به سکوت کشاندن او ادعای مخالفتش به مقابله با او بر خیزی و بدان که شرح آنچه موجب کفر می شود و آنچه موجب کفر نمی شود تفصیل بسیار می طلبد . پس حال به يك توصیه و يك قانون بسنده کن . اما توصیه این که زبان خود را از اهل قبله ما دومی که گویند لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند ، نگه دار و سخن آنها را نقض نکن زیرا نقض سخن آنها هنگامی رواست که دروغ زنی بر رسول خدا (ص) را جایز بدانند و اما قانون این که : بدانی نظریات دو گونه اند ، گونه ای به اصول عقاید اختصاص دارد و گونه ای به فروع مربوطند . و اصول ایمان سه تا است : ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا (ص) و ایمان به روز رستاخیز ... و جز این سه فروعند ... و بدان که جز در يك مورد تکفیر در فروع جایز نیست و آن این که حکمی انکار شود که به تواتر قاطع ثابت گردد که از پیامبر است و گروههای مختلف و امت بر آن اجماع داشته باشند ، همچون انکار وجوب نمازهای پنج گانه یا روزهٔ ماه رمضان . اما آنچه تواتر نداشته شود این چنین نیست ، این گونه تواتر در دورانهای مختلف بسیار ظهور کرده ولی نزد همگان علم قطعی نیافته است» (ص ۱۹۳ متن).

نویسنده ، این سخن درخشان و تابناک ابن حزم را از کتاب او تحت عنوان «الفصل في الملل والأهواء والنحل» که به تعصّب و خشکی اسلوب شهرت دارد می آورد : « گروهی معتقدند که هیچ مسلمانی با گفتن سخنی در اعتقاد یا فتوا به کفر و فسق کشانده نمی شود و هر که در این زمینه اجتهادی کند و نظر خود را حق بداند به هر حال مأجور خواهد بود . این سخن «ابن ابی لیلی» و «ابو حنیفه» و «شافعی» و «سفیان ثوری» و «داود بن علی» و سخن همهٔ صحابه ای است که دانسته ایم در این زمینه نظری دارند و به هیچ روی در میان آنها اختلافی دیده نمی شود . ص ۱۹۴ .

نویسنده به بیان سخنان «ابن قدامه» در مقدمه کتاب خود «المغنی» می پردازد:

« بسیاری از دانشمندان کوشیده اند اختلاف علما در مسایل احکام را رحمتی برای این امت معرفی کنند و آن را تحقق بخشیدن به آسانی دینی دانسته اند که با کتاب و سنت پایدار شده است . ایشان از آنچه خدا در مضرات تفرقه و اختلاف در کتاب خود بر خرد داشته اجتناب کرده اند . »

بدین ترتیب « چند گونگی » در رأی با « وحدت جامعه » بر اصول و قواعد کلی اسلامی تکامل می یابد و این دو هیچ تعارضی بایکدیگر ندارند و از آن جا که « همه دشمن چیزی هستند که آن را نمی دانند » ، لذا آگاهی از آراء دیگران انسان را از لغزش در نقل و روایت و خبرهای متواتری که افترا و باطیل است حفظ می کنند ... شگفت آن که مسلمانان می کوشند با صاحبان ادیان دیگر به گفتگو بنشینند تا از نقطه نظرات ایشان آگاهی یابند ولی از گفتگو با برادران دینی و مسلمان خود روی برمی تابند . نویسنده سخن مسلم بن معاذ هروی خطاب به امام جعفر صادق (ع) را می آورد که : « افرادی نزد من آیند که می دانم بر مذهب شمایند ، لذا بر اساس نظر شما برای آنها فتوا صادر می کنم و افرادی نزد من می آیند که بر مذهبی جز مذهب شمایند و من بر اساس مذهب خودشان برایشان فتوا صادر می کنم و افرادی نیز به من مراجعه می کنند که نمی دانم مذهب ایشان چیست ، لذا در میان اقوال ، نظر شما را نیز یادآور می شوم ... در این هنگام چهره امام درخشید و فرمود : « آفرین ، من هم چنین می کنم » ... {ص ۱۹۵ - ۱۹۶} متن اطلاع دارم که طلاب زیدیه در ین بر سر درس اساتید مذهب خود و نیز اساتید مذهب شافعی آن جا حاضر می شوند و از هر دو « اجازه » می گیرند . این شیوه پسندیده ای است و در صورتی که ین دستخوش جنگ و کشمکش نشود علمای زیدیه را پیشگامان نزدیک کردن مذاهب به یکدیگر می کند . دانشگاه « الأزهر » از دوران شیخ محمود شلتوت (رحمه الله) به جای آن که منحصرأ مذاهب اهل سنت را تدریس کند به آموزش مذاهب مختلف دیگر نیز می پردازد . به نظر می رسد که این گرایش پس از سازماندهی دو باره الأزهر به موجب قانونی که در سال ۱۹۶۱ م صادر شد گامی به جلو بردارد ، ولی ظاهراً حوادثی که بر الأزهر و تمامی مصر

گذشته ، نتوانسته است آرزوهای اصلاح طلبان پیرنامه ریزان را تحقق بخشد و «دار
التقرب» شیوه ای را در پیش گرفته که خداوند نخواسته آن را برای سالکان این راه
هموار سازد.

در پایان به کتاب ونویسنده دانشمند ودعوتگران تبریک می گویم وشاید نگاهی
سریع به صفحات این کتاب . اشتیاق خواننده را بر انگیزد واهمیت کتاب ومسایلی که
بدان پرداخته را بنمایاند. توفیقی که در پرداختن به این مسایل یار نویسنده این کتاب
بوده ، برای امروز وفردای امت مسلمان دارای اهمیت بسیاری است وشاید به خاطر
چند گونگی فطری که در میان مردم وجود دارد و اسلام پاسدار آن است ، در جزئیات
معدودی که این جا وآن جا پراکنده است بانظر نویسنده تفاوت داشته باشد ، ولی من
در اصل واساس وقاعده ودر بیشتر تفاسیل بااو موافقم واز خدا می خواهم رحمت خود
را به رغم اختلافی که داریم بر ما ارزانی دارد وبه ما بیاموزد که چگونه در شریعت او
بااین اختلاف نسبت به یکدیگر رفتار کنیم وچنان ثمرات پیامی را در جهان بر ما نازل
کند که موجب گشایش قلبها واندیشه ها نسبت به آزادی گردد ؛ آزادیی که به نام خدا
وبر اساس عقیده اسلامی در جهان معاصر است چه بسیار نیازمند درک اسلامند
ومسلمانان چقدر نیازمند به آگاهی از چگونگی عرضه رسالت الهی وگفتگو بامردم
به تناسب فهم آنان هستند .

خدا راه میانه را به ما بنمایاند

مُحَمَّدٌ فَتَحَىٰ عُمَانَ*

* استاد پژوهشهای اسلامی در دانشگاه جنوب کالیفرنیا U,S,C . اندیشمند بزرگی که تألیف متعددی
دارد که از آن جمله « حقوق الانسان بین شریعة الاسلام والفکر القانوني الغربي » است .

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا
يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

احزاب / ٣٩

مقدمه مؤلف

اسلام از نو بر آمده وعلیه همهٔ دسیسه‌هایی که در صدد ازمیان بردن و حذف آن بود ، شورید .

دشمنان بایکدیگر شرط می بستند که در چه مدت اسلام را خواهند درید یا آن را مورد تجاوز قرار خواهند داد .

آنها مطمئن بودند که تلاشهای پیگیرشان در تبلیغات ضد اسلامی و غرزدگی ، دین مسلمانان را ازباید آنان خواهد بردونقش آن را از خاطرشان خواهد زدود .

آنها در سرزمینهای ماعقب ماندگی وانحطاط را دامن می زدند تاچهرهٔ اسلام رامشوه سازند وپیامدهای شکست را بر دوش آن نهند .

آنها معتقد بودند که پیشرفت علمی ، صنعتی وتکنولوژی شان اندیشه ها را به شگفتی واخواهد داشت وچشمها را خیره خواهد ساخت وآن را از توجه به معنویت منحرف خواهد کرد .

چهل ، عقب ماندگی وتحریف مفاهیم واندیشه های اسلامی که بر جوامع ما حاکمیت داشت آنها را در این راه یاری می رساند .

ولی اسلام باتمامی اینها به مبارزه برخاست واز نو بر آمده وباخود برنامهٔ اجرایی وطرح رهایی ودرفش آزادی به همراه داشت ، ولی نه فقط برای پیروان خود که برای تمامی بشریت .

* * * * *

و خدا خواست که بنهای مارکسیم در شرق فرو ریزد و در پایان نخستین دهه شکوفایی جدید اسلامی ورشکستگی و شکست خود را در اعلام دارد و به خواست خدا دهه آینده شاهد پایان کار سرمایه داری غرب و اعلام ناتوانی و فرسایش آن خواهیم بود. تا بشریت در کنار پیشرفت مادی به تکامل معنوی نیز دست یابد. تمدن بشری امروز با برتری علمی شگفت انگیزش تنها یک چشم و یک پای مادی دارد و فاقد بعد معنوی است که در ایمان و ارزشهای متجلی است و همین خواستگاه دردها و رنجهای انسان عصر حاضر است.

* * * * *

اسلام نو خاسته همان گونه که با دسیسه های دشمنان و مخالفان خود به مبارزه برخاسته ، در برابر عقب افتادگی پیروان و مدعیان اسلام نیز به رویارویی می پردازد . زیرا اسلام در خلال دوران انحطاط به دست همین گروه دستخوش تحریف و تغییر گشته است تا آن جاکه نورش به خاموشی گرایید و جاذبه اش از دست رفت و بنا به تعبیر حضرت علی (ع) « لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً » « اسلام همچون پوستین ، وارو نه پوشیده شد » .

این بسیار ضروری است که حقیقت اسلام را بشناسیم و نسبت به واقعیت آن آگاهی یابیم و غبار عقب ماندگی و انحطاط را از آن بزداییم .

* * * * *

شاید از مهمترین مسائلی که باید نظر و دیدگاه اسلام را پیرامون آن روشن سازیم ، مسأله آزادی است که در واقع همان روح انسان و عمق انسانیت او به شمار می رود و مهمترین امتحان و آزمونی است که مسلمانان این عصر با آن رو برویند .

ایشان اگر آنند که حکومت و جامعه را بر اساس اسلام پی ریزند ، موضعشان در برابر آرا و دیدگاههای مخالفان چیست ؟ و آیا در محدوده اسلام جایی برای چندگونگی در نظر و موضعگیری وجود دارد یا خیر ؟ یا تنها یک نظر و موضع مطرح است و جایی برای دیگران وجود ندارد ؟

دوران عقب ماندگی تاریکی که بر امت ما گذشته ، چهره ای منفی از اسلام به دست داده و اسلام را مبلغ دیکتاتوری و استبداد معرفی کرده که قلع و قمع و ترور را جایز می داند . برخی از گرایشها و دیدگاههای در صحنه اسلامی نیز تا امروز همچنان به تک روی و استبداد رأی پامی فشارند و نظر دیگران را تحمل نمی کنند و برای آراء دیگران احترامی قایل نیستند .

طبیعتاً این تصویرهای منفی از دیروز و مواضع متعصبانه امروز در میان مردم نسبت به اسلام ایجاد ترس و تشویش می کند و دستاویزی به دست مخالفان اجرای اسلام می دهد تا خود را توجیه کنند .

این صفحات که در مقاطع مختلف نوشته شده ، می کوشد این مسأله حساس و مهم را بررسی کند : مسأله آزادی و چند گونگی در اسلام در زمینه های فکری . امیدوارم این تلاش با توفیق همراه باشد و در تبلور و روشنی بخشیدن به مفاهیم اسلام و دیدگاه آن نسبت به جامعه و زندگی سهمی داشته باشد .

و توفیق آن از خداست

مؤلف

۱۴۱۰/۵/۲۴ هـ

۱۹۸۹/۱۲/۲۳ م

فصل أول

إنسان ودين

دین ، حالت پدیدده ای است که در تاریخ بشر ریشه هایی عمیق دارد . مؤرخین و باستان شناسان تأکید دارند که در زندگی ملتهای گوناگون در قرون و اعصار مختلف مظاهر و نشانه های دینداری و پرستش به چشم می خورد . این بدان علت است که اعتقاد و ایمان در شخصیت انسان جوشی فطری و نیاز معنوی و روحی است که نمی توان از آن چشم پوشید یا از آن در گذشت . همچون جسم که نیازها و مقتضیاتی دارد که خود را بر انسان تحمیل می کند .

درست است که کسانی یافت می شوند که در انگیزه های دینداری بشر به مناقشه بر می خیزند و اسباب و ریشه هایی بجز فطرت و روح برای آن قایل می شوند ، کسانی نظیر دانشمند انگلیسی « برتراند راسل » که خاستگاه دینداری را ترس از عوامل طبیعی می داند یا مارکسیستها که شرایط اقتصادی و وضع طبقاتی را موجب پیدایش دین و اعتقاد به آن می داند ، ولی این گونه تفسیرها نمی توانند در برابر نقد علمی و بی طرفانه مقاومت کنند . و اگر این نظریات در پاره های موارد صادقند ، ولی نمی توان آن را قانونی برای تحلیل تمامی ادیان دانست و نمی تواند انگیزه فطری و روحی دینداری را نفی کند : « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » .^۱

« وبل دورانست » می گوید : « ایمان امری طبیعی و زاییده نیازهای غریزی

۱- روم / ۳۰ : فطرتی است که خدا را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست ، دین پاک

و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند .

واحساسات مستقیم است ، به گونهای بی واسطه که از گرسنگی و حفظ جان و امنیت و اطاعت و فرمانبری نیرومندتر است ^۲ .

وی همچنین می گوید : « این صحیح است که برخی از ملل بدوی ظاهراً دینی نداشته اند و پاره ای از قبایل کوچک آفریقا مطلقاً فاقد هر گونه عقیده یا شعار دینی بوده اند ، ولی چنین مواردی بسیار کمیاب است و هنوز این اعتقاد قدیمی که دین را پدیده ای همگانی می داند نظر صحیحی است و این نظر از دیدگاه يك فیلسوف حقیقی از حقایق تاریخی و روانی است ^۳ .

« پلوتارک » مؤرخ مشهور یونانی که حدود دو هزار سال پیش می زیسته در این باره می گوید « ممکن است شهرهایی بدون حصار و حاکم و ثروت و آداب و رسوم قماشخانه بیابیم ، ولی هر گز شهری بدون معبد یا شهری که مردمان آن به عبادت نپردازند ، دیده نشده است ^۴ »

از آن جا که انسان موجودی عاقل و اندیشمند است ، طبیعی است که پیرامون آغاز ، سرنوشت ، علت و هدف خلقت و وجود خود در این جهان و نیز از چگونگی پدیده‌های طبیعی که در کنار آنها زندگی می کند ، به طرح سؤال بپردازد .

حکمت و الای الهی چنین اقتضا کرده است که بشر را در راه رسیدن به حقیقت یاری رساند تا خالقش را بشناسد و از آغاز و پایان کار خود آگاهی حاصل کند . از این رو خداوند پیامبران و رسولانی را برانگیخته تا اندیشه مردم را پویا کنند و با آرمانی صحیح و دینی الهی تشنگی روح آنان را فروشانند . تا آن جا که شمار پیامبران از آغاز تاریخ بشری به ۱۲۴ هزار نفر می رسد که نخستین آنها آدم و آخریشان پیامبر ما حضرت مُحَمَّد (ص) است .

۲- اصول العقائد فی الاسلام ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

۳- معالم التوحید فی القرآن ، ص ۴۲ .

۴- معالم التوحید فی القرآن ص ۴۲ .

دعوت این پیامبران به يك چیز ودینی که بدان مؤده می دادند نیز یکی بود . اگر چه تفصیل شریعت آنها و سطح تکامل این ادیان بر اساس تغییر زمان و تحول زندگی بشری بایکدیگر تفاوت داشت ، ولی جوهره همه آنها یکی ، یعنی همان پرستش و توحید خدا و آماده شدن برای آخرت بود .

ملتها و نسلهایی از بشر بوده اند که خود را از انوار هدایت آسمانی محروم کرده بودند ، ولی نتوانستند بدون دین و عقیده زندگی کنند . از همین روی ادیان و مذاهبی برای خود پرداخته اند که همگی از تصورات محدود بشری و ستایش خرافات و افسانه ها و اوهام بر می خاست و این نظر بسیاری از ادیان آسمانی است که دستخوش تحریف و تباهی شده و به ادیانی مسخ شده تبدیل گشتند که از واقعیت رسالتهای الهی فاصله بسیار داشتند .

اگر تاریخ ادیان را ورق بزنیم و وضع ملتهای متدین جهان معاصر را از نظر بگذرانیم ادیان مختلفی را می بینیم که با اوهام در آمیخته اند و بر افسانه استوارند . عربهای دوره جاهلی بتهایی را می پرستیدند که از سنگ ساخته شده بود و برخی خدایان خود را از خرما می ساختند و به پرستش آن می پرداختند ، ولی همین که گرسنه می شدند آن را غذای خود می ساختند . هم اکنون نیز کسانی را در هند می بینیم که برای مثال گاو یا آب یا آلت را می پرستند و بازمانده های زرتشتیها نیز امروزه وجود دارند که آتش می پرستند . در این سرزمین کسانی هستند که خورشید و ماه و دیگر ستارگان را می پرستند و به همین ترتیب ادیان و عبادتهای دیگر ...

به ارث بردن دین :

غالباً دین را به ارث می برند و نسل جوان، آن را از گذشتگان دریافت می کنند. فرزندان يك خانواده دین را در آغوش خانواده و در پرتو تربیت و محیط و وابستگی به عادات و سنتهای خانواده و تقدیس نزدیکان آنان نسبت به این سنتها و عادات کسب می کنند . فرزندان ، خود شاهدند که چگونه نسبت به پذیرش عقاید و مذاهب خانواده‌هایشان سوق داده می شوند ، آن هم بدون این که اندیشه شان را به کارزنند و در بررسی و پژوهش عقاید و مذاهبی که به ارث برده اند ، فکرشان را به کارگیرند .

از همین روست که گترش هر دین جدیدی هنگام ظهور باسخنی روبرو می شود و این همان چیزی است که پیامبران و رسولان با آن روبرو بوده اند . زیرا توسّل مردم به عادات و سنن پیشینیان ، مانع از آن بوده که دعوت انبیاء را بپذیرند و معمولاً مراکز قدرت در رویارویی با هر گونه دعوت جدیدی از همین وضع استفاده می کرده اند .

خداوند می فرماید : « وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُعْرِضُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ » .^۵

و نیز در آیه دیگری می فرماید : « بَلْ سَأَلُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ

آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ » .^۶

۵- زخرف / ۲۳ : بدین سان ، پیش از تو ، به هیچ قریه ای بیم ندهند ای نفرستادیم مگر آن که منتعمانش گفتند : پدرانمان آیینی داشتند و ما به اعمال آنان اقتدا می کنیم .

۶- زخرف / ۲۲ : می گویند پدرانمان آیینی داشتند و ما از پی آنها می رویم .

از تکرار این گونه آیات در قرآن کریم گفتگو در مورد ملتها وجوامع مختلف ، میزان رنج پیامبران از این مشکل درك می شود و روشن می گردد که چگونه می کوشیده اند از این مشکل وسد بگذرند .

خداوند می فرماید : « وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آيَاتِنَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَعْزِمُونَ عَلَيْنا شَيْئاً وَلَا يَتَّبِعُونَ . »^۷

و نیز می فرماید : « وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آيَاتِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَعْزِمُونَ عَلَيْنا شَيْئاً وَلَا يَتَّبِعُونَ . »^۸

هنگامی که ابراهیم پیامبر (ع) در باره دلیل عبادت تبها و مجسمه باقوم خود به گفتگو می پردازد ، تنها دلیل آنها بر صحت عبادتشان آن بود که چنین عبادتی را از پدرانشان به ارث برده اند .

خداوند می فرماید : « وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ آبَاءَنَا مَا قَنَطِلُهُمْ إِنَّمَا كَانُوا أَهْلَ بِلْدَانٍ مُعْتَدٍ وَإِنَّا لَنَنظُرُهُمْ كَقَوْمٍ سَوِيِّينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذَا تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ . »^۹

طبیعتاً انتساب فرزندان به سنتهای پدری تنها دلیل به ارث بردن ادیان و اعتقادات نیست ، بلکه فشار پدران و اصرار آنها به فرزندان برای پایبندی به دین آنها ، در این زمینه عاملی مؤثر و مکمل عامل قبل است . پدر و مادر از آن جا که به

۷- بقره / ۱۷۰ : چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید گویند : نه ، ما به همان راهی می رویم که پدرانمان می رفتند ، حتی اگر پدرانشان ببخرد و گمراه برده اند .

۸- مائده / ۱۰۴ : و چون به ایشان گویند که به آنچه خدا نازل کرده است ربه پیامبر روی آورید گویند : آن آیینی که پدران خود را بدان معتقد یافته ایم ما را بس است حتی اگر پدرانشان هیچ فی دانسته اند و راه هدایت نیافته برده اند .

۹- شعراء / ۶۹ تا ۷۳ : و داستان ابراهیم را برایشان تلاوت کن ، آن گاه که به پدر و قوم خود گفت : چه می پرستید ؟ گفتند : بتانی را می پرستیم و معتکف آستانشان هستیم . گفت : آیا وقتی آنها را می خوانید صدا بتان را می شنوند ؟ یا برای شما سود و زبانی دارند ؟ گفتند : نه ، پدرانمان را دیده ایم که چنین می کرده اند .

درستی راه روشن خود معتقدند تقابلی به گمراهی فرزندانشان نخواهند داشت و از همین رو تلاش خود را به کار می بندند تا فرزندانشان را نسبت به دستی دین خود قانع کنند و مانع از آن شوند که به مخالفت بادین آنها برخیزند و آن را کنار گذاشته و به آیینی دیگر روی آورند .

برای مثال هنگامی که « مصعب بن عمیر » اسلام آورد ، والدین او با تطمیع و تهدید تلاش بسیار کردند که وی را به کفر بازگردانند ، تا آن جا که مصعب را در اتاق کوچکی در منزلش زندانی کردند و وسایل آسایش را از او دریغ داشتند ، در حالی که وی مرفه ترین جوان جامعه خود بود و این همان است که پیامبر اکرم (ص) در مورد او فرمود : « من مصعب را دیدم در حالی که هیچ جوانی نزد پدر و مادرش از او در ناز و نعمت بیشتری نبود ، ولی او همه اینها را در راه دوستی خدا و رسولش ترك کرد » .^{۱۰}

مادر « سعد بن ابی وقاص » نیز برای دورکردن او از اسلام سخت ترین شیوه ای را به کار می برد ، تا آن جا که روزی به سعد گفت : یادین خود را کنار می گذاری یا آن قدر نمی خورم و نمی آشامم که بمیرم و مردم تو را به سبب من مذمت کنند و تو را « قاتل مادرش » بنامند . سعد به او گفت : مادر چنین مکن ، زیرا من دینم را برای هیچ چیزی ترك نمی کنم . بدین ترتیب مادرش از خوردن و آشامیدن دست کشید ، تا آن جا که رو به ضعف نهاد . در این هنگام مصعب نزد او آمد و با عزم و تصمیم به وی گفت : ما در ا به خدا سوگند ، اگر صدجان داشته باشی و جانهای خود را يك يك از دست بدهی ، دین خود را ترك نخواهم کرد . حال می خواهی بخور یا نخور .^{۱۱}

و نیز در تاریخ آمده است : شاعر معروف « سید اسماعیل حمیری » (در گذشته به سال ۱۷۳ هـ) هنگامی که به مذهب اهل بیت (ع) روی آورد ، پدر و مادرش که هر دو از خوارج بودند و علی را دشمن می داشتند و بدو ناسزا می گفتند هنگامی که

۱۰- موسوعة الفداء في الاسلام ، ج ۲ ، ص ۴۰۷ .

۱۱- همان .

از این مسأله آگاهی یافتند ، در صدد قتلش بر آمدند . ولی « عقبه بن مسلم هنائی » نزد وی آمده او را آگاه کرد و در منزلی که به او بخشید پناهنش داد او در این منزل بود تا والدینش در گذشتند و ارث آنها به وی رسید .^{۱۲}

گزینش دین :

اگر چه بیشترین مردم ادیان و اعتقادات خود را از پدران و گذشتگان نشان به ارث می برند ولی کسانی هم هستند که اندیشه خود را بیدار می کنند و عقلشان را در جهت دقت به حرکت وامی دارند و به پژوهش می پردازند تا خود دین و اعتقادشان را از روی آگاهی و درک برگزینند .

سلمان فارسی در روستای « جی » اصفهان در میان خانواده و محیطی زردشتی زاده و پرورده شده بود خانواده اش « وی را به کیش آتش پرستی پرورش داده بودند ، ولی هنگامی که سلمان فارسی به آگاهی رسید و مسیحیت را درک کرد به این آیین در آمد زیرا آن را از زردشتی گری به صواب نزدیکتر می دانست . ولی پس از مدتی نقاط ضعف این آیین برایش روشن شد . وی از این شهر به آن شهر می رفت و در معرض حوادث و خطرات بسیاری قرار می گرفت ، تا آن جا که يك بار گروهی اموالش را از او ربودند و خود او را به بزدگی گرفتند و وی را به يك کشاورز یهودی از یثرب فروختند . سلمان همه این حوادث را در راه دست یافتن به حق و حقیقت باسعه صدر پذیرفته بود ، تا آن که به خواست خود رسید و به خدمت رسول اکرم (ص) تشرّف یافت و به دست ایشان اسلام آورد .

افرادی نظیر سلمان فارسی که ذاتاً در پی یافتن حق روانند ، در تاریخ بشریت کمیابند . آری ، گاهی ظهور دعوت و دین جدیدی جامعه را به لرزه می اندازند و بخشی

از مردم بویژه جوانان را به تجدید نظر در دین موروثی خود وامی دارد و آنها را به سرکشی در برابر این دین و پذیرش دین جدید بر می انگیزد .

طبقه جوان در هر جامعه معمولاً نشان دهنده زمینه مناسب برای پذیرش اندیشه ای نو است ، زیرا این طبقه پیوسته منتظر تغییر و آماده هر گونه حادثه جویی است و از اندیشه حاکم کمتر سیراب می شود . از همین روست که پیامبر اکرم (ص) فرموده است : « به شما سفارش می کنم که با جوانان به خوبی رفتار کنید زیرا که قلب آنها نازکتر است . خداوند مرا به عنوان بشارت دهنده و ترساننده بر انگیخت و جوانان با من هم پیمان شدند و پیران به مخالفت من برخاستند . سپس این آیه را تلاوت کرد : « فطال علیهم الامد فقتت قلوبهم » پس زمان بسیاری بر آنها گذشت و قلبهاشان سخت شد . »^{۱۳}

اثر پذیری فرزندان و پذیرش افکار و عادات خانواده شان در کودکی امری طبیعی است ولی پس از این که فرد از مرحله کودکی گذشت و به رشد و پختگی عقلی رسید باید در اندیشه و پژوهش و بررسی آرا و عقاید حاکم تلاش خود را به کار بندد تا صواب را از خطا باز شناسد و اگر خود را بی اختیار در تقلید از پدر و مادر خویش رها کند در برابر خدا ، عقل و وجدانش معذور نخواهد بود .

اسلام بر ضرورت به کار گیری عقل و تفکر در مسایل عقیدتی و دین تأکید می ورزد و تقلید کور کورانه و پیروی ساده لوحانه را مورد نکوهش قرار می دهد . منطق قرآن در ارائه برهان و استدلال بر به کار انداختن عقل و حاکم قرار دادن آن دستور است .

۱۳- مسؤلیة الشباب ، حسن صفار ، ص ۹۰ .

قداست دین :

بدیهی است که هر گروهی که به دین و آیینی خاص ایمان دارد صحت و صوابی را در آن می بیند و هرگز به اصلی پوچ و تباه اعتقاد نمی یابد ، مگر آن که صرفاً از روی تعصب و تظاهر باشد .

دین در میان طرفداران خود از جایگاه بلندی از قداست و احترام بر خوردار است ، به گونه ای که مؤمنی به دفاع از عقیده خود می پردازند و در برابر هر آنچه که به قداست آن صدمه ای وارد می آورد به رویارویی برمی خیزد و در راه حمایت از اصول و دینشان جان خود را فدا می کنند .

حتی بت پرستان نیز در برابر کسانی که بتهایشان را مورد بی ادبی و تعرض قرار دهند ، به خونخواهی برمی خیزند و برای دفاع از پرستش پوچ خود به جنگ و کارزار تن می دهند .

از همین روست که قوم بت پرست ابراهیم نبی (ع) تصمیم گرفتند که او را در آتش بسوزانند و سر انجام او را در آتش انداختند ، زیرا حضرت عبادت و معبودشان بتها را به سخره می گرفت و بطلان و فساد این بتها را اعلان می داشت . خداوند می فرماید : « قَالُوا حُرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ » .^{۱۴}

۱۴- آنبیا ، ۶۸/ و ۶۹ : گفتند : اگر می خواهید کاری بکنید بسوزانیدش و خداپان خود را نصرت دهید .

گفتیم : ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش .

مسأله بسیاری جالب این که «مهاتما گاندی» شخصیت سیاسی ورهبر برجسته که هند به دست او آزادی خود را بازیافت ، پرستش گاو را مورد تقدیس واحترام قرار می دهد ودر سخنانی باعنوان «مادر من ، گاو» چنین می گوید :

« حمایت از گاو که هندوئیزم آن را لازم شمرده ، هدیه هند است به جهان وآن احساس پیوند برادری است میان انسان وحیوان . اندیشه هندی معتقداست که گاو ومادر انسان است وحقیقت هم جز این نیست . گاو بهترین همراه شهروند هندی وبهترین حامی هنداست . هنگامی که من گاری رامی بینم گمان نمی کنم که حیوانی را دیده ام ، زیرا من گاو را می پرستم واز پرستش آن در برابر همه جهانیان دفاع خواهم کرد ...

مادر من ، گاو از چند نظر برمادر حقیقی ام برتری دارد ، زیرا مادر حقیقی تنها يك یا دوسال به ما شیر می دهد ودر مقابل ، يك عمر از ما انتظار خدمت دارد . در حالی که مادر گاو ما همیشه به ما شیر می دهد ودر برابر . چیزی جز يك غذای ساده از ما نمی طلبد . هنگامی که مادر حقیقی ما بیمار می شود هزینه گرانی بردوش مامی نهد در حالی که مادر گاو ما به هنگام بیماری هزینه قابل توجهی نمی طلبد . هنگامی که مادر حقیقی مامی میرد وتشییع جنازه وتدفین او خرج مبالغ هنگفتی را به دنبال دارد ، در حالی که مرگ مادر گاو وما همچون زندگیش برای ما سودمند است ، زیرا اما از همه قسمتهای بدن آن اعم از استخوان وپوست وشاخ بهره می بریم .

من نمی خواهم از ارزش مادر بکاهم ، بلکه می خواهم دلایلی که مرا به پرستش گاو وا داشته ، بیان کنم . ملیونها هندی گاو را می پرستند وبزرگ می دارند ومن نیز خود را یکی از این ملیونها نفر می دانم »^{۱۵}

شماری از جنگهای قدیم وجدید به سبب حمایت از دین ودفاع از عقیده پیش آمده است.حتی در اروپای معاصر که مادپرگرای برآن حاکمیت یافته، هنگامی که ما،

درپی نمایش فیلمی در سال گذشته که نسبت به شخصیت حضرت مسیح عیسی بن مریم (ع) بی احترامی کرده بود ، یعنی فیلم « آخرین وسوسه مسیح » ، از سوی مسیحیان جنجال و تظاهرات بسیاری برپا شد و چندین سالن سینما را که این فیلم را نمایش می داد ، سوزاندند .

این روزها ، جهان شاهد ولوله بزرگی است که به سبب انفجار خشم مسلمانان درپی نوشتن کتاب « آیات شیطانی » توسط یکی از مزدوران بریتانیا به نام « سلمان رشدی »^{۱۶} صورت گرفته است . وی مقدّسات اسلام را مورد حمله قرار داده و به قرآن کریم و رسول اکرم (ص) بی احترامی روا داشته است و به همین سبب درجای جای جهان تظاهرات پرشوری برپا شد و امام خمینی حکمی صادر کرد که بر اساس آن ریختن خون نویسنده و ناشران مغرض این کتاب حلال است و درپی آن جمهوری اسلامی ایران روابط خود را با بریتانیا قطع کرد و هنوز هم فعل و انفعالات مسأله همچنان باقی است . و این خون نمایانگر غیرت و رزوی نسبت به دین و دفاع از قداست آن است .

۱۶- نویسنده ای هندی الاصل که در سال ۱۹۴۷ م در خانواده ای مسلمان در بهمنی زاده شد ، ولی با تحصیل

در مدارس غربی و اقامت در لندن به کفر کشیده شد .

انتشار ادیان :

از آن جا که دین مسأله‌های قلبی و معنوی است ، لذا راه طبیعی پذیرش هر دینی متقاعد شدن و گزینش آزادانه است . پس به میزان وجود دلیل و شیوه مؤثر هر دین و به مقدار دعوتگران آن و شایستگی ایشان ، رویکرد مردم به این دین و پذیرش آن در نوسان خواهد بود .

ادیان آسمانی در ارائه اصول به مردم منطقی استدلال و متقاعد کردن را در پیش گرفته اند و اخلاق پیامبران و اوصیا بهترین وسیله برای حزب و تأثیر گذاری بوده است . قرآن در بیان و تأکید بر این شیوه می فرماید : « أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيِّ هِيَ أَحْسَنُ إِنْ رَّبُّكَ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » .^{۱۷}

چنان که قرآن داستان پیامبران و شیوه تبلیغ آنها در رسالت و ارائه آن به مردمان که همراه با دلیل و استقبال بزرگوارانه و حسن خلق در برابر سرباز زدن و عدم پذیرش آنها بوده است را بیان می دارد .

پیامبر خدا نوح (ع) را می بینیم که صدها سال در دعوت قومش به رسالت الهی ره می پوید و بدون آن که از شیوه طرح آرام مسایل و سخن با وجدان و عقل دست کشد ، هرگونه اذیت و اهانت و تکذیب را تحمل می کند . خداوند می فرماید : « وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْإِيمِ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَ بَشَرِكِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَمَا ذُوبِنَ قَالَ مَا أَقَوْمُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَهْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَن آتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ مِمَّا هُمْ

۱۷- نحل / ۱۲۵ : مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله

کن . زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده اند آگاه تر است و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد .

وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ . ۱۸

هنگامی که قوم حضرت شعیب (ع) او را تهدید کردند که باسنگ او را به قتل خواهند رساند ، وی با اطمینان و آرامش کامل : « قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَآكُمْ عَنْهُ إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ » . ۱۹

بانگاهی سریع به داستان پیامبران در قرآن کریم این حقیقت به روشنی رخ خواهد نمود .

۱۸- هود / ۲۵ تا ۲۸ : ومانوح را برای هدایت قومش به رسالت فرستادیم ، او قومش را گفت که من باهیان روشن برای اندر شما آمدم تا شما را بگویم که غیر خدای یکتا کسی را نپرستید که اگر بجز خدا کسی را بپرستید من از عذاب سخت قیامت بر شما می ترسم ، نوح را سران کافران قومش پاسخ دادند که ما تو را مانند خود بشری بیش نمی دانیم و در بادی نظر آن که پیرو تو اند اشخاصی پست وی قدر بیش نیستند و ماهیچ گونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی بینیم بلکه شما را دروغگو می دانیم ، نوح قومش را پاسخ داد که چه می گوئید اگر مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب خدا عطا شده باشد باز هم حقیقت بر شما پوشیده خواهد ماند ، آیا من به رحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما تنفر اظهار کنید .

۱۹- هود / ۸۸ : گفت : ای قوم نظر شما چیست اگر مرا از جانب پروردگار حجت روشن و دلیل قاطع باشد و از او بر من رزق پاکیزه برسد . غرض من از آنچه شما را نمی می کنم ضدیت و مخالفت باشما نیست بلکه تا بتوانم ، تنها مقصودم اصلاح امر شماست و از خدا توفیق می طلبم و بر او توکل کرده و به درگاه او پناه می برم :

(لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)

« در دین اِکراه نیست »

این طبیعی است که طرفداران هر دین و آیینی بکوشند دین خود را رواج دهند و به تبلیغ عقیده خود پردازند تا تعداد هر چه بیشتری از انسانها را تحت پوشش خود قرار دهند .

مادامیکه مردم اعتقاد داشته باشند که دین آنها صواب و حق است ، دیگران را به این دین فراخوانند خوانند ، چنانکه وفاداری و اخلاص هر فرد نسبت به دین خود او را و خواهد داشت که باحرارت به تبلیغ آیین خویش پردازند . از آن جاکه دین به بخش مهمی از هویت و شخصیت آدمی تبدیل می گردد ، لذا انسان هر گونه پیشرفتی در دستاوردهای دینی را پیشرفتی در رهاوردهای هویتی و شخصیتی خود به شمار می آورد . به علاوه ، برخی از ادیان از پیروان خود می خواهند که در راه رواج آن و متقاعد کردن دیگران نسبت به این بکوشند . چنانکه اسلام نیز چنین است و از زبان پیامبر اکرم (ص) چنین آمده است : « سوگند به خدا که اگر پروردگار به وسیله تویک نفر را هدایت کند ، برای تو از آنچه خورشید بر آن بتابد و از آن غروب کند بهتر است » .^{۲۰}

طبیعتاً پاره ای از مذاهب نیز هستند که خود را در نژادی معین محصور می کنند و درهای خود را به روی نژادهای دیگر می بندند ، همچون زردشتیان که مانع از آن می شوند که کسانی که زردشتی زاده نشده به این دین روی آورد ، اگر چه ایشان دین خود را برتر از سایر ادیان می دانند . به همین سبب دینشان در شرف نابودی قرار گرفته به گونه ای که شمار کنونی پیروان این دین در جهان از ۱۲۰ هزار نفر تجاوز نمی کند .

ولی دعوت به دین چگونه باید باشد ؟ و چگونه انسان می تواند تعدادی

۲۰- الصیابة الجديدة ، ص ۳۷۲ .

بیشتری را به دینی که به آن ایمان دارد ، وارد سازد ؟

شیوه صحیح و مشروع - همان گونه که گفته شد - تلاش در متقاعد کردن دیگران و تأثیر گذاری بر نهاد آنها در تمایل یافتن به دین است . ولی برخی برای تحمیل دین مورد اعتقاد خود به دیگران گاه زور و خشونت را به کار می گیرند ، که این از جهل یا روحیه تسلط طلبی و ستم پیشگی آنان بر می خیزد .

کسی که بازور و قوه قهریه دین خود را بر مردم تحمیلی می کند در حقیقت به شکست عقیده خود و ناتوانی آن در جذب و اقناع مردم اعتراف کرده ، یادین راهچون برده و پوششی برای تجاوز و تسلط به مردم به کار گرفته است .

بشریت در جنگها و کشمکشهای خونینی که باشعارهای دینی و فکری صورت پذیرفته ، چه بسیاری رنج برده چه اندازه مصیبت تحمل کرده است ؟

برای مثال در سده های میانه ، ملت‌های اروپایی با قلع و قمع و ترور که به نام کلیسا و مسیحیت انجام می شد از یاد آمدند ، زیرا « شارلمانی » پادشاه فرانسه قانونی به تصویب رساند که بر اساس آن هر که مسیحیت را نمی پذیرفت به جوخه اعدام سپرده می شد و هنگام حمله بیرحمانه خود بر ساکسونها و ژرمنها اعلان داشت که هدف وی چیزی جز مسیحیت کردن آنها نیست .^{۲۱}

دادگاههای تفتیش عقاید ، که کلیسا در این دوران ایجاد کرد ، نامی رسوا و کارنامه ای سیاه و تاریک از خورد برجای نهاد ، زیرا می کوشید به نام دین افکار کلیسا را بر مردم تحمیل کند و هر که بابخشی از این آرا مخالفت می کرد به کیفر می رساند . لذا چوبه های دار را بر پا کرده و برای سوزاندن مخالفان آتشها را بر می افروخت . تعداد کسانی که از سوی این دادگاههای به کیفر رسیدند را سیصد هزار نفر و شمار کسانی را که زنده زنده طعمه آتش ساخته بودند سی و دوهزار نفر ذکر کرده اند که دانشمند زیست شناس معروف « پرونو » از جمله این افراد بود . کلیسا از این

۲- جورج جرداق ، بین علی والورثة الفرنسية ، ص ۴۳ .

دانشمند به خاطر نظریه هایش که حادثترین آن اعتقاد به تعدد عوالم بود، انتقام کشید. او را محکوم به اعدام کرده ند و پیشنها شد که قطره ای از خون او بر زمین نریزد و این بدان معنی بود که زنده سوزانده شود و همین طور هم شد. دانشمند معروف «گالیله» نیز به اعدام محکوم شد، زیرا معتقد بود زمین به گرد خورشید می گردد.^{۲۲}

هنگامی که اسلام ظهور کرد موضع واضح و صریح خود را درباره آزادی عقیده و گزینش دین بیان داشت و قرآن کریم اصل زادی دینی - فکری را پایه گذاری کرد و فرمود: « لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ * قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ».^{۲۳}

علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» می گوید:

این سخن پروردگار: « لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » نفی دین اجباری است، زیرا دین سلسله ای از معارف علمی که معارف علمی را نیز در پی دارد، تماماً اعتقاد است و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن حکم نمی کند. زیرا اجبار در اعمال ظاهری و افعال و حرکات مادی جسم تأثیر می گذارد، در حالی که اعتقاد قلبی علل و اسباب دیگری دارد که قلبی و از سنخ اعتقاد و ادراک است و محال است که نتیجه جهل، علم باشد یا مقدمات غیر علمی موجب تصدیق گردد. آیه « لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » اگر قضیه اخباری باشد که از حالت تکوین حکایت دارد، حکمی دینی را نتیجه می دهد که اجبار دینی و اعتقادی را نفی می کند و اگر حکم انشایی تشریحی باشد چنانکه بقیه آیه گواه آن است « قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » نهی از حمل بر اعتقاد و ایمان از روی اجبار است و این نهی به حقیقتی تکوینی دلالت دارد و این همان است که بیانش گذشت: اجبار در افعال بدنی تأثیر می گذارد نه اعتقاد قلبی.^{۲۴}

شهید سید قطب در تفسیر این آیه کریم می گوید:

۲۲- ندوی، شیخ ابوالحسن / ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين، ص ۱۹۲.

۲۳- بقره / ۲۵۶: در دین اجبار نیست، به درستی که هدایت از گمراهی روشن گردد.

۲۴- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۲.

« مسأله عقیده - همان گونه که این دین آن را بیان کرده - مسأله متقاعد شدن پس از بیان و درک است و به هیچ روی مسأله اجبار ، خشم و واداشتن نیست . این دین در حالی ظهور کرد که ادراک بشری را با همه نیرو و توان آن مورد خطاب قرار می داد . عقل اندیشمند و درک ناطق را مخاطب می ساخت و با وجدان منفعل سخن می گفت چنانکه با فطرت جایگیر همه وجود و ابعاد مختلف درک بشری گفتگو می کرد و هیچ گاه حتی به امری فوق مادّی که بیننده را به اعتراف وامی داشت متوسّل نمی شد ، امری که بینش او آن را هضم نمی کرد و ادراکش آن را بر نمی تاخت ، زیرا فوق بینش و ادراک بود .

پس اگر دینی با اموری فوق مادّی و چیره به گفتگو با حس بشری نپردازد ، به طریق اولی به زور و اجبار متوسّل نخواهد شد تا خود را به وسیله تهدید یا اعمال فشار و اجبار و بدون استدلال و اقناع و متقاعد کردنی به دیگران تحمیل کند .

مسیحیت - که آخرین دین پیش از اسلام بود - با آهن و آتش و وسایل شکنجه و قلع و قمعی تحمیل شد که پیش از آن از طرف حکومت روم بر مسیحیان کم شماری که بارغبت آن را پذیرفته بودند ، اعمال می شد . این وسایل قلع و قمع تنها به کسانی اختصاص نداشته که به مسیحیت روی نیاورده بودند ، بلکه در مورد کسانی که به مذهب حکومت نپیوسته بودند و در برخی اعتقادات در باره طبیعت مسیح به مخالفت با آن می پرداختند نیز به کار گرفته می شد .

هنگامی که اسلام در پی مسیحیت ظهور کرد نخستین اصل عظیم خود را اعلان داشت :

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » .

در این اصل بزرگداشت انسان از سوی خدا و احترام به اراده و اندیشه و احساسات او هویدا می شود و آنچه به هدایت و گمراهی در اعتقاد اختصاص دارد به خود او وا گذار می شود و پیامدهای اعمالش به خود او باز می گردد و این خاصترین ویژگیهای انسانی است ...

آزادی اعتقاد نخستین حقوق انسان است که وصف « انسان » به وسیله آن برای انسان ثبات می یابد . پس کسی که آزادی عقیده را از انسانی بستاند ، نخست انسانیت او را از او سلب کرده است ... با آزادی عقیده ، آزادی به عقیده و در امن بودن از اذیت و آزار نیز مطرح است ... در غیر این صورت آزادی تنها کلمه های خواهد بود که هیچ مدلولی در واقعیت زندگی ندارد .

اسلام که والاترین تصور وجود و حیات و بدون تردید قویترین شیوه جامعه انسانی به شمار می رود همان است که ندای « لا اکراه فی الدین » را سر می دهد و همان است که برای طرفداران خود پیش از دیگران این نکته را روشن می کند که نباید مردم را به پذیرش دینی اجبار کرد ، چه برسد به مکاتب و نظامهای قاصر زمینی که به وسیله حکومتها تحمیل می شوند و به مخالفان آن اجازه زندگی داده نمی شود ؟
این تعبیر به صورت نفی مطلق آمده است : « لا اکراه فی الدین » . « لا » برای نفی جنس است - همان گونه که نحویان می گویند - یعنی نفی جنس اجبار . نفی آمده در آغاز کلام آن را از جهان وجود و حدوث دور می سازد . در این جا صرف نهی از پرداختن بدان مطرح نیست ، بلکه نهی در صورت نفی و آن هم به صورت نفی جنس آمده است که آهنگی عمیقتر و دلالتی اکیدتر دارد .^{۲۵}

آیه کریمه « لا اکراه فی الدین » به رغم وضوح و صراحتش تنها موضع قرآن کریم نیست که آزادی دینی را اعلان و تأکید می کند ، بلکه چندین آیه دیگر وجود دارد که به مسأله آزادی عقیده و اندیشه از جوانب و ابعاد مختلف می پردازد .
انسان از نظر قرآن موجودی از پیش هدایت شده و مجبور بر اعمال و رفتارش نیست ، بلکه موجودی است آزاد و مختار و در نتیجه مسؤول عملکرد خود در برابر خدا . قرآن می فرماید : « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » ، و نیز می فرماید : « إِنَّا هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ » .

۶- سید قطب ، فی ظلال القرآن ، ج ۱ ، ص ۴۲۵ .

وظیفه پیامبران تبلیغ و تذکیر است و حق ندارند عقیده ای را بر مردم تحمیل کنند یا آنها را به پذیرش رسالتشان وادارند . اگر خداوند می خواست مردم جبراً از او فرمان برند ، به راحتی می توانست چنین کند . خداوند می فرماید : « وَكَلَّمَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ » .^{۲۶}

و در آیه دیگری آمده است که : « فَذَكَرْنَا إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ » .^{۲۷}

و نیز می فرماید : « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ » .^{۲۸}

و در آیه دیگر می فرماید : « نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ » .^{۲۹}

آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که مجموعه کاملی از آزادیهای انسان در این دنیا را به دست می دهد و آیه « لا اکراه فی الدین » تنها چکیده و عنوانی برای این مجموعه مهم است .

مفسر در شأن نزول این آیه کریمه دو روایت زیر را نقل می کنند :

عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد نقل می کنند که گفت : (زنانی از) نضیر (قبیله ای از یهود) مردانی از اوس را شیر داده بودند و چون پیامبر اکرم (ص) دستور داد بنی نضیر از آن جابروند ، فرزندان آنها از اوس گفتند : با آنها خواهیم رفت و دین آنها را خواهیم پذیرفت ، ولی خانواده شان مانع از آنها شدند و مجبورشان کردند تا اسلام آورند و این آیه « لا اکراه فی الدین » در باره آنها نازل شد .

۲۶- یونس / ۹۹ : اگر پروردگار تو بخواهد همه کسانی که در روی زمینند ایمان می آورند . آیا تو مردم را به اجبار وامی داری که ایمان بیاورند ؟

۲۷- غاشیه / ۲۱ و ۲۲ : پس پندیده که تو پنددهنده ای هستی ، تو بر آنان فرمانروا نیستی .

۲۸- کهف / ۲۹ : بگو این سخن از جانب پروردگار شماسست ، هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود .

۲۹- ق / ۴۵ : ما به آنچه می گویند دانا تریم به آنها زود نمی گویی . پس هر که را از وعده عذاب من

می ترسد به قرآن اندرز ده .

ابن اسحاق و ابن جریر در بارهٔ آیهٔ « لا اكره في الدين » از ابن عباس آورده اند که گفته است : این آیه در بارهٔ مردی از انصار بنی سالم بن عوف به نام « حصین » نازل شده است که دو فرزند مسیحی داشت و حال آن که خود او مسلمان بود . به پیامبر (ص) عرض کرد : آگاه باش که من از این دو اکره دارم ، زیرا از دینی جز مسیحیت سر باز می زنند . بدین ترتیب این آیه در بارهٔ آنها نازل شد .^{۳۰}

در این جا مناسب است که سخن یکی از غربیها را در این زمینه بیاوریم .
لین پول Lane Poole می گوید :

« در زمانی که تعصب دینی به اوج خود رسیده بود ، اسلام باشعار « لکم دینکم ولی دینی » ظهور کرد و این شعار برای جامعه ای بشری که با آزادی دین آشنایی نداشت نابهنگام بود و چه بسا که تا به امروز نیز این آشنایی را نیافته باشد .
محمد با این شیوه مسیری را در پیش رفت که تردید پذیر نبود . »^{۳۱}

۳۰- المیزان ، ج ۲ ص ۳۴۷ .

۳۱- شلی احمد ، مقارنۃ الأديان ، ص ۲۹۶ .

چگونه اسلام گسترش یافت ؟

کسی که تاریخ ادیان و چگونگی گسترش آنها را مطالعه کند ، ویژگی منحصری را ملاحظه می کند که به چگونگی انتشار اسلام اختصاص دارد گسترش اسلام و پذیرش آن از سوی ملت‌های بسیاری در چنان زمان کوتاهی صورت پذیرش که در تاریخ ادیان نظری برای آن یافت نمی شود .

اسلام در جامعه ای ظهور کرد که عقب افتاده و ضعیف بود و مردم آن هیچ گونه تجربه شهر نشینی نداشته و از هر نوع مهارت سیاسی درز اداره و حکومت بی بهره بودند آنان فاقد هر گونه امکانات مادی بودند که آنها را در رسیدن به سطح ادیان ، حکومتها و تمدنهای دیگری رساند .

در نتیجه ، شرایط اجتماعی که اسلام از میان آن برخاست ، زمینه پیشرفت سریع و انتشار گسترده این دین را فراهم نمی ساخت ولی با این حال اسلام در پیشرفت و انتشار گوی سبقت را از همه ربود ، تا آن جا که موجب شد بسیاری از متفکران و مؤرخان - غیر مسلمان - شگفتی و تعجب خود را از انتشار سریع اسلام اظهار دارند . مؤرخ آمریکایی « استودارد » می گوید : شاید خبر رشد اسلام عجیب ترین خبری باشد که در تاریخ بشریت ثبت شده است . اسلام در میان ملتی ظهور کرد که قبلاً مجموعه ای از هم فروریخته و سرزمینی منحط بود ، ولی در مدتی کمتر از یک قرن در نیمی از زمین گسترش یافت و کشورهای قدرتمندی را که به اوج پیشرفت رسیده بودند . از هم گسلید و ادیانی را فروپاشاند که قرن‌ها و نسلها بر آنها گذشته بود . اسلام توانست روحیه ملت‌ها و اقوام را دگرگون سازد و جهان جدیدی را بنیان نهاد که شالوده ای بس استوار داشت و این ، همان جهان اسلام بود .

در پیشرفت و تعالی اسلام هر چه بیشتر می کاریم بر شگفتی و تعجب ما بیشتر افزوده می شود . ما می دانیم که ادیان بزرگ دیگر در مسیر خود حرکتی کند داشته اند

ویادشواربهای بسیاری روبرو بوده اند ، تا آن که خداوند برای هر يك از آنها یارو سلطان قاهری مقدر فرمود که بدان پردازد و سپس او را تأیید و از وی دفاع کرد تا آن که پایه های این دین ، استوار و جوانب این بنیان فراز یافت . قهرمان مسیحیت « کنستانتین » و قهرمان بودا « اسوگا » و قهرمان آیین مزدکی « شاه قباد » و هر يك از اینها سلطانی قدرتمند که به قدر توان خود دین خویش را پیشتیبانی می کردند . در حالی که اسلام چنین نبود . اسلامی در سرزمینهای صحرائی رشد کرد که محل آمد و شد قبایل کوچنده بود و قبلاً فاقد هر گونه رفعت و منزلت تاریخی بودند . ولی این دین . به سرعت جوشش یافت و در جای جای زمین انتشار و گسترش پیدا کرد و از بزرگترین خطرات و دشوارترین گردنه ها بدون آن که از اقوام دیگر یاری و کمک قابل ملاحظه ای بگیرد عبور کرد و به رغم شدت این دشواریها اسلام پیروزی آشکار و شگفتی یافت . زیرا هنوز بیش از دو قرن از ظهور آن نمی گذشت که درفش اسلام از برانس گرفته تا هیمالیا و از صحاری میانه آسیا گرفته تا بیانهای میانی آفریقا به اهتزاز در آمد . ۳۲

مؤرخ دیگری به نام « فیشر » در کتاب خود تحت عنوان « تاریخ اروپا » می نویسد : « پیش از اسلام در جزیره العرب اثری از حکومت عربی یا لشگری منظم یابند پروازی سیاسی دیده نمی شد . عربها شعرائی خیال پرداز و جنگجو و بازرگان بودند که با سیاست آشنایی نداشتند . آنها در دین خود فاقد نیرویی بودند که آنها را پایدار و متحد گرداند و بر محور نظام منحنی از شرك قرار داشتند . همین گمنامان پس از گذشت صد سال برای خود نیرویی جهانی و عظیم تدارک دیدند و توانستند سوریه ، مصر و ایران را فتح کنند و پاکستان غربی و بخشی از سنجاب را در اختیار گیرند . آنها آفریقا را از دست رومیان ، بربرها و اسپانیاییها بیرون آوردند و تاحدود فرانسه در غرب و قسطنطنیه در شرق پیش رفتند و ناوگانهای ایشان که در اسکندریه و بنادر سوریه

در دریای مدیترانه ساخته شده بود ، جزایر یونان را در نوردید و بانیروی دریایی امپراتوری روم به رقابت برخاست و سواران و بربرهای کوههای اطلس نتوانستند در برابر آنها بایستد و فتوحات و استیلای آنها را بادشواری و کارشکنی روبرو سازد .^{۳۳}

یکی از نویسندگان کمونیست می گوید : « انسان در شگفت می ماند ، هنگامی که سرعت عجیبی را می بینید که خلال آن طوایف کوچکی از کوچ نشینها که از صحرای عرب نشین بودند باشور و هیجان دینی علیه دو حکومت نیرومند آن روزگار بشورند . از ابرانگتین محمد (ص) هنوز پنجاه سال نگذشته بود که پیروان او تصمیم گرفتند از يك سو مرزهای هند و از سوی دیگر سواحل دریای آتلانتیک را فتح کنند . خلفای نخستین دمشق بر امپراتوری حکومت می کردند که باسریعترین شتر در کمتر از پنج ماه پیموده می شد و تا پایان قرن اول هجری خلفا نیرومندترین سلاطین جهان بودند . هر پیامبری معجزاتی باخود دارد و برهانی بر صدق ادعای خود اقامه می کند ولی محمد (ص) بزرگترین و والاترین پیامبران است ، زیرا گسترش اسلام بزرگترین آیات پیامبران و شگفت آورترین و خارق العاده ترین آنهاست . امپراتوری روم (اگستوس) پس از آن که قهرمان آن (تراگان) در پی فتوحات عظیم هفت قرنه آن را گسترش داد ، بازهم باسرزمین اسلامی که در کمتر از يك قرن بنیان نهاده شده بود همسنگ نبود . گسترش امپراتوری اسکندریه تنها بخشی از بخشهای سرزمین وسیع خلافت اسلامی به شمار می آمد . امپراتوری ایران نیز که حدود يك هزار سال باروم به رویارویی پرداخت ولی باناکامی روبرو شد ، در کمتر از ده سال در برابر شمشیر خدا طعم شکست را چشید .^{۳۴}

عامل اساسی در سرعت گسترش اسلام و پذیرش آن از سوی ملت‌های مختلف ، حقانیت بیشتر اصول اسلام و هماهنگی آن با فطرت و عقل و برتری قوانین و تعالیمی است

۳۳- همان ، ص ۴۳۲ .

۳۴- همان ، ص ۴۳۲ .

که به ارمغان آورده است . عامل دیگری که نقش یاری رساننده را برعهده داشته شایستگی و لیاقت پیشگامان و مبلغان اسلام و در پشاپیش آنها شخص رسول اکرم (ص) و امامان پاک اهل بیت (ع) و صحابه نیکی هستند که به دست حضرتش تربیت یافته اند .

برخی از نویسندگان ضد اسلام برای پیشرفت و گسترش اسلام تفسیر دیگری آفریده اند که از موضع خصمانه آنها برمی خیزد ، تا بدین ترتیب حقایق آن را از دید مردم خود پنهان کنند . آنها این نظر را می پراکنند که اسلام باشمشیر و زور انتشار یافت و برای اثبات این افترا به وجوب جهاد در اسلام و آیاتی استشهد می کنند که به مسلمانان دستور می دهد در راه خدا بجنگند و با کفر و گمراهی ستیز در پیش گیرند .

علمای اسلامی به رد ادعای پوچ که برخی از خاورشناسان مغرض بدان دامن زده اند پرداخته اند و بادلایل تاریخی و علمی خط بطلانی بر آن کشیده اند .

مادر این جانی خواهیم مسأله را به تفصیل بررسی کنیم و تنها به ذکر نکات زیر بسنده می کنیم :

اول : پژوهشگران مسلمان ثابت کرده اند که جنگهای پیامبر اکرم (ص) جنبه دفاعی و پیشگیری داشته است و صلح ، شعار و هدف اسلام بوده است . خداوند سبحان می فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً » .^{۳۵}

و نیز می فرماید : « وَأَنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ » .^{۳۶}
جنگ ، حالتی استثنایی ، اضطراری و در برابر دشمن بهترین گزینش است و لذا اسلام قوانین و تعالیمی را برای آن وضع می کند تا آثار و زیانهای آن کاهش یابد . برای مثال یکی از نویسندگان می گوید در همه جنگهای رسول اکرم (ص) که تعداد آن بیش از هشتاد بود ، شمار همه کشتگان از دو طرف (مسلمانان و مشرکان) از يك

۳۵- بقره / ۲۰۸ : ای کسانی که ایمان آورده اید همگان به اطاعت در آید .

۳۶- انفال / ۶۱ : و اگر به صلح گرایشید تو نیز صلح گزای و بر خدا توکل کن .

هزار و چند نفر تجاوز نکرده است . نویسنده دیگری شمار کشته شدگان همه جنگها را يك هزار و هجده نفر بیان کرده است . و نویسنده سومی تعداد همه کشته شدگان کافر و مسلمان را در تمامی جنگها متجاوز از يك هزار و چهار صد نمی داند . این بیشترین رقمی است که در این زمینه ذکر شده است . دکتر « محمد حمید الله » در کتاب خود « محمد » اظهار می دارد با آن که محمد (ص) بر بیش از دومیون مایل مربع یعنی به و سعت اروپای منهای روسیه تسلط یافته بود ، ولی با این حال در همه جنگهای او تنها یکصد و بیست مسلمان کشته شدند که تقریباً هر ماه يك کشته می شود .^{۳۷}

دوم : اسلام به عنوان نظامی حیاتی و کامل می کوشید حکومت و موجودیت سیاسی اجتماعی خود را بنیان نهد و سپس این حکومت و موجودیت آن را حمایت و پشتیبانی کند و برای عرضه این رسالت و رساندن آن به ملت‌های جهان ، قدرت و نفوذ را ضمانت بخشد .

هدف هیچ يك از جنگهای اسلام واداشتن کسی به پذیرش این دین نبوده است و تنها برای استحکام و پشتیبانی از حکومت اسلام و به دست دادن فرصت تبلیغ و دعوت و ارائه آن به دیگران به ستیز می پرداخته است .

بزرگترین گواه این امر فتح مکه به سال ۸ هجری بود ، شهری که سنگر کفار قریش به شمار می آمد و همین جماعت بودند که برای قتل رسول اکرم (ص) همداستان شده بودند و حضرت را به هجرت واداشتند و سخت ترین تنگناها و کیفرها را به مسلمانان وارد می آوردند و جنگهای مختلفی را بر مسلمانان تحمیل کردند . ولی با این حال هنگامی که رسول اکرم (ص) آن را فتح کرد و مخالفان خود را که ناتوانی خویش را در مقابله اعلان داشته بودند به شکست کشانید ، هیچ کس را به پذیرش اسلام و انداشت بلکه بدانها فرمود : ای مردم قریش ! گمان می کنید باشما چه می کنم ؟ گفتند خوبی ، از برادرای بزرگوار و فرزندان برادری بزرگوار . حضرت فرمود :

پذیرش جزیه غیر مسلمانان از سوی اسلام که پرداخت نوعی مالیات از طرف غیر مسلمانان به حکومت اسلامی است همچون گرفتن خمس و زکات از شهروندان مسلمان ، خود دلیل آزادی عقیده در اسلام است وگرنه اسلام تنها انتخاب ممکن را برای مردم تحت تسلط خود ، پذیرش این دین است قرار می داد .

سوم : تاریخ در روایات و حوادث ثبت شده ، از شرایط ورود کشورهای بسیار به اسلام و از میزان پاسخ و پذیرش اسلام از سوی ملت‌ها در پی بهت آنها از اصول و قوانین این دین پرده برمی دارد ، آن هم بدون این که در پذیرش اسلام از سوی آنها توسل به زور و تحمیل ، هیچ گونه نقشی داشته باشد .

مدینه منوره نخستین شهری بود که اسلام آورد و از آن جا به نقاط دیگر گسترش یافت . آیا پاسخ آنها به اسلام تحت فشار زور و شمشیر یا هر قدرت دیگری بوده است که محمد اعمال می کرد ؟ شخص رانده شده ای که خود در جستجوی پناهگاهی بود .

هر گز نمی توان شك کرد که مردم مدینه با آزادی و اختیار اسلام را برگزیدند . اسلام در اندونزی و آفریقا بدون هیچ گونه نیروی نظامی گسترش یافت و مردم آن صرفاً به سبب زیبایی عقیده و شریعت اسلام بدان روی آوردند . صلیبها در دوران ضعف خلافت عباسی و خلافت فاطمی به شرق آمدند تا اسلام را محو و آن را از میان برند ، ولی اسلام بسیاری از آنها را جذب خود کرد و موجب شد که آنها اسلام آورده و در صف مسلمان به جنگ بپردازند . « توماس آرنولد » می گوید : تعداد قابل ملاحظه ای از صلیبها در همان اوایل - قرن دوازدهم میلادی - به آیین محمدی گرویدند و این به مردمان عادی مسیحی اختصاص نداشت و برخی از امرا و فرماندهان نیز در بحبوحه پیروزی مسیحیان به اسلام گرویدند . « توماس آرنولد » از پاره ای مؤرخان

مسیحی نقل می کند که : شش تن از امرای قدس در شب جنگ حطین فریب شیطان (۱۱) را خوردند و اسلام آوردند و بدون آن که کسی ایشان را مجبور کرده باشد به صفوف دشمنان پیوستند . پس آیا می توان گفت اسلام باتکیه به زور در میان مسیحیان انتشار یافته است ؟

در قرن هفتم هجری مغولها بر جهان اسلام حمله آوردند و باوحشیگری بیرحمانه و ویرانگری به سرزمینهای اسلامی یورش آوردند . مغول خونها ریخت و جویهای خون جاری ساخت و تمدن اسلامی را فروریخت و کاخها و مسجد را منهدم کرد ، کتابها را سوزاند و دانشمندان را به قتل رساند و خلیفه و خاندان او را گرفته و هلاک ساخت و در سال ۶۵۶ خلافت عباسی را از میان برد و بدین ترتیب قوت یافت و همه نیروهای اسلامی در پایتخت خلافت و اطراف آن در برابر این قوم سقوط کرد . ولی همین فاتحان جنگجو خیلی زود جذب اسلام شدند و مغول مهاجم که در ایران کردن اسلام می کوشید به اسلام گروید . آیا می توانیم بگوییم که اسلام باتوسل به زور در میان مغولها انتشار پیدا کرد ؟

« هویر دیشان » یکی از نویسندگان مسیحی فرانسوی که فرماندار مستعمرات فرانسه در آفریقا تا سال ۱۹۵۰ بود در کتاب خود « ادیان در آفریقای سیاه » پیرامون ورود اسلام به آفریقا چنین می نویسد :

« انتشار دعوت اسلام در غالب شرایط بازور همراه نبود ، بلکه بر اقناعی استوار بود که دعوتگران پراکنده ای بدان می پرداختند . آنان جز ایمان عمیق به پروردگار جهانیان هیچ گونه توان وامکاناتی در اختیار نداشتند و بسیاری از اوقات اسلام بانفوذی صلح آمیز و کند از این قوم به آن قوم منتقل می شد و هنگامی که اشراف آن را می پذیرفتند - که این نخستین هدف مبلغان بود - سایر افراد قبیله نیز بدان روی می آوردند : دلیل دیگر انتشار اسلام این بود که بنا به طبیعت خود دینی فطری و آسان بود که هیچ گونه پیچیدگی و ابهامی در اصول آن دیده نمی شود . احکام آسانی دارد که در شرایط مختلف قابل اجراست و لوازم انتساب به این دین بسیار ساده

وآسان است ، زیرا تنها چیزی که اسلام از چنین شخصی می خواهد آن است که شهادتین را برزبان آورد بدین ترتیب در شمار مسلمانان خواهد بود .

« آرنولد » در کتاب خود « دعوت به اسلام » می نویسد : « ظهور این اندیشه که شمشیر عامل پذیرش اسلام بوده است از راستی به دور است و اگر هم گاهی برای تأیید دین ، شمشیری به کار گرفته می شد ، در حقیقت ، دعوت واقناع دو ویژگی اصلی این حرکت بوده است نه زور و شدت عمل . »

« گوستاولوبون » می گوید : « خواننده هنگام بحث از فتوحات عرب و دلایل پیروزی ایشان خواهد دید که زور عامل انتشار قرآن نبوده است ، بلکه عربها نیروهای شکست خورده را آزاد می گذاشتند تا خود دینشان را برگزینند . بدین ترتیب برخی از اقوام مسیحی ، خود اسلام را پذیرفتند و عربی را زبان خود قرار دادند . زیرا از عربهای چیره و پیروز چنان عدالتی را مشاهده کردند که قبلاً از اربابان خود ندیده بودند ، به علاوه آن که اسلام چنان سهولتی در برداشت که این مسیحیان قبلاً با آن آشنایی نداشتند . تاریخ ثابت کرده است که نمی توان دینی را با زور تحمیل کرد . هنگامی که مسیحیان بر مسلمانان اندلس پیروزی یافتند این مسلمانان ترجیح دادند که کشته شوند و آواره گردند ولی از اسلام دست برندارند . اسلام با شمشیر انتشار نیافت ، بلکه تنها با دعوت گسترش پیدا کرد و تنها با دعوت اسلام آوردند . ملت‌هایی همچون ترك و مغول که سرانجام بر عربها پیروزی یافتند .^{۳۹}

۳۹- الإسلام و منطق القوة ، سید محمد حسین فضل الله ، ص ۲۱۲ - ۲۱۴ .

اسلام و آزادی دینی

بالهام از بینش اسلام نسبت به حکمت وجود انسان در این دنیا که همان ابتلا و امتحان است ، آدمی راه خود را تنها بر اساس اراده و آزادی خویش برمی گزیند و مسئولیت این گزینش را در آخرت در برابر پروردگار به دوش می کشد : « اناهدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوفاً » . لذا اسلام جامعه و نظام سیاسی خود را بر اساس آزادی دینی بنیان می نهد . اسلام اصول خود را عرضه می دارد و احکامش را روشن می سازد حال ، مردم آزادند که آن را بپذیرند یا نپذیرند : « فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر » .

اسلام ادیان دیگر را لغو نمی کند و اصول و آیینهای دیگر را تهدید نمی نماید ، بلکه قرآن با اعتراف به وجود آنها این اختیار را به دیگران می دهد که با آزادی ، دین خواهد را برگزینند : « لکم دینکم ولی دین » .

حتی اسلام قوانینی را برای حمایت از ادیان دیگر و رفتار با پیروان آن در محدوده حکومت اسلامی وضع کرده است . پس اگر برابر این نظام سیاسی سر تسلیم فرود آورند و از نظر مالی در فراهم آوردند نیازهای این نظام از طریق پرداخت جزیه یعنی مبلغی سالیانه که حاکم شرع بر هر يك از مردان قادر غیر مسلمان می بندد ، نظیر پرداخت زکات و خمس از سوی مسلمانان شرکت جستند ، در این صورت در دین و اعتقادات خود آزاد خواهند بود و هیچ کس نمی تواند آنها را وادار کند که دین خود را ترک کنند یا از آن روی برتابند .

شیخ سعید شعبان - یکی از علمای مسلمان معاصر لبنان می گوید : « ما برای آزادی انسان و آزادی اعتقاد می جنگیم . ما حتی باکسانی می جنگیم که می خواهند مسیحیان را مجبور به پذیرش اسلام کنند ، هر که بخواهد آنها را به زور مسلمان کند

پیمان الهی را نقض کرده است»^{۴۰}

حتی مشرکان کافری که به دین معینی منتسب نیستند و بت می پرستند ، از سوی اسلام مجبور به ترك دین خود نمی شوند به این سبب وجودشان نادیده گرفته نمی شود ، بلکه موقعیتی همچون پیروان و سایر ادیان نظیر یهودیت ، مسیحیت و آیین زردشتی خواهند داشت .

این است آنچه از تاریخ اسلام به دست می آید و یکی از مراجع معاصر دینی (سید محمد شیرازی) بر آن تأکید می کند و می گوید : « این همان چیزی است که پیامبر اکرم (ص) بدان عمل کرده است ، زیرا هنگامی که حضرت بر اصحاب بدر که مشرک بودند پیروزی یافت هیچ يك را نکشت بلکه از آنها سرها گرفت و به شرکشان رها کرد و مجبورشان نساخت که اسلام بیاورند . بامردم مکه نیز همین کرد و خطاب به آنها فرمود : بروید که آزادید . آنها را نکشت و مجبورشان نکرد اسلام را بپذیرند . پیامبر (ص) بامردم حنین و اقوام دیگر نیز همین کرد و این نکته حتی بر کسانی که آشنایی مختصری با تاریخ رسول اکرم (ص) دارند پوشیده نیست . در مستدرک از حسین بن علی (ع) آمده است که فرمود : اگر فرد مسلمانی - در جنگ - فرد مشرکی را پناه داد نباید ذمه او را پوشیده دارد . شرایط اسلام را بر او عرضه می کند ، اگر خواست اسلام می آورد و اگر خواست بر ذمه باقی می ماند و گرنه به پناهگاهش باز گردانده می شود و مورد جنگ قرار می گیرد - حدیث - ظاهر آن این است که آنها می توانند ذمه را برای خود حفظ کنند » . این ، امری قطعی و حتمی از سیره رسول اکرم (ص) و سیره مسلمانان در طول تاریخ اسلام است و گفته نشده که رزمنده ای از مسلمانان با همه کفاری که نه اهل کتاب بوده اند نه اسلام آورده اند جنگیده باشد ، بلکه کافران گوناگون با صلح و سلام در محدوده حکومت‌های سنتی و شیعه اسلام می زیستند و این چیزی نیست که بر آگاهان به تاریخ پوشیده بماند . آیا ممکن است کشته

۴۰- الفکر الإسلامي المعاصر والتحدّيات ، ص ۱۲۰ .

شدن ملیونها کافر غیر اهل کتاب که اسلام نیاورده اند ، آن هم به دست اسلام به مذاق این دین خوش آید؟ والبته معلوم است که کافران جز چند نفر به آسانی اسلام نمی آورند»^{۴۱}.

آزادی عبادات و قوانین :

هنگامی که اسلام سایر ادیان و گرایشها را در محدوده جامعه و حکومت خود می پذیرد ، آزادی کامل را نیز در پرداختن به شعایر دینی و انجام سنتهای عبادی و اجرای احکام بدانها می دهد ، بدون آن که شعایر و احکام خود را به آنها تحمیل یابد امور دینشان دخالت کند .

پیامبر اکرم (ص) متعهد شد در عبادات و شعایر ، آزادی دینی مسیحیان و مجران را ضمانت کند و این همان چیزی است که در نص این معاهده و نامه حضرت به ابو الحارث بن علقمه اسقف مجران آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد نبی ...

به اسقف ابو الحارث و اسقفها و کاهنان مجران و پیروان و راهبان ایشان :
برای آنهاست آنچه از کم و زیاد و صومعه و نیایش و رهبانیت در دست دارند و خدا و رسول خدا اسقفی از اسقفها و راهبی از راهبان و کاهنی از کاهنان ایشان را تغییر نخواهند داد و حقّی از حقوق آنها و حاکمیت ایشان و نه چیزی را از آنچه که بر آن بوده اند دگرگون نخواهند ساخت و مادامی که خیر بخواهند و در آنچه به نفع شخصی آنها نیست صلح بر قرار سازند و از ستم و ستم پیشگان روی گردانند همیشه در حفاظت و حمایت خدا و رسول خدا خواهند بود . «^{۴۲}

۴۱- الفقه - الجهاد : ج ۲ . ص ۱۹ - ۲۰ .

۴۲- دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية : ج ۲ . ص ۷۵۲ .

در این جا حدیثی هست که فقها آن را قاعده واصل شماری از احکام شرعی می دانند . این حدیث تصریح دارد که پیروان هر دین و مذهبی حق دارند به احکام و تعالیم دین و آیین خود ملتزم باشند . فقها این قاعده را قاعده الزام (الزموم بما الزموا به انفسهم) می شناسد و از امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده است که: « هر که به دینی در آید ، احکام آن دین براو باراست » .

محمد بن مسلم از ابو جعفر امام باقر (ع) روایت می کند که گفت : پیرامون احکام از حضرت پرسیدم . حضرت فرمود : « بر هر دینداری المحجم آنچه در مذهب او حلال است ، رواست » .^{۴۳}

لذا می بینیم اسلام به يك زردشتی و نظیر آن که مادر و خواهر خود را به زنی می گیرد اعتراضی نمی کند زیرا این امر در دین آنها جایز است و اسلام در پی اجبار نیست ، بلکه می خواهد به هر کس متناسب با اعتقادش آزادی بدهد . در روایات متعددی آمده است : « مجوس بر اساس آنچه اعتقاد دارند ارث می برند و ارث می گذارند و برای هر قومی نکاحی است » .

کلینی (ره) از ابو عمیر از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت : مردی نزد ابو عبد الله فردی مجوسی را قذف کرد . امام صادق فرمود : « کافی است » مرد گفت : او با مادر و خواهرش نکاح می کند . حضرت فرمود : چنین نکاحی در دست آنهاست .

در روایت غوالی آمده است که : مردی در حضور امام صادق (ع) به مردی مجوسی دشنام داد و در باره آن مرد به درشتی سخن گفت و به حضرت فرمود : او با مادرش ازدواج کرده است . حضرت فرمود : « آیا ندانسته ای که این در میان آنها نوعی ازدواج است ؟ » .

در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است که حضرت به یکی از یاران

۴۳- به موضوع « قواعد فقهیه » از ناصر مکارم شیرازی ، ج ۴ ، ص ۱۶۱ - ۱۶۳ .

خود فرمود : آن بستانکار تو چه کرد ؟ مرد گفت : آن حرامزاده ! حضرت نگاه تندی به او کرد . مرد در این هنگام عرض کرد : فدایت گردم او پیرو آیین زردشتی است و باخواهر خود ازدواج کرده است. امام فرمود : « آیا این در دین او نکاح نیست ».^{۴۴}

این مورد ، آسان گیری اسلام و حمایت آن از آزادیها رانشان می دهد . اسلام نه تنها به دیگر ادیان در عبادات و احکام آزادی می دهد بلکه از مسلمانان می خواهد به این احکام احترام بگذارند و از طرفداران آن به سبب این احکام عیب نگیرند ...

یکی از نویسندگان بیگانه (آدام متز) میزان آزادی دینی موجود در حکومت اسلامی را می ستاید و می گوید : حکومت اسلامی نه تنها در شعایر دینی اهل ذمه دخالتی نمی کردند ، بلکه برخی از خلفا در مراسم و اعیاد ایشان حضور می یافتند و به حفاظت از آن دستور می دادند . حکومت اسلامی به هنگام انقطاع باران دستور تشکیل دسته هایی را می داد که در آن مسیحیان و پریشاپش آنها اسقفها و نیز یهودیان و در پیشاپیش آنها نوازندگان شیپور به راه می افتادند .^{۴۵}

گولد زیهر می گوید :

« اسلام آمد تا بادرپیش گرفتن سیاستی شگفت انگیز نیروی جهانی گردد . در دوران نخستین ظهور اسلام پذیرش اسلام امری محتوم نبود و پیروان مذاهب توحیدی یاکسانی همچون یهودیان ، مسیحیان و زردشتیان که شریعتشان از کتب آسمانی مایه گرفت می توانستند مادامی که مالیات (جزیه) را بپردازند از آزادی دینی و حمایت حکومتی بر خوردار گردند . اسلام وظیفه نداشت به عمق جان آنها نفوذ کند ، بلکه می خواست حاکمیتی خارجی بر آنها داشته باشد و در زمینه اجرای این سیاست تا حدود بسیاری پیش رفت . برای مثال درهند در پرتو حکومت اسلامی شعایر قدیمی در معابد برپایه شد » .^{۴۶}

۴۴- الصیافة الجديدة ، ص ۳۱۱ .

۴۵- النظم الإسلامية / دکتر حسین الحاج حسن ، ص ۳۳۶ .

۴۶- النظم السياسي في الإسلام ، ص ۱۸۷ .

در (الأخبار النصرانية) گواهی و شهادتی آمده است که میزان تسامح اسلامی را تأیید می کند و آن شهادت « عیشو یابه » است که از سال ۶۴۷ تا سال ۶۵۷ کرسی اسقفی را داشته است . وی چنین می نویسد : « عربهایی که خداوند به آنها امکان داد بر جهان سیطره یابند باما چنان که می دانید رفتار می کنند . آنها دشمن مسیحیت نیستند بلکه شیوه ما را می ستایند و به کشیشان ما احترام می گذارند و به کلیساها و دیرهای ما یاری می رسانند » .^{۴۷}

بالاتر از این استاد متز می گوید : « کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسید بخشی از سرزمینی باشد که بر پیمان استوار است و حقوقی از آن دریافت کرده است و به نظر نمی رسید که ضرورت موجب شده است که یهود و نصاری در کنار مسلمانان زندگی کنند . این ، خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشت » .^{۴۸}

تاریخ هنوز هم گواه آن است که عمر پس از استیلا بر دره « بابلین » به دست خود پیمانی برای اهل کتاب نوشت که از کلیسا حمایت کند . او مسلمانی را که آنها را از آن جا بیرون راند مورد لعن قرار داد و امان نامه ای برای اسقف بنیامین نوشت و او را پس از سیزده سال محرومیت به کرسی خود بازگرداند و دستور داد به گرمی از او استقبال کنند . هنگامی که بنیامین در اسکندریه با عمر ملاقات کرد در برابر او خطبه خواند و از وی سپاسگذاری کرد و برای حفظ کلیسا چند پیشنهاد به عمر ارائه داد که مورد قبول عمر قرار گرفت . عمر امور قبطیان و کلیسا را به عهده وی وا گذاشت .^{۴۹}

۴۷- شرح رساله الحقوق، ج ۲، ص ۵۸۳ .

۴۸- همان مأخذ .

۴۹- همان مأخذ .

هنگامی که عمر به کلیسای قیامت وارد شد و هنگام نماز فرارسید ، کلیسا را ترک کرد و به خارج آن رفت و نماز را گزارد ، پس از آن که در باره علت این کار از او پرسیدند گفت : ترسیدم که اگر در کلیسا نماز بگزارم مسلمانان بگویند که عمر در این جا نماز گزارده و آن را مسجد کنند .^{۵۰}

تاریخ روایت می کند که یکی از فرماندهان خلیفه معتصم دستور داد امام جماعت و مؤذن را تازیانه زنند ، زیرا این دو در ویران کردن یکی از معابد زردشتیان همکاری کرده بودند تا سنگ آن را در ساختن مسجدی به کار زنند .

دلیل دیگر آن که در قرن دهم میلادی یعنی سه قرن پس از فتح ایران از سوی مسلمانان ، در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و آذربایجان آتشکده های فراوانی وجود داشت ، تا آن جا که بنا به گفته یعقوبی در مروج الذهب هیچ يك از شهرهای فارس از آتشکده خالی نبود .^{۵۱}

احترام به ادیان و پیروان آن

مسلمانی که به دین خود اعتماد کامل دارد و آن را دین حق خدا و تنها راه هدایت و صواب می داند و جز آن را باطل و تباه و منحرف می شمارد نسبت به همزیستی با ادیانی که بر اساس عقیده اش پوچ و سنتها و شعایر آن خرافی و فاسدند چه اندیشه و تصویری دارد ؟ ادیانی همچون آتش پرستی و بت پرستی و سنتهایی همچون نکاح بامعازم و تقدیس گاو ... ؟

تربیت و تعلیمات اسلامی در همان هنگامی که اندیشه و احساس انسان مسلمان بر اساس پرستش خدا و توحید و التزام به دین حق او سازمان می یابد ، همزمان در احترام به انسان به عنوان يك انسان باهر دین و آیینی تمرکز می یابد و تنها همین کافی

۵۰- عالم الفكر ، المجلد الأول ، شماره ۴ ، ص ۱۱۵ .

۵۱- همان ماخذ .

است که انسانی متجاوز ، ستمگر یا حق ستیز نباشد و چنان که امیر المؤمنین علی(ع) می فرماید: « مردم دو دسته اند یا برادر تو در دین یا نظیرتو در آفرینش ».^{۵۲}
احترام به انسان یعنی نگاه داشتن حرمت حقوق مادی او نظیر حقوق مربوط به جسم واموال او و نیز حقوق معنوی مثل آزادی ، کرامت و دین گزینی او .

از همین جاست که اسلام مانع از آن می شود که مردم را در دین و اعتقاد انسان فشار قرار دهند و پیروان خود را سفارش می کند که در اخلاق و خوشرفتاری با دیگران نمونه باشند تارفتار ناپسند ایشان به حساب اسلام گذاشته نشود و موجب بدنامی آن نگردد و دیگران را از آن متنفر نسازد .

قرآن کریم مسلمانان را تشویق می کند تا نسبت به کافران غیر معادی و غیر محارب نیکی کنند : « لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ عَن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ » .^{۵۳}

اگرچه يك مسلمان باید به دین خود بخواند و بطلان و فساد ادیان دیگر را هویدا سازد ، ولی این کار باید باشیوه ای شایسته انجام شود تا احساسات دیگران را جریحه دار نکند و به تنفر و ادارشان نسازد . خداوند می فرماید : « وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْعَدْلِ هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ » .^{۵۴}

اسلام و آن خود را چه نیکو تربیت کرده است تا احترام به دیگران را رعایت کنند ! قرآن مانع از آن می شود که مسلمانان کافران و پتتهای ایشان از مقدسات خود دفاع می کند ، حتی اگر این مقدسات پوچ و باطل باشند . اگر مسلمانان از محدوده خود پارافراتر بنهند و به مقدسات کفار اهانت کنند بازتاب طبیعی این عمل آن خواهد بود که کافران نیز به مقدسات مسلمانان اهانت روادارند و اسلام نمی خواهد فحش

۵۲- نهج البلاغه، نامه به مالک اشتر.

۵۳- ممتحنه / ۸ : خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده اند و از سرزمینشان بیرون نرانده اند باز نمی دارد . خدا کسانی را که به عدالت رفتار می کنند دوست دارد .

۵۴- عنکبوت / ۶۶ : باهل کتاب جز به نیکوترین شیوه ای مجادله مکنید، مگر با آنها که ستم پیشه کردند.

ودشنام زبان گفتگو در میان پیروان ادیان مختلف باشد . حال در این آیه تأمل کنیم و به ابعاد عظیم آن ببندیشیم : « وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » .^{۵۵}

این آیه کریمه نظر مؤمنان را به چند حقیقت جلب می کند که با در رفتار با دیگران آن را جدی بگیرند .

۱- این که هر ملت و جمعیتی اصولی دارد که به قداست آن معتقد است حتی اگر در نظر دیگران باطل باشد : « كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ » .

۲- دنیا سرای آزادی و گزینش انسان است و او در روز واپسین در برابر خدایش مسؤول خواهد بود و هیچ کس در دنیا حق ندارد در عقاید دیگران تفتیش کند یا دیگران را در دینشان به محاکمه کشد . این امر در روز حساب تنها به عهده پروردگار جهانیان است .

۳- هر عملی نسبت به دیگران موجب پیدایش عکس العملی از همان نوع و جنس می باشد ، پس اگر مسلمانان نسبت به احترام دین و مقدساتشان تأکید دارند باید در رفتار ظاهریشان به دین و مقدسات دیگران احترام بگذارند . در غیر این صورت بادشنام به معتقدات دیگران باید توقع اهانت به معتقدات خود را داشته باشند .

احادیث و متون بسیاری در دست است که بر خوشرفتاری مسلمانان با دیگران تأکید دارد . در سنن ابو داود از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که : « آگاه باشید اگر کرسی به فردی ذمی ظلم کرد یا حقش را زیر پانهاد یا بیش از تحملش بر او تکلیف کرد یا بدون رضایت او چیزی از وی گرفت در روز قیامت من مدافع او خواهم بود » .^{۵۶}

۵۵- انعام / ۱۰۸ : چیزی هایی را که آنان به جای الله می خوانند دشنام مدهید که آنان نیز بی هیچ دانشی ، از روی کینه توزی به الله دشنام دهند ، این چنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته ایم ، پس بازگشت همگان به پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده اند آگاه می سازد .

۵۶-دراسات فی ولاية الفقیه ، ج ۲ ، ص ۷۷۲ .

هر که در پرتو اسلام زندگی می کند حق دارد از عدالت بر خوردار شود و همبستگی و همیاری اجتماعی شامل او گردد ، حتی اگر مسلمان هم نباشد . در دوران امام علی (ع) پیرمرد کوری از کنار حضرت گذشت که از مردم گدایی می کرد . دیدن این منظره موجب ناراحتی حضرت شد و فرمود : این چیست ؟ و فرمود : این کیست ؟ زیرا این وضعیت با چشم پوشی از دین و مذهب فرد وضعیتی نپذیرفته و ناپسنداست . هنگامی که اطرافیان حضرت عرض کردند : این يك مسیحی است یا امیر المؤمنین ، حضرت خشمگینانه به آنها چنین پاسخ داد : « او را به کار گرفته اید تا پیر و ناتوان شده است و هم اکنون او را ترك کرده اید . از بیت المال به او انفاق کنید » .^{۵۹}

اسلام تنها به احترام نسبت به افراد زنده سایر ادیان بسنده نکرده است ، بلکه پیامبر اکرم (ص) را می بینیم که خود به مرده های ایشان احترام می گذارد و ما را نیز به این کار دستور می دهد . در صحیح بخاری به سندش از جابر بن عبد الله آمده است که گفت : « جنازه ای را از برابر ما می بردند . پیامبر در برابر آن بلند شد و ما نیز بلند شدیم . عرض کردیم یا رسول الله ! این جنازه يك یهودی است . حضرت فرمود : « هر گاه جنازه ای دیدید برخیزید » . نیز در همین جا آمده است که : « سهیل بن حنیف » و « قیس بن سعد » در قادیسیه نشستند و بودند که جنازه ای را از برابر آنها عبور دادند و آن دو برخاستند . به آنها گفته شد : این جنازه يك ذمی بود و آنها در پاسخ گفتند : روزی جنازه ای از برابر پیامبر عبور داده شد و حضرت برخاست و چون به ایشان گفتند که آن جنازه يك یهودی است ، حضرت فرمود : « آیا انسان نبوده است ؟ » .

این منطق اسلام است که بر اساس آن انسان و حتی جنازه او از هردین و آیینی که

۵۹- وسائل الشیمة ، ج ۱۱ ، ص ۴۹ .

باشد ما دامی که به حقوق دیگران تجاوز نکند از احترام و شأن بر خوردار است .^{۶۰}
از پیامبر اکرم (ص) روایت است که فرمود : « هر که فردی ذمی را بیازارد
مرا آزوده است » .^{۶۱}

اسلام با این اسلوب و چنین تربیتی توانست توازن و تعادل انسان مسلمان را از
يك سو با اعتماد کامل به حقانیت و درستی دین خود و از سوی دیگر در احترام به سایر
ادیان پیروان آن تحقق بخشد . « گوستاولوبون » این ویژگی منحصر به فرد اسلام را
چنین بیان می دارد : « اسلام همان دینی است که به انسانیت آموخت که آزادی
چگونه می تواند با استواری همسو باشد ، در حالی که انسان قبلاً گمان می کرد این
دو بایکدیگر جمع نمی شوند » .^{۶۲}

« هامیلتون » هنگام بررسی تطبیق ادیان به این نکته اشاره می کند و
می گوید : « عربها نخستین کسانی هستند که در زمینه ملل و نحل کتاب نوشته اند ،
زیرا آنها در برابر عقاید دیگر سعه صدر داشته و کوشیده اند عقاید دیگر را بشناسند
و با برهان و دلیل خط بطلانی بر آنها بکشند . به علاوه ، آن که ایشان اعتراف دارند که
پیش از اسلام ادیانی توحیدی وجود داشته است » .^{۶۳}

ابو ریحان بیرونی در قرن پنجم هجری در باره ادیان هند کتابی نوشته
و احساسات هیچ يك از آنها را نیاززده است . او هنگام سخن از يك دین ، به نظر
می رسد که یکی از طرفداران این دینها است ، زیرا در توصیف شعایر این دین
بالباطت و نرمی سخن می گوید .

نویسندگان عرب مخالفان خود را با احترام فراوان یاد می کنند و در کتاب طبقات
الاطباء ابن ابی اصیبه و طبقات الحکماء ابن قفطی و طبقات الادباء یاقوت والوافی

۶۰- دراسات فی ولاية الفقیه ، ج ۲ ، ص ۷۷۲ .

۶۱- الصیافة الجدیة ، ص ۳۳۴ .

۶۲ و ۶۳ - أنور المجدی ، قضايا العصر ومشكلات الفكر تحت ضوء الإسلام ، ص ۱۷۸ .

بالوفیات صفدی ونیز در تاریخ حکماء الاسلام بیہقی نمونہ های بسیاری از این تسامح دیدہ می شود . مؤلفان ، شرح حال مسیحیان، یہودیان، سامریان وزردشتیان را چنان می آورند کہ گویی با آنها ہم کیشند .^{۶۴}

دکتر یوسف قرضاوی در بحث مفصل خود پیرامون « غیر مسلمانان در جامعہ اسلامی » می گوید :

بر اساس عرف اسلامی شهروندان غیر مسلمان در جامعہ اسلامی « اہل ذمہ » یا « ذمیہا » نامیدہ می شوند . مفہوم کلمہ « ذمہ » عہد پیمان وامان است و از این روی بہ این نام نامیدہ شدہ اند کہ پیمان خدا ورسول خدا ومسلمانان باآنهاست ، در این کہ ہمہ آنها در حمایت اسلام وجامعہ اسلامی ودر امن واطمینان زندگی می کنند وبر اساس انعقاد پیمان ، در امان وحمایت مسلمانان قرار دارند . این پیمان بہ غیر مسلمانان امتیازی شبیہ کارت سبز کہ حکومتہای امروزی در اختیار بیگانگان می گذارد، می دہد وبدین ترتیب از همان حقوق شهروندان بر خوردار خواهند بود وہہ همان وظایف خواهند پرداخت . بر این اساس يك فرد ذمی بہ تعبیر فقہا یا بہ تعبیر امروزی دارندگان کارت سبز « اہل دار الإسلام » خواهند بود . از جملہ حقوق آنها بر مسلمانان :

۱- حمایت از آنان در مقابل تجاوز خارجی کہ عبارت است از جلوگیری از کسانی کہ آنها را می آزارند وآزاد کردن اسرایشان ونیز راندن کسانی کہ قصد آزار آنها را دارند ، اگر در دار الإسلام باشند .

۲- حمایت از آنان در برابر ظلم داخلی ، امری است کہ اسلام آن را ضروری دانستہ ومانع از آن شدہ کہ مسلمانان دست وزبان خود را بہ اذیت وتجاوز بہ سوی اہل ذمہ دراز کنند . حمایت مقرر برای اہل ذمہ همچنان کہ اموال وآہروی آنها را در برمی گیرد خون وجان وجسم آنها را نیز شامل می شود .

۶۴- همان .

۳- تأمین اهل ذمه هنگام ناتوانی و پیری و فقرا امری ضروری است .

۴- اسلام حق آزادی و در رأس آن آزادی اعتقاد و پرستش و آزادی کار و کسب را برای ایشان تأمین می کند .

۵- اسلام حق برخورداری از مناصب حکومتی را برای اهل ذمه همچون مسلمانان جایز می داند مگر مناصبی نظیر امامت ، ریاست حکومت ، قضاوت ، فرماندهی لشکر و سرپرستی صدقات که بی « از مشاغل دیگر صیغه دینی دارد .
اما وظایف اهل ذمه عبارتند از :

۱- پرداخت جزیه که آن هم اگر حکومت توانایی حمایت از آنها را نداشته باشد یادر صورتی که اهل ذمه در جنگ و دفاع از دار الإسلام شرکت جویند از ایشان ساقط می شود .

۲- التزام به قوانین اسلامی در رفتار مدنی و نظایر آن .

۳- احترام به شعایر و احساسات مسلمانان .^{۶۵}

کسی که تاریخ مسلمانان بویژه دوران نخست آن را مطالعه کند از نیکوکاری و آسان گیری مسلمانان نسبت به پیروان ادیان دیگر شگفت زده می شود ، زیرا مسلمانان بدون آن که اختلاف دینی در روابط و برخوردهای انسانی آنها تأثیر بگذارد با آنها همچون مردم جامعه خود همزیستی داشتند .

روایت شده است که غلام ابن عباس گوسفندی را سررید . ابن عباس به او گفت : هر گاه آن را پوست کندی نخست مقداری به همسایه یهودیمان بده . سپس آن را تکرار کرد ، تا آن که غلام به او گفت : چرا چنین می گویی ؟ ابن عباس گفت : پیامبر اکرم (ص) آن قدر ما را نسبت به همایگان سفارش می کرد که ترسیدیم مبادا همسایه ارث ببرد .^{۶۶}

۶۵- الفکر الإسلامی المعاصر والتحدیثات ، ص ۱۲۲ .

۶۶- شرح رساله الحقوق ، ص ۵۸۱ - ۵۸۲ .

ان یهودی ، همسایهٔ ابن عباس بود و اخلاقیات همسایگی بر هر انسانی باهر دینی منطبق است .

علی بن ابی طالب (ع) که امیر المؤمنین و خلیفهٔ مسلمانان بود را می بینیم که در راه سفر بایک ذمی همراه می گردد . مرد ذمی از حضرت می پرسد : به کجا می روی ؟ حضرت پاسخ می دهد : به کوفه . هنگام رسیدن به چند راههٔ کوفه ، حضرت راه کوفه را در پیش نمی گیرد و همراه ذمی پیش می رود . در این هنگام مرد ذمی به ایشان روی می کند و می گوید : آیا نمی خواهی به کوفه بروی ؟ حضرت می فرماید : آری مرد ذمی می پرسد چرا از راه کوفه منحرف شدی ؟ حضرت می فرماید : این کمال حسن معاشرت است که فرد به هنگام وداع مقداری دوست خود را همراهی کند و پیامبرمان به ما چنین دستور داده است .^{۶۷}

گفتگو ، زبان رفتار

حقیقت باید همان هدفی باشد که انسان در پی آن است . لذا بویژه در زمینه دین و اعتقاد که مهمترین مسأله است ، نباید از جهل و خطا و توهم پیروی کند . آدمی باید به دور اندیشی و دقت عمل متصف باشد و بی طرفی و منطق در پیش گیرد تا به گردابهای گمراهی و انحراف گرفتار نیاید .

گرچه اسلام آزادی عقیده و اندیشه را به رسمیت می شناسد ، ولی همزمان از آدمیان می خواهد که حق و پیروی از هدایت را برگزینند و تعصب ، انفعال و هوی و هوسهای مصلحت طلبانه موجب دوری انسان از حق و افتادن او به گرداب باطل نگردد .

از همین رو اسلام از پیروان و مبلغان خود خواسته است که مسؤلیت هدایت دیگران را به عهده بگیرد و از راه گفتگو و مکالمه بی طرفانه و هدفدار در فضایی آکنده از آزادی و احترام طرفینی بکوشند آنها را نسبت به دین حق قانع سازند .
گفتگوی بی طرفانه تنها تعارضی با آزادی ندارد بلکه مظهر راستین وجود آزادی و راه سالم رسیدن به حق است .

خاستگاه گفتگو از نظر اسلام همان ضرورت جستجوی حق و لزوم پیروی از آن است . خداوند می فرماید : « فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ » .^{۶۸}

« أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى » .^{۶۹}

« وَالَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ » .^{۷۰}

۶۸- یونس / ۳۲ : پس از حقیقت جز گمراهی چیست ؟

۶۹- یونس / ۳۵ : آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود

نیز نیازمند هدایت است ؟

۷۰- زمر / ۱۸ : آن کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از بهترین آن پیروی می کنند .

وسيله كشف حق و آگاهی بر آن تنها عقل است و دلیل و برهان متکی بر عقل
مقیاس و معیار است . خداوند می فرماید : « أَقْلَمُ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَعْلَمُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
يَعْقِلُونَ بِهَا » . ۷۱

« أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ » . ۷۲

« قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » . ۷۳

شیوه گفتگو باید بی طرفانه ، آرام ، بدون از تشنج و انفعال و آزدن احساسات
باشد . خداوند می فرماید : « أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » . ۷۴

« وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » . ۷۵

اسلام در حدود این معادله است که گفتگو با پیروان دیگر مذاهب و عقاید را
تشویق می کند . تاریخ برای ما گونه های شگفتی از مجالس مناظره و گفتگو را نقل
می کند که میان پیشوایان و علمای مسلمان و رؤسا و پیروان دیگر ادیان صورت پذیرفته
است . تاریخ بشریت باید به این گونه ها به عنوان والاترین الگوی رفتاری در میان
پیروان اصول و ادیان و گسترده گی فکری و اخلاق مدنی ببالد.

۷۱- حج / ۴۶ : آیا در زمین سیر نمی کنند تا صاحب دلهایی گردند که بدان تعقل کنند ؟

۷۲- اعراف / ۱۸۴ : آیا فکر نکرده اند که در بارشان نشانی از دیوانگی نیست و او به آشکارا بهمی دهند ؟

آنهاست ؟

۷۳- نمل / ۶۴ : بگو اگر راست می گوید برهان خویش بیاورید .

۷۴- نحل / ۱۲۵ : مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن

۷۵- عنکبوت / ۴۶ : با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه مجادله نکنید .

قرآن ، مکتب گفتگو :

اگر خداوند سبحان بایندگان ضعیف خود که جز به فضل و رحمت الهی هیچ ارزشی و وجودی ندارند ، وارد گفتگو می شود و به اشکالات و پرسشهای آنان پاسخ می دهد ، آیا دیگر کسی حق خواهد داشت خود را برتر از آن بداند که با کسی گفتگو کند یا نظر خود را بالاتر از پرسشها اشکالات دیگران بداند ؟

قرآن کریم با اختصاص آیات فراوانی به گفتگو با دیگران در واقع مکتبی برای همه مسلمانان و بشریت است تا از خلال آن و بدور از هرگونه تندی و ترس شیوه گفتگو و بر خورد فکری و عقیدتی را بیاموزند .

قرآن کریم با تمام کسانی که با رسالتهای الهی مخالفند و وجود خدا را انکار می کنند به گفتگو می پردازد و آراء آنها را حتی در صورتی که حاوی اندیشه های باطل یا سخنان زشت باشد با امانت نقل می کند و بای طرفی و وضوح به بحث می پردازد و آن را با دلیل و برهان رد می کند .

به عنوان نمونه شیوه قرآن در گفتگو و چگونگی برخورد آن با نظریات دیگران و بحث ورد آن از سوی قرآن ، اینک در مجموعه ای از آیات قرآن در سوره طور به تأمل می نشینیم . این آیات با اتهامات و تردیدهای مشرکان در نبوت رسول اکرم حضرت محمد (ص) و نسبت دادن جادوگری و جنون به حضرت و این اتهام که قرآن گونه ای شعراست که حضرت ساخته و آن را به خدا نسبت می دهد ، گفتگو را آغاز می کند . سپس این مجموعه از آیات به انکار وجود خدا از سوی ایشان و نیز ادعای فاسد آنها در این که ملائکه دختران خدایند می پردازد قرآن این اتهامات را با همه زشتی و وقاحت آن بیان می کند و از راه به کار انداختن وجدان فطری و حکم عقل به مقابله با آن برمی خیزد و بالاخره اگر عقلشان حکمی نکرد و وجدانشان بیدار نشد و همچنان بر کفر و مدعاهای باطلشان پای فشردند ، سرانجام کار آنها و آنچه برگزیده اند در روز رستاخیز

در برابر خداوند است ، ولی به هر حال در دنیا آزادی و اختیار خود را خواهند داشت .
 خداوند می فرماید : « فَلَا تَكْفُرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ
 نَقَرَ بَصُ بِهِ رَبِّبِ الْمُتُونِ قُلْ تَرَبُّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ * أَمْ تَأْمُرُهُمْ إِحْلَامُهُمْ
 بِهِذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ * أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن
 كَانُوا صَادِقِينَ * أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
 بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمَسْطُورُونَ * أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ
 فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعِيهِمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * أَمْ لَهُ الْإِنْبَاتُ وَلِكُلِّ الْهَيْئَةِ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ
 مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ * أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ * أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ
 الْمَكِيدُونَ * أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ
 السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ *
 يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ » . ۷۶

۷۶- طور / ۲۹ تا ۴۵ : پندشان ده که تو به برکت نعمت پروردگارت نه کاهن هستی و نه مجنون ، با
 می گویند : شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم . بگو : شما منتظر بمانید که من نیز باشم انتظار می
 کشم . آیا آنان را رؤیاهایشان به این پندارهاکشانده یا خود مردمی طاغی هستند . بامی گویند : قرآن را خود ساخته
 است . نه ، آنها ایمان نمی آورند . اگر راست می گویند سخنی مانند آن بیاروند . آهای هیچ خالقی پدید آمده اند یا خود
 خالق خوبشند ؟ یا آسمانها وزمین وخالق کرده اند ؟ نه ، به یقین نرسیده اند . یاخزائن پروردگارت نزد آنهاست ؟ یا بر
 چیزی تسلط یافته اند ؟ یا نذر بامی دارند که از آن بالامی روند وگوش فرا میدهند ؟ پس آن که گوش فراداده حجتی
 آشکار بیاورد . یا خداوند را دختران است و شما را پسران ؟ یا از آنها مزدی می طلبی وپرداخت غرامت بر آنها دشوار
 راست ؟ یا علم غیب می دانند و می نویسند ؟ بامی خواهند حیلتی کنند ؟ اما کافران خود به حیلت گرفتارند . یا آنها را
 خدایی است جز خدای یکتا ؟ منزّه است خدای یکتا از هر چه شریکش می سازند . اگر بنگرند که قطعه ای از آسمان فرو
 می افتد می گویند : ابری است متراکم . پس آنها را واگذار تا روزی را که در آن به هلاکت می رسند بنگرند . روزی که
 مکرشان هیچ به حالشان سود نکند وکس به پاریشان برنخیزد .

نگاهی به قرن دوم :

در آغاز قرن دوم هجری با ارتباط مسلمانان باملل دیگر ورود سایر ملت‌ها به محدوده امت اسلامی و ترجمه کتابهای فرهنگهای یونان باستان و ایران و نفوذ اندیشه های بیگانه ، تمایلات الحادی و ضد اسلام و جریانهای تحریف و تشکیک ظهور یافت و امام جعفر صادق (ع) باشیوه ای که قرآن کریم در رویارویی با کشمکشهای عقیدتی و فکری ترسیم کرده است ، به مبارزه با آنها برخاست . این شیوه همان گفتگوی بی طرفانه و بحث متکی بر دلیل و برهان بود .

ملحدان و کافران می کوشیدند حتی در اماکن مقدس نظیر مسجد الحرام در مکه مکرمه و مسجد پیامبر (ص) در مدینه منوره به ترویج اندیشه های شک آلود خود بپردازند ، ولی این کار هیچ تأثیر تشنج آمیز و انفعالی در گفتگوی امام (ع) با کفار و رد اشکالات و آرای ایشان نداشت و در فضایی آکنده از آزادی و وسعه صدربا آنها به گفتگویی پرداخت تا آن جاکه رؤسای آنها به بر تری و اخلاق بر جسته حضرت اعتراف کردند .

مفضل بن عمر یکی از اصحاب امام صادق (ع) می گوید :

شامگاهی در باغ میان قبر و منبر رسول اکرم (ص) نشسته بودم و در اندیشه شرف و فضیلتی بودم که خداوند به آقای ما محمد (ص) اختصاص داده است . در این حالت بودم که ابی العوجاء از راه رسید و جایی نشست که سخنش را می شنیدم . چون در جای خود آرام گرفت ، یکی از اطرافیاناش آمد و نزد او نشست و ابی العوجاء چنین آغاز سخن کرد : صاحب این قبر به کمال عزت دست یافته است ... دوستش گفت : فیلسوفی بود که مرتبه ای عظیم و منزلتی بزرگ را ادعا می کرد . ابی العوجاء گفت : سخن گفتن از محمد (ص) را رهاکن که عقلم در باره او حیران است و اندیشه ام در امر او به گمراهی کشانده شده است . در باره اصلی سخن بگو که بتوان گفتگو را آینه داد . وی سپس از آغاز پدیده ها سخن به میان آورد و چنین گمان

می کرد که پدیده ها خود به خود وجود یافته اند و هیچ ساخت و تدبیری و سازنده و مدبری در آن دست نداشته است . پدیده ها خود به خود و بدون مدبر وجود یافته اند و جهان بر این اساس بوده و خواهد بود .

مفضل می گوید : از خشم و عصبانیت و ناراحتی نتوانستم خویشتن را نگاه دارم و گفتم : ای دشمن خدا ، در دین خدا به الحاد کشانده شدی و خداوند سبحان را انکار کردی . خدای که تو را به بهترین شکل آفریده و به کاملترین وجه پرداخته و متحولت ساخت ، تا آن که به این مرحله رسیدی . اگر در خود بیندیشی و احساسات لطیف خود را تصدیق کنی هر آینه دلایل ربوبیت و آثار صنع و شواهد جلال و قدس را در خلقت خود روشن خواهی یافت و پراهنش را برخورد آشکار خواهی دید .

ابن ابی العوجاء گفت :

ای فلان ! اگر اهل کلام بودی باتو سخن می گویم و اگر دلیلت ثابت گشت از تو پیروی می کنیم و اگر از اهل کلام نیستی سخنی باتو نیست و اگر از اصحاب امام جعفر صادق (ع) هستی او هر گز با ما چنین سخن نمی گوید و با دلیل تو با ما مجادله نمی کند . او سخنان ما را بیش از آنچه شنیده ای شنیده است ، ولی در گفتگو با ما هرگز دشنامی نداده و به ماتعدی نکرده است . هر آینه که او بردبار و باوقار و عاقل و استوار است . نادان و بی پروا و سبک مغز نیست به سخن ما گوش فرامی دهد و کلام ما را می شنود و به سخنان ما خوب توجه می کند تا آن که هر گاه تصور می کنیم سخنان خود را خوب و کامل گفته ایم حجت ما را با دلیلی ساده و خطابی کوتاه باطل می کند و ما را به حجت خود ملزم می گرداند و عذر را منتفی می کند و دیگر ما نمی توانیم پاسخی به او بدهیم . پس اگر از اصحاب او هستی همچون او با ما سخن بگو .^{۷۷}

يك روز در حالی که جمعیت حاجیان کعبه را طواف می کردند و غرق در راز

و نیاز بودند در گوشه ای از مسجد الحرام شماری از سران کفر همچون عبد الله بن مقفع و عبد الله بن ابی العرجاء ایستاده بودند و بامسخره کردن مراسم حج و عبادت حج و عبادت حاجیان تفریح می کردند و در نزدیکی آنها امام جعفر صادق (ع) نشسته بود . عبد الله مقفع به دوستانش رو کرد و گفت : این خلق را می بینید - وبه طواف کنندگان اشاره کرد - هیچ يك شایسته نام «انسان» نیستند ، مگر این مرد - یعنی امام صادق (ع) - سایرین چهار پایانی بی ارزشند .

باگفتن این سخن به امام نزدیک شدند ولی امام پیشدستی کرد و گفت : اگر مسأله چنان باشد که این طواف کنندگان می گویند ، آنها سالم مانده اند و شما نابود شده اید و اگر مسأله چنان باشد که شما می گویند و چنان نیست که شما می گویند ، در این صورت شما و آنها باهم براهید .

ابن مقفع گفت : خداوند بر تو رحمت آورد ماچه می گوئیم و آنها چه می گویند؟ سخن من و آنها یکی است .

امام (ع) فرمود : چگونه سخن تو و آنها یکی است در حالی که آنها می گویند رستاخیزی دارند و کیفر و پاداشی و معتقدند که آسمان خدایی دارد و سامان است و حال آن که شما گمان می کنید آسمان ناپسامان است و هیچ کس در آن نیست !

ابن مقفع پاسخ داد: اگر مسأله چنین است چرا خدا خود بر بندگانش ظهور نمی کند و آنها را به عبادت خود نمی خواند تا دیگر کسی با کسی اختلاف نیابد ؟ چرا خدا خود را از بندگانش مخفی و پیامبرانی را برای آنها فرستاده است ، در حالی که اگر با آنها مستقیماً تماس می گرفت زودتر به او ایمان آورده می شد . امام فرمود : وای پرتو ، چگونه پنهان شده است کسی که قدرت خود را در تو به نمایش در آورده است . تو را به وجود آورد در حالی که نبودی . بزرگت کرد پس از آن که کوچک بودی . توانت داد پس از آن که ناتوان بودی . به ضعفت کشاند پس از آن که توانا بودی . بیمار کرد پس از آن که سالم بودی . سلامت گرداند پس از آن که بیمار بودی . خشنودت کرد پس از خشم . خشمگنیت کرد پس از خشنودت غمگنیت کرد پس از شادیت

کرد پس از غمگنیت . محبت را در دل تو جای داد ، پس از آن که کینه در آن جای گرفته بود . کینه را در دل تو جای داد پس از آن که محبت در آن جای گرفته بود . پس از ابایت تصمیم عطا کرد و پس از تصمیم تو را بازداشت . پس از ترس به تو رغبت داد و پس از رغبت ترست بخشید . پس از یاس امید و پس از امید یاست داد . چیزی را در خاطر تو افکند که در همت هم جایی نداشت و چیزی را از خاطر تو زدود که تو آن را باور داشتی ...

ابن مقفع می گوید: همچنان قدرتها الهی را در من برمی شمرد که دیگر نمی توانستم آن را رد کنم و گمان می کردم بزودی میان من و خود آشکار خواهد شد.^{۷۸}

چشم اندازی از قرن سوم :

از سوی مأمون خلیفه عباسی مجلس پرشکوهی ترتیب یافت که قرار بود در آن میان پیشوایان و رؤسای مذاهب به بحث و گفتگو بنشینند . در این مجلس جاثلیق بزرگ مسیحیان و رأس الجالوت رهبر یهود و هیرید بزرگ ، نماینده زردشتیان و عمران صابی قطب صابئه و قسطاس فیلسوف رومی و شماری از متکلمان شرکت داشتند و قرار بود امام علی بن موسی الرضا (ع) در برابر آنها به بحث و مناظره پردازد . این مجلس در خلال سه سال نخست قرن سوم هجری در مرو مرکز خلافت آن روزگار منعقد شد .

این مجلس پرشکوه که تاریخ متن گفتگوهای آن را ثبت کرده سند تاریخی - فکری بزرگی به شمار می آید ، همچنان که گفتگویی پربار تلقی می شود که فضای آزادی ، سعه صدر و روحیه بی طرفی و ادب را بازمی تاباند که ائمه اسلام بدان آراسته بوده اند .

۷۸- اثنتانج ۱ ، ص ۴۶۵ .

مجلس از پیروان ادیان مختلف و مسؤولان حکومتی و فرماندهان لشگری آکنده بود و در صدر آن خلیفه عباسی و در کنار او امام رضا (ع) نشستند بود و پیشوایان مذاهب در جایگاه مشخص خود قرار گرفته بودند . مأمون خلیفه عباسی بانگاهی به جاثلیق ، بزرگ مسیحیان گفتگو را آغاز کرد و به او گفت : ای جاثلیق ! این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر ، از فرزندان فاطمه دختر پیامبر ما (ص) و پسر علی بن ابی طالب (ع) است . پس دوست می دارم که با او سخن بگویی و به بحث بنشیننی و نسبت به او انصاف به کاربندی . جاثلیق گفت : ای امیر المؤمنین ، چگونه بامردی به احتجاج بر خیزم که به کتابی استشهاد می کند که من منکر آنم و به پیامبری استناد می جوید که من به او ایمان ندارم ؟

امام رضا (ع) فرمود : ای مسیحی ! اگر من با انجیل تو احتجاج کنم راضی می شوی ؟

جاثلیق پاسخ داد : آیا من می توانم آنچه را انجیل گفته نپذیرم . آری ، به خدا علی رغم خواستم بدان گردن خواهم نهاد .

مجلس با گرمی و شور آغاز گشت و همه در برابر سخنان دو طرف سراپا گوش بودند . امام رضا (ع) با انجیل به بحث با جاثلیق می پرداخت و از خلال انجیل از جاثلیق تناقض گویی و اعتراف می گرفت .

از جمله مسایلی که امام در به خدایی گرفتن از سوی مسیحیان به رد آن پرداخت این بود که به جاثلیق فرمود :

ای مسیحی ! به خدا سوگند که ما به عیسی ایمان داریم و ایرادی از او نمی گیریم جز ناتوانی و کمی روزه و نماز او !

جاثلیق گفت : به خدا سوگند عملت را تباه کردی و امرت را ضعیف گرداندی و من تو را داناترین مسلمانان می دانستم .

حضرت فرمود : چگونه ؟

جاثلیق گفت : از این سخن تو که عیسی ناتوان بود و کم روزه می گرفت و اندک

نماز می خواند . در حالی که عیسی همه روزها را روزه می گرفت و شبی نخوابید و پیوسته شب را به روزه زنده نگاه می داشت .

در همین جا امام فرصت یافت تا خدایی عیسی را باطل کند ، زیرا اگر خدا بود چرا عبادت می کرد ؟ آیا خود را می پرستید ؟

امام فرمود : برای که نماز می خواند و روزه می گرفت ؟

در این جا جاثلیق دریافت که در چه تله ای گرفتار آمده و تناقض سخنش پاسخی را بر نمی تابد .

هنگامی که جاثلیق در خدایی عیسی چنین استدلال کرد که او مردگان را زنده می کرد و پیسی را شفا می بخشید و لذا خدایی است شایسته پرستش .

حضرت پاسخ فرمود : « یسع » نیز کاری همچون عیسی می کرد . بر آب راه رفت و کوری و پیسی را شفا می داد ، ولی مردمش او را خدا نگرفتند و هیچ کس او را در برابر خداوند سبحان نپرستید . « حزقیل » نبی نیز همان کار عیسی بن مریم (ع) را می کرد و توانست شصت سال پس از مرگ سی و پنج هزار نفر همه را زنده گرداند . امام سپس در باره انجیل متداول در میان مسیحیان با جاثلیق به بحث پرداخت و فرمود این انجیل کتاب مقدسی نیست خداوند بر عیسی نازل کرده و در حقیقت دستخوش تحریف و تغییر گشته است و دلیل آن ، همان تعدد اناجیل است . امام فرمود : آیا برای من از انجیلی سخن نمی گویی که پس از یافتن آن را از دست دادید ؟ و چه کسی این انجیل را برای شما نگاشته است ؟

جاثلیق گفت : ما آن را تنها يك روزگم کرده بودیم تا آن که یوحنا و متی انجیل را دست نخورده برای ما آوردند . امام فرمود : چقدر آگاهی تو از سرگذشت انجیل و علمای آن اندک است . اگر مسأله چنان است که تو گمان می کنی پس چرا در باره انجیل بایکدیگر اختلاف پیدا کرده اید ؟ بویژه آن که اختلاف شما در انجیلی است که نیک در دست شماست ، و اگر این انجیل همان انجیل نخستین است دیگر در آن اختلاف پیدا نمی کردند . هنگامی که انجیل نخستین گم شد مسیحیان نزد علمای خود رفته

وگفتند : عیسی بن مریم (ع) به قتل رسیده است و انجیل را نیز از دست داده ایم و شما علمای مایید ، پس چه در دست دارید ؟

« لوقا » ، « مرقس » ، « یوحنا » و « متی » به آنها گفتند انجیل در سینهٔ ماست و آن را هر یکشنبه سفر سفر به شما باز خواهیم گفت ، پس غمگین نباشید و کلیساها را خالی نگذارید و ما انجیل را هر یکشنبه را سفر سفر بر شما خواهیم تاهمه آن را گرد آوریم ...

بخشی دوم بحث با رأس الجالوت ، بزرگ یهود صورت گرفت و امام (ع) این سؤال را برای او طرح کرد که :

دلیل ثبوت نبوت موسی چیست ؟ رأس الجالوت پاسخ داد : او چیزی را به همراه آورد که هیچ يك از انبیاء پیش از او به همراه نیاورده بودند .

حضرت فرمود : مثل چی ؟

رأس الجالوت گفت : شکافتن دریا و تبدیل عصا به ماری پرجنب وجوش و زدن يك ضربه به سنگ و جاری شدن چشمه ای از آن و بیرون آوردن يد بیضا در برابر بینندگان و کارهایی که هیچ يك از مخلوقات قادر به انجام آن نیست .

امام فرمود : راست گفتی که اینها حجّت نبوت او بودند ، او اعمالی را به همراه خود آورده بود که مردمی نمی توانستند نظیر آن را انجام دهند . آیا هر که ادعای پیامبری داشته و اعمالی را انجام می داده که مردم نمی توانسته اند آن را انجام دهند بر شما لازم نبوده است تصدیقش کنید ؟

رأس الجالوت گفت : نه ، زیرا هیچ کس در جایگاه موسی و نزدیکی او به خدا ، نظیر او نبود و بر ما لازم نیست به نبوت کسی که مدعی این امور است اعتراف کنیم تا آن که اعمالی نظیر موسی را به همراه آورد .

امام فرمود : پس چگونه به نبوت پیامبرانی اعتراف دارید که پیش از موسی بوده اند و دریایی را شکافته اند و از يك سنگ دوازده چشمه بیرون نیاورده اند و همچون موسی يد بیضا نداشته اند و عصایشان را به ماری پرجنب وجوش تبدیل

نکرده اند ؟

رأس الجالوت گفت : به تو گفتیم که اگر آنها در پیامبری خود نشانه هایی را به همراه داشتند که مردم نمی توانستند نظیر این نشانه ها را داشته باشند یا اعمالی را انجام می دادند که موسی انجام نمی داد و یا اعمالی را انجام می دادند که موسی انجام می داد در این صورت تصدیق آنها لازم بود .

امام فرمود : ای رأس الجالوت ! تو چرا به عیسی بن مریم که مرده ها را زنده می کرد و کوری و پیسی را شفا می بخشید و از گِل ، پرنده ای می ساخت و در آن می دمید و آن به اذن خدا به پرنده تبدیل می شد اعتراف نداری ؟

رأس الجالوت گفت : او این کارها را می کرد ولی ما آن را ندیده ایم .

حضرت فرمود : آیا کارهای موسی را دیده ای ؟ آیا اینها اخباری نیست که از اصحاب مورد اعتماد موسی نقل شده است که وی چنین وچنان کرده است ؟ رأس الجالوت گفت : آری .

حضرت فرمود این مثل اخبار پی در پی کارهایی است که عیسی بن مریم انجام داده است ، پس چگونه موسی را تصدیق کردید و عیسی را تصدیق نکردید ؟ و چرا محمد و معجزات او را تصدیق نکردید ؟

این گفتگو با دیگر سران مذاهب باکمال آزادی و بی طرفی و سعه صدر ادامه یافت که تفصیل آن را « منصور احمد بن طبرسی » از دانشمندان قرن ششم هجری در کتاب ارزشمند خود « الإحتجاج » آورده است .

مقایسهٔ ادیان :

بالهام از تعالیم اسلام که نسبت به ادیان دیگر به سعهٔ صدر و گفتگو با پیروان آن به شیوهٔ ای پسندیده و از خلال داوری عقل و بازگشت به فطرت و منطق فرامی خواند ، حق برای طالبان آن روشن می گردد و حجّت بر جاهلان و گمراهان ثابت می شود . از این مناظره ها و گفتگوهای بی طرفانه ای که پیشوایان و دانشمندان مسلمان در برابر پیشوایان ادیان و مکاتب مختلف داشته اند علم جدیدی ظهور یافته که قبلاً متداول نبوده است که همان علم مقایسهٔ ادیان است .

پیش از تمدن اسلامی بشر فاقد فرهنگی بود که بر اساس آن به ادیان دیگر احترام بگذارد ، بلکه همهٔ مذاهب ، اعتقادات دیگر را رد می کردند و در نتیجه فضایی برای گفتگو و بحث وجود نداشته و هیچ کس انگیزه ای برای مقایسهٔ علمی ویی طرفانه در خود نمی دید . ولی اسلام بابه رسمیت شناختن ادیان و انبیا و کتابهای آسمانی پیش از خود و اعتراف به آزادی دینی و بادعوت به گفتگو و بحث هدفدار راه را در برابر پیروان خود گشود تا این گونهٔ جدید علم را بنیان بنهند .

در آغاز ، این علم بخش و تابعی از علم کلام بود که در موضوعات عقیدتی بحث می کرد ، تا آن جا که دانشمندانی در زمینهٔ داوری میان ادیان و مذاهب تخصص و برتری یافتند . دانشمندانی نظیر « هشام بن حکم کندی کوفی » (در گذشته به سال ۱۹۷ هـ) که شاگرد نزدیک امام جعفر صادق (ع) بود . او کتابهای مختلفی در بحث با ادیان و مذاهب مختلف ، زنادقه ، جاثلیف مسیحی ، برهمنیان ، اباضیه ، معتزله و مخالفان اهل بیت دارد و نیز افرادی نظیر « محمد بن علی بن نعمان بجلی » از کوفه که شاگرد دیگر نزدیک امام صادق (ع) بوده است .

در نیمهٔ قرن دوم هجری هنگامی که حرکت تدوین و تألیف در میان مسلمانان آغاز شد برخی از علمای مسلمان به تألیف کتب تخصصی در مقایسهٔ ادیان روی

آوردند، از جمله : نویختی (۲۰۲هـ) که نخستین فردی به شمار می آید که در این زمینه کتابی تألیف کرده است و کتاب خود را تحت عنوان « الآراء والديانات » به رشته تحریر کشید . پس از او مسعودی (۳۴۶هـ) دو کتاب در « الديانات » نوشته . سپس مسیحی (۴۲۰هـ) کتاب خود را تحت عنوان « درك البغية في وصف الأديان والعبادات » که کتابی مطول بالغ بر سه هزار ورق است نگاشت .

از این پس تألیف در این زمینه رو به فزونی نهاد . از برجسته ترین کتابهای نام آور در این زمینه کتاب « الملل والنحل » نوشته ابو منصور بغدادی (۴۲۹ هـ) و کتاب « الفصل في الملل والأهواء والنحل » نوشته ابن حزم اندلسی (۴۵۶ هـ) و کتاب « الملل والنحل » شهرستانی (۵۴۸ هـ) و نیز کتاب « تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة في العقل او مردولة » اثر ابو ریحان بیرونی است .

مِز « MEZ » این علم را اسلامی می داند و می گوید : « تسامح مسلمانان در زندگی خود بایهودیان و مسیحیان که نظیری در سده های میانه سابقه ای نداشت و آن علم مقایسه ادیان بود . این علم به دست متکلمان رشد نیافته است و مفهوم آن این است که علم مقایسه ادیان در میان مسلمانان وسیله ساقط کرده ادیان دیگر نبوده است ، بلکه پژوهشی توصیفی و بدور از تعصب بوده که به نتایج طبیعی خود منجر می شده است و در پرتو همین علم هزاران و میلیونها نفر با اسلام گرویدند » .^{۷۹}

دانشگاههای مذهبی و حوزه های علمیة مسلمانان باید در این روزگار به علم مقایسه ادیان بپردازند تا يك عالم دینی یامبلغ در حالی فارغ التحصیل شود که از تاریخ و نظریات سایر ادیان و اصول آگاهی داشته باشد و بتواند برای اثبات عقاید و افکار اسلامی با طرفداران آن به گفتگو بپردازد ، ولی متأسفانه حوزه های دینی توجهی به این مسأله مهم ندارند .

۷۹- شلی ، دکتر احمد ، مقارنة الأديان / الیهدیة / ص ۲۴ .

آری برخی از دانشمندان براساس انگیزهٔ درونی و تلاشی خاص در این زمینه به نبوغ رسیدند ، افرادی همچون علامه مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی نجفی (۱۳۵۲ - ۱۲۸۲ هـ) که علاوه بر زبان فارسی و عبری زبان انگلیسی و عربی رانیز به خوبی آموخت و منابع مسیحی و یهودی را مطالعه کرد و در کتابهای تخصصی خود با بی طرفی تعمق پیرامون آنها پرداخت . کتابهایی نظیر « الهدی الی دین المصطفی » در ۷۰۰ صفحه و کتاب « الرحلة المدرسية والمدرسة السيارة » در حدود ۶۰۰ صفحه و رساله ای پیرامون « توحید و تثلیث » و رسالهٔ دیگری به نام « اعاجیب الأكاذیب » و کتاب « أنوار الهدی » در ردّ برمادیگرایان و کتاب « نصائح الهدی والدين » دربارهٔ بهائیت ... که همهٔ این کتابها و رساله ها به چاپ رسیده و به زبانهای مختلفی ترجمه شده است ...^{۸۰}

۸۰- شرح حال او را در کتاب شعراء الغری ، ج ۲ ، ص ۴۳۶ و مجلهٔ دراسات و بحوث / شمارهٔ هفتم سال

دوم ، ص ۱۲۹ بخوانید .

فصل دوم

چند گونگی و وحدت

چند گونگی در زندگی انسان

هر مؤمن راست ایمانی از صمیم قلب می خواهد اَمّت و جامعه خود را متحد و یکپارچه و به دور از کشمکش و ستیز ببیند و هر مجاهد آگاهی امید بسیاری دارد که کوشندگان در راه خدا تنش و اختلافی نداشته باشند . « يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَاً كَانْتَهُمْ بُنْهَانٌ مَرْصُوصٌ » .

ولی چگونه صفها یکی می شود و اجتماع حاصل می آید و از مشکلات تنشهای داخلی رهایی می یابیم ؟

برخی معتقدند وحدت با اتفاق نظریات و تطابق منافع و وحدت رهبری حاصل می شود و هنگامی که باورهای فکری و آراء سیاسی یکی شد و منافع همه طرفها تأمین گردید و همه در برابر رهبری واحد سر تسلیم فرود آوردند در این هنگام است که از همه مظاهر تفرقه و اختلاف رهایی خواهیم یافت و به وحدت و یکپارچگی مورد نظر می رسیم .

این چهره آنچنان ایده آلیستی و سطح بالاست که شاید تحقق آن در زندگی مردم محال باشد ، مگر هنگامی که رهبری معصومی وجود داشته باشد که همه ملتها در برابر او سر تسلیم فرود آورند . رهبری همچون رهبری پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) یا امام زمان (عج) که خداوند لوازم تسلط بر جهان را برای حضرتش فراهم خواهد ساخت .

واقعیت اختلاف در زندگی اسلام :

اختلاف مردم در اندیشه ها ، نظریات ، موضع گیریها و عادات امری طبیعی است و باید آن را اقتضای شرایط زندگی بشر دانست . اگر تاریخ را به دقت از نظر بگذرانیم ، هیچ گاه زمانی را نخواهیم یافت که انسانها در همه امور و مسایل چه جزئی و چه کلی بایکدیگر اتفاق نظر داشته باشند ، مگر دوران آغازین کوتاهی که قرآن از آن چنین یاد می کند : « كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً » یعنی پیش از آن که انسان اندیشه خود را به کار اندازد و نسبت به حقایق و منافع اطراف خود آگاهی یابد . حتی جوامع ایمانی انسانها نظیر پیروان پیامبران و امامان و اولیا در یک سطح از اندیشه و التزام نبوده اند و نظریاتشان در همه جزئیات و تفصیلات دینی و اجتماعی بایکدیگر منطبق نبوده است . ما نیز در زندگی خود به وضوح می بینیم که چگونه مردم در همه چیز بایکدیگر اختلاف دارند ، تا آن جا که شاید بتوان گفت مسأله ای وجود ندارد که مردم بر آن اتفاق نظر داشته باشند . گاهی افراد یک خانواده نیز در گرایشها و سلیقه باهم تفاوت دارند .

شاید ما بتوانیم از آیات قرآن کریم چنین الهام گیریم یا چنین برداشت کنیم که وجود اختلاف در میان بنی آدم بر اساس خواست و حکمت خدا و امری محتوم است . خداوند می فرماید :

« وَكَوَفَّاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَكِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ »^۱

۱- شوری / ۸: اگر خدا می خواست همه را یک امت کرده بود ، ولی او هر که را که بخواهد به رحمت خویش در آورد و مستکاران را هیچ دوست و یارویی نیست .

« وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بِهَيْبَتِهِمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ » .^۲

« وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ
وَكَذَلِكَ خُلِقُوا » .^۳

در توضیح این واقعیت علامه طباطبائی در تفسیر آیه آخر می گوید :

« اختلاف که متضاد اتفاق است از اموری به شمار می رود که مورد پسند عقل سلیم نیست ، زیرا موجب پراکندگی نیروها و تضعیف آن می شود و نیز آثار ناپسند دیگری اعم از درگیری ، مشاجره ، جدال ، ستیز و جدایی دارد که همگی ناقض امنیت و سلامت است جز آن که گونه ای از آن در دنیای انسانها گریزنا پذیر است . این همان اختلاف در طبیعتهایی است که به اختلاف بنیه منجر می شود ، زیرا ساختارهای جسمی در افراد متفاوت است و این خود به اختلاف در استعداد های جسمی و روحی منجر می گردد و اگر این اختلافات با اختلافات آب و هوایی و شرایط زندگی درهم آمیزد اختلاف سلیقه و سنت و آداب و مقاصد و عملکردهای نژادی و شخصی در جوامع انسانی ظهور می یابد و پژوهشهای اجتماعی روشن ساخته است که اگر این اختلافات نبود جامعه انسانی حتی لحظه ای توان ادامه حیات را نداشت . خداوند این امر را در کتاب خود آورده و آن را به خود نسبت داده است :

« نَحْنُ نَسَمُنَا بِهِمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا » .^۴ و خداوند در سخن نکوهشی متوجه آن

۲- یونس / ۱۹ : مردم جز یک امت نبودند ، میانشان اختلاف افتاد و اگر نه آن سخنی بود که پیش از این پروردگار صادر گشته بود آنچه اختلاف می کنند داوری شده بود .

۳- هود / ۸۱۱ : و اگر پروردگار تو خواسته بود همه مردم را یک امت کرده بود ، ولی همواره گونه گون خواهند بود .

۴- زخرف / ۳۲ : حال آن که ما روزی آنان را در این زندگی دنیا میانشان تقسیم می کنیم و بعضی را به مرتبت بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی دیگر را به خدمت گیرند .

مغی کند، گر آن که باهوی نفس همراه باشد و بارهنمودهای عقل مخالفت ورزد.»^۶

شاعر می گوید :

رَبُّ قَبِيحٍ عِنْدَ زَيْدٍ	چه بساکار زشتی نزد زید
هُوَ حَسَنٌ عِنْدَ عَمْرٍو	نزد عمرو کاری زیبا باشد
فَهُمَا ضِدَّانِ فِيهِ	پس آن دو در این مخالف یکدیگر
وَهُوَ وَهْمٌ عِنْدَ بَكْرِ	در حالی که بکر نظر آنها را توهم می شمارد
مِنَ الصَّادِقِ فِيمَا	پس کدام يك در ادعای خود
يُدَّعِيهِ لَيْتَ شِعْرِي	برحق استای کاش می دانستیم
وَمَاذَا لَيْسَ لِلْحَسَنِ	و چرا حُسن ملاکی ندارد
قِيَاسَ لَيْسَ اِدْرِي	این چیزی است که نمی دانم ^۶

۵- میزان، علامه طوطی، ج ۱۱، ص ۶۰.

۶- در حاشیه آنچه شاعر در اختلاف میان حسن و قبح آورده جادار به این نکته اشاره شود که حسن و قبح به سه معنا آورده می شود که دو معنای آن نزد متکلمان و فلاسفه مسلمان در امکان درک آن ازسوی عقل محل اتفاق و یکی از آن سه محل اختلاف است.

اما آنچه مورد اتفاق است :

۱- حسن به معنای آنچه مورد پسند طبع است و قبح بر خلاف آن . مثلاً گفته می شود : این منظره زیباست و این منظره زشت است یا این صدا زیباست و این صدا زشت است . منظور از این سخن آن است که یکی مورد پسند طبع است و دیگری چنین نیست .

۲- حسن به معنای کمال و قبح به معنای عدم آن . مثلاً گفته می شود : علم زیباست و جهل قبیح است . یعنی در علم کمال نفسانی نهفته است به خلاف جهل .

این دو معنای مورد اتفاق است و اشاعره و معتزله و دیگران همگی باور دارند که می توان این دو را با عقل درک کرد . اما آنچه مورد اختلاف است همان معنای سوم می باشد که شرح آن چنین است :

۳- حسن به معنای ادراک این که این چیز یا آن چیزی است که شایسته انجام می باشد ، به گونه ای اگر کسی آن را انجام دهد مورد ستایش عقلاً - به اعتبار آن که عاقلند - قرار می گیرد و قبح خلاف آن است و این منافاتی با آن ندارد که خاستگاه این ادراک - یعنی ادراک این که این از اموری است شایسته انجام با عدم انجام - یکی از دو ادراک قبلی باشد . بدین معنا که عقل پس از آن که درک کرد این چیز مناسب نفس است یا با آن ناسازگاری دارد با کمال و نقص آن را دریافت ، همزمان به این درک می رسد که این امر از اموری است که باید انجام شود یا نشود . (برای توضیح بیشتر به کتاب « الأصول العامة للفقهاء المقارن » نوشته سید محمد تقی حکیم مراجعه می شود) .

حتی مسایل روشن و حقایق آشکار از اختلافات بنی بشر مصون نمانده است .
 آیا حقیقتی روشنتر و واضحتر از وجود خالق جهانیان هست ؟ « اَيُّهُمُ الَّذِي فَطَرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » .^۷ ولی باین وجود منکران در کفر نسبت به وجود پروردگار و شرک به ساحت قدسش همچنان پای می فشارند .

شگفتا چگونه خدا را عصیان می کنند	فیا عجب کیف يعصي الإله
با چگونه منکران به انکارش می گیرند	ام كيف يجحد الجاحد
در حالی که در هر حرکت و سکونی	ولله في كل تحريكه
گواهی است به وجود پروردگارش	وفي كل تسكينة شاهد
و هر پدیده ای نشانه آن است	وفي كل شيء له آية
که او یکی و یکتا ست	تدلُّ على أنه واحد

ما هم اکنون موجودیم و در این دنیا زندگی می کنیم و با اشیاى آن در تماس هستیم ، ولی هستند کسانی که در همین مسأله روشن مناقشه می کنند و وجود واقعیتهاى خارجی را هم منکرند و آن راتنها تصوّرات و احساساتی می دانند که انسان آنها را موجود می پندارد و اعمال و مشاهداتش دقیقاً نظیر اعمال و مشاهدات فردی که در خواب است و اعمال و دیده های وی وجود خارجی ندارد . . این عقیده ایده آلیستها ست که از فلاسفه متأخر آنها « برکلی » و پیروان او به رهبری « دیوید هیوم » است که طرفداران شكّ نو خوانده می شوند.^۸

بنابر این اختلاف در میان بنی آدم ریشه در تاریخ آنها دارد و ابعاد گوناگون زندگی آنها را در بر می گیرد .

۷- ابراهیم / ۱۰ : آیا در خدا - آن آفریننده آسمانها و زمین - شکی هست ؟

۸- برای تفصیل بیشتر می توانید به کتاب « الفكر الإسلامی ، مواجهة حضاریة » نوشته هلامه سید محمد تقی مدرّسی مراجعه کنید . این کتاب را بنده تحت عنوان « نگرشی نو براندیشه اسلامی » ترجمه کرده ام و از سوی بنیاد پژوهشهای اسلامی انتشار یافته است - م .

جوامع دینی نیز اگر چه در پرتو نعمت دین و ارتباط با خدا و ایمان به رسالت
برسایر جوامع بشری امتیاز دارند، ولی این نیز زمینه های اختلاف را از میان نمی برد.
تفاوت و اختلاف مردم و حتی مؤمنان در اندیشه ها ، موضعگیریه‌ها و اعمالشان
اسباب و مظاهر گوناگونی دارد که به مهمترین آنها اشاره می کنیم :

درجات ایمان :

در محدودهٔ دایرهٔ ایمان به خدا و در چارچوب اعتقاد به دین و شریعت درجات ایمان
مؤمنان تفاوت می یابد . کسانی هستند که در پایین ترین حد ایمان قرار دارند و کسانی
هم هستند که خداوند توفیقشان داده تا به بالاترین درجات و قلّهٔ ایمان دست یابند
و طبیعتاً تفاوت درجات ایمان در میان مؤمنان موجب تمایز و اختلاف در پاره ای
اندیشه ها ، موضعگیریه‌ها و عملکردهاست .

این پدیده ای پذیرفته شده است و ما باید تاب تحمل آن را داشته باشیم و نباید
مردم مؤمن را از آن جهت که در پاره ای مسایل با ما اختلاف دارند از اعتبار ساقط
کنیم . شاید علت این امر تفاوت درجات ایمان ما و آنها و بالا یا پایین بودن درجهٔ ایمان
مانسبت به آنهاست . خداوند می فرماید : « هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرَتِهِمْ
يَعْلَمُونَ »^۹ .

علامه مجلسی « قدس سره » در بحار الأنوار باب مستقلی را آورده است که در

آن احادیث و آیات مربوط به این موضوع را تحت عنوان « درجات و حقایق ایمان »^{۱۰}

۹- آل عمران / ۱۶۲ : این دو گروه را نزد خدا درجایی است گوناگون و او به کارهایشان آگاه است .

۱۰- بحار الأنوار (کتاب الایمان و الکفر ، ج ۶ از ص ۱۵۴ تا ۱۷۵) .

آورده است و هر مؤمن آگاهی باید به آن مراجعه کند و در متون آن تدبّر ورزد تا بتواند واقعیت زندگی اجتماعی و رفتار منصفانه به هنگام بروز مسایل اختلافی و تعدّد موضوعگیرها و نظریه ها را بهتر درک کند :

۱- از یعقوب بن ضحاک از مردی شیعه به نام سراج که خادم امام جعفر صادق (ع) بود نقل است که گفت : ابو عبد الله که در حیره بود و گروهی از اصحابش را برای انجام کاری گسیل داشت و ما نیز برای انجام آن روانه شدیم و سپس غمگین بازگشتیم . من در اقامتگاه خود نشسته بودم و حال خاصی داشتم . در همین حال ناگاه ابو عبد الله را دیدم که به سوی من می آید . من مستقیم نشستم و حضرت در بالای اتاق نشستند و از من در باره مسأله ای جويا شدند که مرا در پی آن فرستاده بودند؛ من نیز پاسخ دادم . حضرت خدای راستایش کرد و سپس صحبت از قومی به میان آمد . من گفتم : قربانت شوم ما از این قوم برانت می جوئیم ، آنها آنچه را مامی گوئیم نمی گویند !!

حضرت فرمود : ما را دوست می دارند و آنچه را شما می گوئید نمی گویند و شما از آنها تبری می جوئید ؟

عرض کردم : بلی .

حضرت فرمود : پس اگر آنچه نزد ماست جز چیزی می باشد که نزد شماست .

پس شایسته است که ما نیز از شما تبری بجوئیم ؟

عرض کردم : نه قربانت کردم .

حضرت فرمود : پس آنچه در نزد خداست جز آن چیزی می باشد که در نزد

ماست ؛ به نظر تو خدا ما را طرد می کند ؟

عرض کردم : نه به خدا قربانت کردم ، چه کنیم ؟

حضرت فرمود : آنها را دوست بدارید و از ایشان تبری نجوئید .

برخی از مسلمانان يك تیر دارند و برخی دو تیر و برخی سه تیر و برخی چهار تیر

و برخی پنج تیر و برخی شش تیر و برخی هفت تیر . پس شایسته نیست کسی که يك تیر

دارد بر آن که دو تیر دارد حمله برد و نباید آن که دو تیر دارد که بر آن که سه تیر دارد و آن که سه تیر دارد بر آن که چهار تیر دارد و آن که چهار تیر دارد بر آن که پنج تیر دارد و آن که پنج تیر دارد بر آن که شش تیر دارد و آن که شش تیر دارد بر آن که هفت تیر دارد حمله برد ...^{۱۱}

این حدیث شریف درس اخلاقی بزرگی به ما می دهد . اگر ما افراد باجماعی را دیدیم که در چارچوب ایمان ، عین اندیشه ها و گرایشهای ما را ندارند ، نباید از آنها تبری بجوئیم و ایشان را از دایره ایمان خارج کنیم .

۲- از عبد العزیز قراطیسی نقل است که گفت : امام جعفر صادق (ع) به من فرمود : ای عبد العزیز ، ایمان همچون نردبانی است که ده پله دارد و مؤمن پله پله از آن بالا می رود و نباید آن که دو پله بالا رفته به آن که تنها یک پله پشت سرنها ده بگوید : تو چیز نیستی ... تا او نیز به پله دهم برسد .

آن که را پایین تر از توست ساقط نکن ، تا آن بالاتر از توست ساقط نکند . اگر کسی رادیدی که یک درجه از تو پایین تر است ، بامهربانی او را بالا بیاور و خارج از توانش او را مورد حمله قرار مده که باین کار را خواهی شکست و کسی که مؤمنی را بشکند باید که درمانش کند »^{۱۲}

در این حدیث اشاره مهمی وجود دارد و آن این که اگر با کسی باتو اختلاف نظر دارد قطع رابطه کنی ، دیگران هم به خاطر اختلاف نظری که باتو دارند ، باتو قطع رابطه خواهند کرد . این حدیث هشدار شدید دارد به کسانی که برادران مؤمنشان را از اعتبار ساقط می کنند و حقوق و شخصیت آنها را نادیده می گیرند ، تنها از این رو که در اعتقادات و عملکردشان کاملاً مثل آنها نیست . این عده باید در این سخن امام (ع) تأمل کنند که : « اگر کسی مؤمنی را بشکند باید که درمانش کند ... » .

۱۱ - بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۱۶۱ .

۱۲ - همان ، ص ۱۶۵ .

۳- از صباح ابی سیاهه از امام جعفر صادق (ع) نقل است که فرمود : « شما چه ویزاری جستن از یکدیگر چه ؟ » برخی از مؤمنان بر برخی از مؤمنان برتری دارند و برخی بیشتر نماز می خوانند و برخی دیدی نافذتر از دیگرانند ، که این همان درجات است .» ۱۳

چه شکفت است این حدیث وچقدر روشن ! وما در این شرایط نیاز مبرمی بدان داریم ، زیرا برخی از ما جرأت می کنند که دیگران را کافریا فاسق بخوانند واز ارزش و منزلت آنها بکاهند . آن هم تنها بدین سبب که در اندیشه یا موضعگیری ویا هر دلیل جنبی دیگر با یکدیگر اختلاف داریم !!

۴- عمار بن ابی الأحوص می گوید : به امام صادق (ع) عرض کردم : مردمی در میان ما هستند که به امیر المؤمنین معتقدند و او را بر همه مردم برتری می دهند ، ولی فضایل شما را مثل ماتوصیف نمی کنند ، آیا از آنها کناره گیریم ؟
حضرت فرمود : « بطور کلی آری . آیا اموری نزد خدا نیست که نزد رسول خدا وجود ندارد ؟ و آیا رسول خدا اموری ندارد که میان ما نیست ؟ و آیا ما اموری نداریم که در میان شما نیست ؟ و آیا شما اموری ندارید در میان دیگران نیست ؟
خداوند تبارك و تعالی اسلام را بر هفت بخش نهاده است: صبر، صدق، یقین، رضا، وفا، علم و حلم .

سپس این بخشها را میان مردم تقسیم کرده است وکسی که این هفت بخش بدو رسد ایمانی کامل دارد . پس نباید صاحب يك به صاحب دو بخش و صاحب دو بخش به صاحب سه بخش و صاحب سه بخش به صاحب چهار بخش و صاحب چهار بخش به صاحب پنج بخش و صاحب پنج بخش به صاحب هفت بخش حمله کند پس با آنها به سنگینی رفتار کنید واز ایشان کناره بگیرید ، ولسی با آنها مهربانی کنید ودرهای ورود را برای آنها

هموار سازید . ۱۴

۵- ائمه (ع) در برابر تندروی و شدت عمل پیروان خود در رفتار با مردم ایستاده اند و کوشیده اند شاگردان و پیروان خط خود را به قرآن ملتزم کنند ، التزامی که مقتضی سعه صدر و تحمل و پذیرش دیگران و از میان بردن حجابها و فاصله های میان مؤمنان است .

يك بار امام باقر (ع) صدای شاگرد مخلص خود زراره را شنید که در باره مخالفان شیوه اهل بیت باشدت و تند روی سخن می گوید و چنین می گوید : « هر علوی یا غیر علوی که با ما موافق باشد ما هم با او خواهیم بود و هر علوی یا غیر علوی که با ما به مخالفت برخیزد ، ما نیز از او کناره خواهیم گرفت . » حضرت بلافاصله به ایشان فرمود : ای زراره سخن خدا راست تر از سخن توست . کجا بندگان که کارنیک را با کار بد درهم آمیختند ؟ ۱۵

حضرت به این آیه اشاره داشتند که : « **وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أِنَّ اللَّهَ هُوَ رَحِيمٌ** » . ۱۶

۶- قاسم بن صیقل در حدیث مرفوعی از امام جعفر صادق (ع) آورده است که گفت : نزد او امام صادق (ع) نشست و بودیم و سخن از مردی شیعی به میان بود . یکی از ما گفت : مرد ضعیفی است .

امام صادق (ع) فرمود : « اگر قرار باشد از کسانی که پایین تر از شما هستند کاری پذیرفته نشود تا به حد شما برسند ، از شما نیز کاری پذیرفته نخواهد شد تا مثل ما شوید . » ۱۷

۱۴- همان ، ص ۱۴۹ .

۱۵- همان ، ص ۱۷۴ .

۱۶- توبه / ۱۰۲ ؛ و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند .

شاید خدا توبه شان را بپذیرد ، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است .

۱۷- بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۱۷۴ .

سطح شناخت و آگاهی :

درك و قدرت فراگیری و فهم مردم در سطح مختلفی قرار دارد . همه حقایق را همه مردم کشف نمی کند و اگر هم چینی باشد نزد همه وضوح یکسانی نخواهد داشت و چه رسات گفت امیر المؤمنین علی (ع) هنگامی که فرمود :

« این قلبها ظرفند و بهترین قلبها با گنجایش ترین آن است » .^{۱۸}

بهره مردم از علم یکسان نیست و خداوند در این باره می فرماید :

« تَرَفُّعَ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَقَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ » .^{۱۹}

مادامی که آگاهی های مردم متفاوت باشد و سطح درك و بینش آنها یکسان نباشد ، طبیعی خواهد بود که به دنبال آن اختلاف در عقاید و موضعگیریها و عملکردها ظهور کند ...

گاهی برای برخی از ما حقیقتی ظهور می یابد که ما را به شیوه ای ویژه و در عمل و تلاش به سوی نظریه ای خاص می راند ، در حالی که دیگران به دلیل عدم اطلاع یا قانع نشدن از این حقیقت که نظریه مذکور بر اساس آن نباشد ، آن را نمی پذیرند . از همین روست که علی (ع) می فرماید : « مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی دانند » .^{۲۰}

گاهی برای ما معلوماتی حاصل می شود که موجب می شود موضعی خاص اتخاذ گردد ، در حالی که دیگرانی که فاقد این اطلاعات می باشند یا بدان اعتماد ندارند نمی توانند چنین موضعی بگیرند .

۱۸- نهج البلاغة .

۱۹- یوسف / ۷۶ : هر کس را که بخواهیم به درجاتی بالا می بریم و فراز هر دانایی داناتری است .

۲۰- بحار الأنوار ، ج ۱ ، ص ۹۴ .

این درباره پیامبران و اولیاء معصوم و مقرب نیز صادق است . اگر حکمت الهی اقتضا کرد که پیامبری از حقیقتی معین آگاهی یابد و همان حقیقت در اختیار پیامبر دیگر گذاشته نشود ، نتیجه آن ظهور گونه ای تفاوت در نظر و موضعگیری این دو پیامبر است ...

اینک در این باره از خلال آیات کریمه قرآن و احادیث شریفه به ذکر دو نمونه می پردازیم :

میان موسی و خضر :

موسی از پیامبران بزرگ خدا و یکی از پیامبران پنج گانه « اولو العزم » است و خضر از اولیای مقرب خداوند است که قرآن در باره او می گوید : « فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا » .^{۲۱}

آنچه از روایات نبوی یا احادیثی که از طریق ائمه اهل البیت و از جمله روایت محمد بن عماره از امام صادق (ع) پیرامون داستان او رسیده چنین است که : خضر پیامبر مرسلی بود که خداوند او را برای مردمش برانگیخت و او نیز مردم خود را به توحید الهی و اعتراف به انبیا و پیامبران خدا و کتابهای آسمانی فرامی خواند . معجزه او این بود که بر هیچ چوب خشک یا زمین بی ثمری نمی نشست ، مگر آن که سبز و روینده می شد . به همین سبب خضر نامیده شد .^{۲۲}

خداوند به حضرت موسی (ع) وحی کرد که بنده ای از بندگان او علمی دارد که موسی ندارد و به او وحی فرستاد که به مجمع البحرین برود تا او را در آن جابیهابد و این

۲۱- کهف/ ۶۵؛ در آن جا بنده ای از بندگان ما را که رحمت خویش را بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخته بودیم بهبافتند .

۲۲- المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵۲ .

که آن جامگانی است که ماهی مرده در آن زنده می شود . پس موسی تصمیم گرفت با این عالم دیدار کند و در صورت امکان چیزی از او بیاموزد . پس تصمیم خود را به آگاهی جوان همراه خویش رساند : « **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَعَاةِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ حَتَّىٰ أَتَلَغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا** » . ۲۳

چنانکه در روایات آمده این جوان همان « یوشع بن نون » بوده است .

هر دو به سوی مجمع البحرين به راه افتادند و با خود ماهی مرده ای داشتند . این دو سرانجام خسته و کوفته به مجمع البحرين رسیدند و بر صخره ای در کنار ساحل زمانی آسودند و ماهی خود را فراموش کرده بودند و بدان توجهی نداشتند . ناگاه ماهی جنبیدن گرفت و زنده به دریا افتاد و پامرده به دریا افتاد و ناپدید شد ، « **فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخِذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا** » . ۲۴

جوان این منظره مشاهده کرد ، ولی فراموش کرد آن را به موسی بگوید تا آن که محل را ترك کردند و رفتند تا مجمع البحرين را پشت سر نهادند ، در حالی که خستگی وجودشان را در برگرفته بود . موسی به او گفت : طعمای بیابور که سفر ما را خسته کرده است . در این هنگام جوان منظره ماهی را به خاطر آورد و به موسی گفت : هنگامی که در صخره می آسودیم ماهی زنده شد و به دریا افتاد و آن قدر شناکرد تا ناپدید شد و من می خواستم آن را به تو بگویم ، ولی شیطان مرا به فراموشی افکند . « **فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَعَاةِ أَتَيْنَا غَدَاتِنَا لَئِن لَّمْ يَءِجِدْنَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا** * **قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ لَأِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخِذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا** » . ۲۵

۲۳- کهف / ۶۰ : موسی به شاگرد خود گفت : من همچنان خوارم رفت تا آن جا که دو دریا به هم رسیده اند ، یامی رسم یا محرم به سرمی آید .

۲۴- کهف / ۶۱ : چون آن دو به آن جاکه دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند ماهیشان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب شد .

۲۵- کهف / ۶۲ و ۶۳ : چون از آن جا گذشتند به شاگرد خود گفت چاشتمان را بیابور که در این سفرمان رنج فراوان دیده ام ، گفتم آیا به یاد داری آن گاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم ؟ من ماهی را فراموش کرده ام و این شیطان بود که سبب شد فراموش کنم و ماهی به شیوه ای شکفت انگیز به دریا رفت .

موسی گفت این همان چیزی که ما در جستجوی آنیم پس به همان جا بازگردیم. ویدین ترتیب از روی رد پای خود از همان راهی که آمده بودند بازگشتند . « قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا » . ۲۶

پس در آن جا بنده ای از بندگان خدا را یافت که پروردگار رحمتی از سوی خود بدو بخشیده بود و علمی را از نزد خود بدو آموخت بود و این همان خضر بود . موسی خود را به او معرفی کرد و از او خواست همراه او باشد تا از آنچه که خداوند به او آموخته ، به او نیز بیاموزد ، « فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رَبًّا » . ۲۷ خضر گفت : تو شکیبایی مشاهده آن اعمالی را نخواهی داشت که راهی برای تفسیر آن نداری و چگونه می توانی بر اموری شکیبایی ورزی که خبری از آن نداری؟ « قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ، وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا » ۲۸ موسی به او قول داد شکیبایی ورزد و به خواست خدا در هیة آیز از فرمان تاو سر نییچد ، « قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا » ۲۹ خضر بر اساس آنچه از او خواسته بود و قولی که داده بود ، به راه افتاد « قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا » . ۳۰

۲۶- کهف / ۶۴ : گفت آن جاهان جایی است که در طلبش بوده ایم و به نشان قدمهای خود جست و جو کنان بازگشتند .

۲۷- کهف / ۶۵ و ۶۶ : در آن جا بنده ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او وارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخت بودیم بیافتند ، موسی گفتش آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته اند به من بیاموزی ؟

۲۸- کهف / ۶۷ و ۶۸ : گفت تو را شکیب همراهی با من نیست و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته ای صبر خواهی کرد .

۲۹- کهف / ۶۹ : گفت اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت ، آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی

نکنم .

۳۰- کهف / ۷۰ : گفت اگر از پی من می آیی نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود تو را از آن آگاه کنم .

موسی و خضر به راه افتادند و يك كشتی سوار شدند كه تعدادی سرنشین داشت. موسی نمی دانست در خاطر خضر چه می گذرد. خضر كشتی را سوراخ كرد، به گونه ای كه بیم غرق شدن فی رفت، «فَانطَلَقْنَا حَتَّىٰ اِذَا رَكِبْنَا فِي السَّفِينَةِ خَرْنَا»^{۳۱}

موسی به وحشت افتاد و پیمان خود را فراموش كرد و گفت: «قَالَ اَخْرَجْتَهَا لِيُغْرِقَ اَهْلِهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا»^{۳۲} خضر به او گفت: «الْمِ اَكْلُ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^{۳۳}

موسی از این كه پیمان شكیبایی خود را فراموش کرده بود پوزش خواست، «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُمْرًا»^{۳۴}.

پس از آن به راه افتادند و در راه پسر بچه ای را دیدند. خضر او را كشت . موسی نتوانست خوبشتن نگاه دارد و این كار او را ناپسند شمرد، «فَانطَلَقْنَا حَتَّىٰ اِذَا لِقِيَ غُلَامًا فَنَاقَلَهُ، قَالَ اَكَلْتُ نَفْسًا زَكِيَةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»^{۳۵} خضر بار دیگر گفت: «الْمِ اَكْلُ لَكَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^{۳۶}.

در این هنگام دیگر موسی بهانه ای برای پوزش و جلوگیری از جدایی خضر نداشت. زیرا نمی خواست از او جدا شود لذا از خضر خواست اگر يك بار دیگر سؤالی مطرح كند از او جدا شود، «قَالَ اِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا»^{۳۷}.

پس از این واقعه به راه افتادند تا گرسنه به روستایی رسیدند. از مردم آن

۳۱- كهف / ۷۱ : پس به راه افتادند تا به كشتی سوار شدند، كشتی را سوراخ كرد.

۳۲- كهف / ۷۱؛ گفت: كشتی را سوراخ می كنی تا مردمش را غرقه سازی؟ كاری كه می كنی سخت بزرگ و زشت است.

۳۳- كهف / ۷۲؛ نگفتم كه تو را شكیب همراهی بامن نیست؟

۳۴- كهف / ۷۳؛ گفت : اگر فراموش كرده ام مرا باز خواست مكن و بدین اندازه بر من سخت مگیر.

۳۵- كهف / ۷۴؛ و رفتند تا به سری رسیدند، موسی گفت: آیا جان پاکی را بی آن كه مرتكب قتل شده باشد می كشی؟ مرتكب كاری زشت گردیدی.

۳۶- كهف / ۷۵؛ گفت نگفتم كه تو را شكیب همراهی با من نیست؟

۳۷- كهف / ۷۶؛ گفت: اگر از این پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مكن كه از جانب من معلوم باشی.

خواستند طعامی بدانها دهند، ولی هیچ کس راضی نشد آنها را میهمان کند. در این هنگام دیواری در آن ناحیه به چشم می خورد که در حال ریزش بود و خضر آن را تعمیر کرد. موسی به او گفت: اگر می خواستی برای این کار خود مزدی از آنها بستانی تا بدین ترتیب سد جوع کنیم، زیرا ما به آن نیازمندیم و مردم این ناحیه حاضر نیستند مارا به میهمانی بپذیرند.

«فَانطَلَقْنَا حَتَّىٰ اِذَا اَتَيْنَا اَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعْنَا اَهْلَهَا فَاِذَا اَنْ يُّضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَّتَّقِضَ فَاِذَا مَعَهُ قَالٌ لَّوْ شِئْتَ لَاتُخَذَتَ عَلَيْهِ اِجْرًا»^{۳۸}. خضر گفت: «هذا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأَتُبْنِيكَ بِعَاوِيلَ مَالٍ تَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ صَبْرًا»^{۳۹}.

بدین ترتیب خضر شرح اسرار و توجیه کارهای خود را که موسی آنها را ناپسندی می دانست را باز گفت :

دلیل شکافتن کشتی آن بود که مالک آن بنیویانی بودند که بر دریا کار می کردند و بدین وسیله زندگی خود را می گذرانند و پس آنان سلطانی ظالم بود که کشتیهای سالم را از صاحبان آن می ستاند. من آن را شکافتم تا سلطان بدان تمایلی نیابد. «وَأَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»^{۴۰}.

دلیل کشتن پسر بچه هم آن بود که خود کافر و پدر و مادرش مؤمن بودند و اگر زنده می ماند آن دورا از کفر و سرکشی خود به ستوه می آورد. لذا رحمت الهی شامل

۳۸- کهف / ۷۷: پس برفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی می خواستند. از میزبانیشان سر بر تافتند. آن جا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد. دیوار را راست کرد. موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می خواستی.

۳۹- کهف / ۷۸: گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از راز آن کارها که حملشان را نداشتی آگاه می کنم.

۴۰- کهف / ۷۹: اما آن کشتی از آن بنویانی بود که در دریا کار می کردند. خواستم معیوش کنم زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به غصب می گرفت.

این پدر و مادر شد و خداوند به من دستور داد او را بکشم تا به جای او فرزندی نیکو بدیشان عطا کند، من نیز او را کشتم. «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا، فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا خَيْرًا مِنْهُمَا زَكَوًّا وَالرَّبَّ رُحْمًا»^{۴۱}.

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا»^{۴۲}. در زیر دیوار گنجی بود که آن دو پسر یتیم، پدرشان رحمت الهی شامل حال آنها شد و خداوند به من دستور داد آن دیوار را تعمیر کنم تا آن دو به سن رشد برسند و آن گنج را خارج کنند؛ در حالی که اگر دیوار فرو می نشست گنج هویدا می شد و مردم از آن آگاهی می یافتند، «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»^{۴۳}.

خضر در پایان این سخنان از موسی جدا شد: «وَمَا قَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»^{۴۴}.

اگر در این داستان آن گونه که قرآن کریم نقل می کند تدبیر کنیم، خواهیم دید که تفاوت سطح علم و آگاهی در هر مسأله ای می تواند موجب اختلاف و تفاوت در نظر نسبت به این مسأله و موضعگیری در برابر آن باشد.

اگر این تفاوت در علم و آگاهی در میان پیامبران و معصومین به مقتضای حکمت الهی وجود داشته باشد، پس وجود آن در میان سایر انسانها مصداق بیشتری خواهد داشت و حتی می توان آن را امری طبیعی دانست. و اگر صحیح باشد که پیامبری به دلیل عدم آگاهی لز زمینه ها و توجیه های درست پیامبردگری کار او را ناپسند بشمرد

۴۱- کهف / ۸۰ و ۸۱؛ اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دور را به عصیان و کفر در

اندازد. خواستیم تا عوض او پروردگارش چیزی نصیبشان سازد به پایی بهتر از او و به مهرانی نزدیگر از او.

۴۲- کهف / ۸۲؛ اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود، در زهرش گنجی بود از آن پسران

و پدرشان مردی صالح بود.

۴۳- کهف / ۸۲؛ پروردگار تو می خواست آن دو به حدّ رشد رسند و گنج خود را بهرون آورند و من این کار را به

میل خود نکردم رحمت پروردگارت بود.

۴۴- کهف / ۸۲؛ این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیب آنها نیست.

و به او بگوید که فاجعه ای را به بار آورده و بار دیگر او را متهم کند کار زشتی را انجام داده که خلاف طبع است و جامعه آن کار را نمی پسندد، آیا طبیعی نخواهد بود که ما در ارزیابی یک موضوعگیری یا شخص یا حادثه به دلیل عدم شناخت زمینه ها و توجیه های درست آن با یکدیگر اختلاف بیابیم؟؟

میان داود و سلیمان :

داود پیامبری از پیامبران بزرگ خدا و حاکمی مقتدر بود. خداوند او را چنین مورد خطاب قرار داده است که : « يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ »^{۴۵}.

روزی دو نفر را نزد داود آوردند که یکی مزرعه دار بود و دیگری دامدار.. شب هنگام دام دامدار به مزرعه همسایه رفته و زراعت او را از بین برده بود. داود نبی حکم کرد تا به خسارت زرع از میان رفته، مزرعه دار دام دامدار را تصرف کند. ولی فرزند او سلیمان که او نیز پیامبر بزرگی است به الهام الهی به شیوه دیگری داوری کرد.. به پدر خود داود پیشنهاد داد تا حکم خود را چنین تعدیل به جای دام دامدار در آن سال اعم از پشم و پره و جز آن به صاحب زرع تعلق گیرد. و خداوند نیز شیوه داوری سلیمان را صحیح دانست. خداوند می فرماید:

«وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفِثَتْ فِيهِمُ الْقَوْمُ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ. فَظَهَرَ أَسْلِمَانُ وَكُلٌّ أَتَيْنَا حُكْمًا وَعَلِمْنَا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُونَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ»^{۴۶}.

۴۵- ص / ۲۶؛ ای داود ! ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم ، در میان مردم به حق داوری کن.

۴۶- آنها . ۷۹/ و ۷۸؛ و داود و سلیمان را یادکن آن گاه در باره کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم

بی شبان در آن جا می چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم و این شیوه داوری را به سلیمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم کوهها را مسخر داود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می گفتند و این همه ما کردیم.

مفسران در درجهٔ این تعدیل در حکم اختلاف پیدا کرده اند که آیا حکم سلیمان
مغایر حکم پدرش داود بوده یا تنها تعدیلی در شیوهٔ اجرای حکم بوده است؟
در مجمع البیان آمده است: از قتاده روایت شده که شبانگاه گوسفندان دامدار
به کشتزار مزرعه دار رفته و گیاهان آن را خورده است. و نیز گفته شده، تاکستانی بوده
که خوشه های آن روییده بوده است و داود حکم کرده گوسفندان از آن صاحب تاکستان
گردد و سلیمان چنین گفته است: ای پیامبر خدا این حکم را تغییر ده، و داود گفته
است: چه کنم.

پاسخ سلیمان چنین بوده است: تاکستان به دامدار داده شود تا به شکل نخست
آن در آید و به صاحب مال برگشت داده شود. این قول ابن مسعود بود.

از امام باقر و امام صادق (ع) نیز همین را روایت کرده اند.

جبائی می گوید: خداوند به سلیمان امری را وحی کرد که حکم قبلی داود را
نسخ می کرد و آن از روی اجتهاد نبود، زیرا پیامبران نباید به اجتهاد حکم کنند و این
سخن صحیح و معتمد نزد ماست.

علی بن عیسی و بلجی می گویند: جایز است این امور از روی اجتهاد بوده
باشد، زیرا رأی پیامبر بالاتر از دیگران است و اگر اجتهاد برای غیر پیامبران جایز
باشد به طریق اولی برای پیامبران جایز خواهد بود.

آنچه گواه درستی سخن اول است این که اگر به پیامبر وحی شود و او راهی دارد
که به حکم آگاهی یابد، دیگر جایز نیست از روی ظن و گمان حکم کند، به علاوه آن که
حکم به ظن و اجتهاد و قیاس از سوی علمای شیعه در کتابهایشان توضیح داده شده
است و روشن گردیده که شرع تقیدی بدان ندارد، مگر در موارد خاصی که نصّ جواز آن
در دست باشد مانند ارزش اموال تلف شده و ارش جنایات و مزد صید و قبله و نظایر آن.

به علاوه آن که پیامبر بتواند اجتهاد کند دیگری نیز خواهد توانست با او به
مخالفت برخیزد، چنان که دو مجتهد می توانند با یکدیگر مخالفت کنند و مخالفت با
پیامبران کفر است. این در حالی است که خداوند می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى». خداوند می گوید که پیامبر در پرتو وحی سخن می گوید و این فرمایش خداوند کلام ما را تقویت می کند که: «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» یعنی ما حکم آن را به سلیمان آموختیم.

گفته شده است که سلیمان در یازده سالگی این داوری را کرد و این از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است:

«حکم او این بود که صاحبان چهار پایان شب هنگام مراقب چهار پایان خود

باشند و مزرعه داران نیز به هنگام روز از مزرعه خود مراقبت کنند».^{۴۷}

علامه طباطبایی در المیزان می گوید:

«حکم یکی بوده است و آن همان حکم انبیاست و ظاهرش این است که دامدار

ضامن مالی است که گوسفندانش تلف کرده اند.

حکم یکی بوده است و اختلاف در اجرای عملی آن بوده است، زیرا اگر اختلاف

در اصل حکم می بود فرض صدور دو حکم از سوی آن دو به دو شکل می بود یا هر

يك از دو حکم واقعی و خدایی بود - و آن حکم سلیمان بود - که دیگری را نسخ

می کرد که حکم داود بود، زیرا خداوند می فرماید: «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ».

یا هر دو حکم برخاسته از اجتهاد بوده، یعنی رأی ظنی همراه با جهل نسبت به

حکم واقعی که خداوند اجتهاد سلیمان را تأیید می کند، که همان حکم صحیح بوده

است.

اما در شکل نخست مسأله یعنی نسخ حکم داود با حکم سلیمان تردیدی نیست

که ظاهر آیه این برداشت را تقویت نمی کند، زیرا ناسخ و منسوخ حتی اگر حکمی باشد

از قبیل نسخ و متباینین خواهد بود و گفته خواهد شد آن دو حکم تعدد و تباین دلالت دارد

۴۷- مجمع البیان، شیخ طبرسی، (سوره انبیاء).

و پروردگار نفرموده است «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»، بدین معنا که يك حکم بوده است و شاهد بودن خداوند دلیل حفظ آنها از خطاست و اگر داود در باره این مسأله حکمی منسوخ می داد بر خطا بود که این نیز مناسب او نیست، زیرا خداوند می فرماید: «وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» که این خود مشعر بر تأیید و مدح است.

اما شکل دوم یعنی اگر دو حکم از اجتهاد آن دو همراه با جهل نسبت به حکم الهی واقعی بر خاسته باشد، دورتر از شکل اول است، زیرا خداوند می فرماید: «فَفَهَمْنَا سَلِيمَانَ» و این همان علم به حکم واقعی و الهی است و چگونه می تواند با رأی ظنی منطبق باشد؟

خداوند سپس می فرماید: «وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» و این دلیل آن است که حتی حکم داود حکمی علمی بوده نه ظنی و اگر این سخن پروردگار «وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» حکم داود را در برنگیرد دیگر وجهی نداشت که این جمله در این جا آورده شود، بنا بر این حکم مذکور یکی بوده و خطایی در آن راه نداشته است. آنچه باقی ماند این که تنها بگوییم هر دو حکم یکی بوده تنها از نظر کیفیت اجرا تفاوت داشته است؛ و البته حکم سلیمان سازگارتر و مناسبتر بوده است.

اجمال روایت شیعه و سنی آن است که بر اساس حکم داود گوسفندان از آن مزرعه دار می شد، ولی سلیمان حکم کرد که منافع آن سال گوسفندان اعم از شیر و پشم و بره به مزرعه دار تعلق گیرد.

شاید حکم، همسان جبران زراعتی بوده که گوسفندان نابود کرده بودند و آن با ارزش گوسفندان همان می شده است و از همین رو داود حکم کرد که صاحب مزرعه گوسفندان را در اختیار گیرد. ولی حکم سلیمان مناسبتر بوده زیرا بر اساس حکم او منافع آن سال دامدار در برابر مال تلف شده به مزرعه دار تعلق می گرفت و منافع حاصل از یکسال گوسفندان معمولاً معادل ارزش همه گوسفندان بوده است.^{۴۸}

۴۸- میزان/ ج ۱۴ / ص ۳۱۱.

خواه اختلاف داوری داود و سلیمان ریشه ای باشد یا شیوه ای، به هر حال دلالت بر اختلاف موضعگیری دارد، زیرا فهم هر قضیه ای متفاوت است و در این داستان مهم سلیمان از مسأله بر فهم پدرش داود بنا به حکمت الهی ترجیح دارد.

در جایی که در شیوه بررسی و تطبیق حکم شرعی میان دو پیامبر به سبب سطح فهم تفاوت به چشم می خورد، آیا ما نباید در برابر گونه گونی شیوه های عمل و تنوع موضعگیریها قدرت تحمل داشته باشیم؟..

اختلاف فقها در فتوا:

مسلمانان احکام دین خود را از فقها می آموزند و تعالیم شرعی را از آنها فرامی گیرند، زیرا آگاهی از تفصیل و جزئیات احکام از منابع شریعت، تا هنگامی که يك مسلمان به درجه ای از علم دست نیافته باشد که بتواند احکام را استنباط کند - که این سطح همان ملکه اجتهاد و فقاہت نامیده می شود - ، کاری دشوار خواهد بود.

فقهای مجتهد همه تلاش علمی خود را به کار می بندند و برای کشف حکم خدا در هر مسأله ای توان اجتهادی خویش را به کار می گیرند، ولی حتی در محدوده يك مذهب باز هم فقها در فتاوا و آرایشان بایکدیگر اختلاف می یابند.

با آگاهی از این که بر خلاف نظر «مصوبه»، حکم خدا در هر مسأله ای یکی بیش نیست. لذا افرادی بدان دست می یابند و افرادی خطا می افتند، ولی کسی که پس از به کار بستن تلاش خطا می کند نزد خدا معذور و مأجور خواهد بود، زیرا در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است که: «هرگاه يك فقیه اجتهاد کند و به نظر درست دست یابد دو اجر برای او خواهد بود و اگر خطا کند يك اجر به او تعلق می گیرد»^۹.

اختلاف فقها در فتاوا مظهر اختلاف در حیات بشری است و اسلام این واقعیت را که در بسیاری از موارد برخاسته از تفاوت سطح علمی و درک و آگاهی است پذیرفته، زیرا اختلاف فقها ناشی از دلایل علمی متعددی است که به برخی از آنها

۲۶- بحر العلوم . سید محمد . الاجتهاد . اصوله و احکامه .

اشاره می‌کنیم:

۱- اختلاف در حجیت برخی مبانی وقواعد اصولی، مثلاً در حجیت خبر واحد. اگر يك خبر از معصوم را جماعتی نقل کنند که احتمال مبانی آنها نرود، این خبر متواتر است و همه فقها آن را قابل قبول می‌دانند و برای آن حجیت قائلند ولی اگر خبر چنین نباشد و يك فرد آن را نقل کرده باشد و قرآنی همراه نداشته باشد که موجب علم به صدق آن گردد، در این جا فقها اختلاف می‌یابند و برخی مانند سید شریف مرتضی آن را نمی‌پذیرند در حالی که بعضی از فقها نظیر شیخ طوسی برای آن حجیت قائلند.^{۵۰}

هرگاه در مسأله‌ای از مسایل فقهی خبری واحد آمده باشد، این خود موجب می‌شود که فقها به سبب اختلافشان در حجیت دلیل وارد به اختلاف نظر کشیده شوند.

۲- اختلاف فقها در سند روایات و آگاهی بر آن. برخی از فقها پاره‌ای از روایان را مورد وثوق می‌دانند و روایت آنها را می‌پذیرند، در حالی که فقهای دیگر در قبول آنها توقف می‌کنند و از پذیرش آن خود داری می‌ورزند.

گاهی فقیهی به خبری دست می‌یابد که صحت روایت يك راوی را برای او به اثبات می‌رساند، در حالی که فقیه دیگر از این خبر بی‌اطلاع است.

۳- اختلاف در فهم معانی و ابعاد نصوص. گاهی يك فقیه از يك نص مفهومی دریافت می‌کند که فقیه دیگر مفهومی خلاف آن را در می‌یابد. این پدیده در باره آیات و احادیث و سیره معصومین نیز به چشم می‌خورد.

۴- فرهنگ و بینش اجتماعی فقیه. این صحیح است که اجتهاد فعالیت علمی است که قوانین، قواعد و ابزار خاص خود را دارد، ولی مجتهدی که به کار اجتهاد می‌پردازد انسانی دارای زمینه‌های فکری و احساسات اجتماعی است و همچون کامپیوتر دستگاهی مکانیکی نیست که پایکمسأله علمی برخورداری خنثی داشته باشد.

۵۰- برای تفصیل مراجعه کنید به کتابهای اصول فقه، نظیر اصول فقه مظفر، ج ۳، ص ۹۶.

از همین رو تحصیلات و بنیث اجتماعی فقیه تأثیری قطعی در فتاوی او دارد. فقیهی به ضرورت بر پایی حکومت عادلانه اسلامی معتقد است و در زندگی امت اولویت را به این ضرورت می دهد، در حالی که فقیه دیگری معتقد است که بر پاکردن حکومت اسلامی وظیفه صاحب الزمان مهدی منتظر (ع) است و این هدف را غیر واقعی و ناشی از بلند پروازی می داند و شرعا در زمان غیبت آن را امری نامطلوب می شمارد.. بنیث هر يك از این دو نفر در استنباطات و فتاوی آنها در مواردی محدود انعکاس می یابد و موجب اختلاف در فتوا می گردد.

فقیه شهید سید محمد باقر صدر در بحثی تحت عنوان «گرایشهای آینده نگر برای جنبش اجتهاد در شیعه» از تأثیر بنیث و افکار بر فتاویایش سخن می گوید:

جنبش اجتهاد در میان شیعه از هنگام تولد از عزلت سیاسی در زمینه های اجتماعی فقه اسلامی رنجها برده است...

و این گوشه نشینی اجتماعی تدریجاً به محدود شدن چهار چوب هدفی انجامیده که جنبش اجتهاد در شیعه در پرتو آن فعالیت می کند. جنبش اجتهاد باگذر زمان بیشتر به این نتیجه رسیده است که تنها زمینه آن که در واقعیت زندگی انعکاس می یابد و آن را هدف خود می شمارد، همان زمینه تطبیقات فردی است و بدین ترتیب اجتهاد در ذهن يك فقیه به صورت فرد مسلمان تجلی یافته نه يك جامعه اسلامی.

چنین گرایش ذهنی يك فقیه نه تنها بدان انجامیده که فقه در مسایل موضوعی محدودیت بیابد، بلکه به تدریج موجب شده نظر فقیه نسبت به شریعت نظری فرد گرا شود. فقیه به سبب تمرکز ذهنی بر جنبه فردی در اجرای نظریه های اسلامی پیرامون زندگی و عادات بر این که به فرد و مشکلات فردی بنگرد، رنگی فردی می گیرد و شریعت را در محدوده فرد می بیند.

از نتایج تمرکز بنیث فرد گرایی، ایجاد گرایشی عمومی در ذهنیت فقهی است که پیوسته می کوشد از راه توجیه واقعیت و تطبیق باری به هر جهت شریعت به حل مشکلات فرد مسلمان بپردازد. برای مثال نظام بانکداری بر مبنای ربا به عنوان

بخشی از واقعیت اجتماعی در زندگی، فقیه را به این احساس می کشاند که فرد مسلمان از مشخص کردن موضع خود در برخورد با بانک بر ربا رنج می برد ولذا این فقیه در صدد حلّ مشکل فرد مسلمان از طریق ارائه طریقی برای واقعیت زندگی این فرد بر می آید، در حالی که باید احساس کند این نظام بانکداری مشکل زندگی عمومی مردم به عنوان يك مجموعه است.

تأثیر تمرکز بینش فرد گرایي در شریعت، به شیوه فهم نصوص شرعی نیز راه یافته است و از يك نظر فهم نصوص مربوط به شخص پیامبر (ص) و امام حاکم و رئیس حکومت به کناری نهاده شده است و برای مثال اگر نهی از پیامبر (ص) برسد، مثل نهی حضرت به مردم مدینه از انتقال آب، در این صورت این نهی در میان ایشان یا نهی تحریم است یا نهی کراهتی، در حالی که می تواند نه این باشد نه آن، بلکه گاهی نهی از پیامبر به عنوان رئیس حکومت صادر می شود و از آن حکم شرعی بر نمی آید»^۱.

اختلاف منافع :

تنها معصوم است که انگیزه های او در اندیشه، عملکرد و موضعگیری برخاسته از حق است و رو به حق دارد و عصمت مقام بزرگی است که به ملایکه ای اختصاص دارد که آنها «عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۲ و به پیامبر معصومی که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۳ و به امامانی که خداوند

۵۱- امین سید حسن، دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، ج ۳، ص ۳۴.

۵۲- انبیا/ ۲۷ و ۲۶؛ بلکه آنان پندگانی گرامی هستند، در سخن بر او پیش نمی گیرند و به فرمان او کار

می کنند.

۵۳- نجم/ ۴ و ۳؛ و سخن از روی هوی نمی گوید، نیست این سخن جز آنچه به تو وحی می شود.

نا پاکی را از آنها دور کرده و کاملاً مطهرشان ساخته است.

ولی سایر مردم، هر چه هم درجات ایمانشان افزایش یابد، باز هم انسانهایی هستند که منافع هوا و هوسها در آرا و مواضعشان دخالت دارد و هر دسته و گروهی برای دفاع از منافع خود می کوشد و بر همین اساس موضعگیری می کند و باورهایش را بنیان می نهد. در همین جاست که تعرض میان منافع گروهها که البته گاهی مشروع است ظهور می یابد.

راه حل این گونه اختلافات همیشه آن نیست که در مقابل يك طرف، اولویت به طرف دیگر داده شود. منافع درهم و متداخل است و تشخیص حد فاصل این منافع بر اساس حق و عدالت امری دشوار می باشد و اگر هم آن را شناختیم قبولاندن آن به يك طرف امری دشوارتر است. کسانی که اختلاف اجتماعی را بر اساسی اصولی و قانونی مورد بررسی قرار می دهند باید بدانند که چنین امری غالباً نه ممکن است نه آسان. حتی در اختلافات فردی و مالی، اسلام تنها راه حل را در تشخیص حق و حکم بدان منحصر نکرده است، اگر چه چنین امری در دعاوی و اختلافات آمده است و دعوایی به حاکم شرع ارجاع داده شده و او با مشخص کردن حق از راه اقامه بینه و انجام سوگند آن را فیصله داده است. ولی در کنار این شیوه، راه «صلح» که عقدی است قائم به خود وجود دارد که بر رضایت طرفین استوار است و آن راه حلّ میانه ای است که دو طرف می پذیرند، بدون آن که از سوی حاکم شرع برای مشخص کردن حق هر يك از دو طرف دخالت قاطعی صورت گیرد.

بنابر این، اختلاف منافع در میان گروهها مسأله ای موجود است که خود باعث اختلاف در موضعگیریها می شود، ولی این نباید مانع از آن شود که همکاری و همیاری در ضمن فرمولی برای حفظ منافع هر يك صورت بگیرد، هیچ يك از دو طرف به منافع دیگری تجاوز نکند و این همان شیوه انسانی است که هم اکنون طرفهای متممّن جهان بدان عمل می کنند.

آنها اعتراف دارند که با یکدیگر اختلاف منافع یافته اند و در کسب سود

و منفعت بایکدیگر رقابت هم می کنند ولی همزمان در محدوده هایی خاص و با فرمولهایی انعطاف پذیر با یکدیگر به همکاری نیز می پردازند.

احزاب رقیب در آمریکا و اروپای غربی با این شیوه در کنار هم فعالیت می کنند و هرگاه در نقطه ای، حزبی به حکومت رسید، حزب دیگر موضع مخالف می گیرد ولی در چارچوب مورد قبول میان دو طرف، ومشورت و همکاری بویژه هنگام مبارزات انتخاباتی و نیز در موضعیهای مشترک ادامه می یابد.

چکیده سخن :

از آنچه گذشت روشن می شود که وجود اختلاف در زندگی بشری امری طبیعی و واقعی است و حتی در جوامع ایمانی اسباب اختلاف از میان نمی رود، زیرا درجات ایمان و سطوح علم و معرفت متفاوت است و منافع با یکدیگر تعارض دارد.

اگر فطرت از ما می خواهد و عقل ما را به همکاری تشویق می کند و دین ما را به داشتن اتحاد و الفت فرمان می دهد، بدان معنا نیست که در همه آرا و نظریات، مواضع و منافع با یکدیگر یکی باشیم، زیرا این امری محال و نشدنی است. آنچه از ما خواسته شده این است که با وجود اختلاف و رقابت بایکدیگر به همیاری بپردازیم و با هم الفت داشته باشیم.

کسانی که اتحاد و تعاون را در همه چیز شرط می دانند یا از حقایق غافلند یا در نگاه خود به وحدت امت و یکی شدن نیروهای مؤمن و کارساز غیر جدی هستند.

سخنی پیرامون وحدت

وحدت و تعاون میان انسانها مسأله ای فطری و وجدانی است که نیازی به استدلال علمی یا به کار ستن تلاش عقلی نیست.

زیرا خداوند در اعماق وجود هر يك از انسانها فطرتی صاف و وجدانی پاک به ودیعه نهاده است و انسان با فطرت و وجدان می تواند به سوی خیر راه یابد، خیزشگاههای شر را شناسایی کند و بدین ترتیب آدمیان در اصول خیر و بدیهیات عقلی با یکدیگر توافق می یابند. خداوند می فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^{۵۴}.

ولی تربیت انسان و فضایی که در آن رشد می کند، گاهی صفای فطرت و پاکي وجدان او را آلوده می سازد. پیامبر امرم (ص) می فرماید: «هر نوزادی به فطرت خود زاده می شود و این پدر و مادر اویند که وی را یهودی یا مسیحی می سازند»^{۵۵}. اگر نظر هر يك از انسانها را در باره وحدت و تفرقه جويا شویم، با چشم پوشی از تفصیل و شرایط، هیچ کس تردیدی نخواهد داشت که وحدت، خوب و تفرقه امری مذموم است.

برخی از آیات قرآنی اشاره بدین دارند که بشر در آغاز زندگی خود هنگامی که به سادگی می زیسته، با یکدیگر متحد بوده و با مفهوم اختلاف و تفرقه آشنایی نداشته است. ولی هنگامی که خداوند پیامبران را برانگیخت کسانی که فطرتی آلوده داشتند با ایشان به مخالفت برخاستند و از این هنگام بود که کشمکش و اختلاف در زندگی بشر آغاز شد: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»^{۵۶}.

ظاهر آیه دلالت بر آن دارد که زمانی برانسان گذشته که با اتحاد و یکپارچگی و سادگی می زیسته و در امور زندگی اختلافی در میان آنها نبوده است و در مذهب و

۵۴- روم / ۳۰؛ فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بهافریده است و در آفرایش خدا تغییر نمیست.

۵۵- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲.

۵۶- بقره / ۲۱۳؛ مردم يك امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد و بر آنها کتاب

بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند.

و رأی تفاوتی بایکدیگر نداشته اند.^{۵۷}

خداوند در آیه دیگر می فرماید: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»^{۵۸}.

معمولاً در شرایط خطیر و دقیق، فطرت انسان رخ می نماید و حجابهای غفلت و شهوت را می برد. آدمی در این هنگام با الهام از فطرت و وجدان خویش عمل می کند. برای مثال اگر مجموعه ای از افراد، که دارای دین و آیین جدا و گرایش سیاسی متفاوتی هستند در سفری از يك ماشین استفاده کنند و ناگهان تصادفی برای آنها پیش آید یا دزدی راه را بر ایشان ببندد و در وضع خطرناك و حساسی قرارگیرند، رفتارشان بایکدیگر تغییر خواهد کرد و حالت خصومت قبلی به پایان خواهد رسید و هر يك با الهام از فطرت و وجدان خود در صدد دفاع از مجموعه و همیاری با ایشان بر می آید. به هنگام تصادف افراد سالم به افراد صدمه دیده و افراد کمتر صدمه دیده به افراد بیشتر صدمه دیده یاری می رسانند و همکاری و تعاون از پیش تعیین نشده ای بر آنها حاکم می گردد. فطرت و وجدان در چنین مواقعی ظهور می یابد.

ما می توانیم این حالت فطری را در جامعه کودکان خردی که هنوز تحت حاکمیت شهوت و منافع قرار نگرفته اند مشاهده کنیم. آنها در هنگام بازی گاهی به یکدیگر کمک می کنند و گاهی نیز یکدیگر را می زنند، ولی این موجب قطع رابطه و کینه توزی نمی شود بلکه خیلی زود آن را فراموش می کنند و به بازی و ارتباط بایکدیگر ادامه می دهند. در بسیاری از اوقات کودکی شکایت کودک دیگر را نزد خانواده خود می برد و همین موجب می شود تا میان دو خانواده برای مدت‌های طولانی اختلاف همچنان باقی بماند، در حالی که همین دو کودک خیلی زود کشمکشهای خود را به فراموشی می سپارند و بار دیگر به بازی می پردازند.

بنابر این، وحدت و تعاون امری است که فطرت بدان می خواند و وجدان انسانی

۵۷- المیزان/ ج ۲، ص ۱۲۴.

۵۸- یونس/ ۱۹؛ مردم جز يك امت نبودند، میانشان اختلاف افتاد.

آن را تأیید می کند.

اُمّت اسلامی اُمّتی است که خداوند تبارک و تعالی به وحدت آن تصریح کرده و فرموده است: « اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ »^{۹۹}، و در آیه دیگری می فرماید: « وَاِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ »^{۱۰۰}.

این اُمّت تحت رهبری واحد در میهنی واحد می زیسته و تمامی مسلمانان همچون شهروندانی زندگی می کرده اند که در حقوق سیاسی یکسان برخوردار بوده اند. ولی همین اُمّت واحد و حکومت واحد و وطن واحد هم اکنون به بیش از چهل و سه حکومت و وطن تبدیل شده است !! هر حکومتی پرچم، شعار، مرز، کارگزار و قوانین خاص خود را دارد !! رفتن يك مسلمان از يك سرزمین اسلامی به سرزمین اسلامی دیگر بامشکلات بسیاری همراه است و باید به امر روادید، جواز، گمرگ و بازرسی و... قوانین غیر خدایی دیگر بپردازد.

این از هم پاشیدگی عجیب سیاسی که اُمّت اسلامی هم اکنون با آن روبروست، علّت اصلی عقب ماندگی و تباهی ثروت و منابع و سیطره دشمنان و طمع کاران بر آن است.

معمولاً میان حاکمان این حکومت‌های ساخته و پرداخته شده جنگ و نزاع درمی گیرد: و قربانی آن، منافع شهروندان است زیرا به تبعید و مصادره اموال گرفتند می شوند نیروی انسانی جنگ حاکمان می گردند.

پیام الهی درباره وحدت و تعاون متوجه مؤمنان صالح است، زیرا اینها همان کسانی هستند که خداوند خواهان اتحاد و تعاون آنها در نیکوکاری و تقواست. این وحدت به نفع خود آنها و تمامی بشریت است، زیرا اگر نیروهای حق و صالح پشت به یکدیگر دهند، درانتشار هدایت و خیر و گستراندن عدالت و ستیز با شر و ظلم توانایی بیشتری دارند. لذا همچنان که در آیات نخست سوره مائده آمده، خداوند دعوت به

۹۹- آنها / ۹۲: این اُمّت واحد شاست و من خدای شامیم پس مرا بپرستید.

۱۰۰- مؤمنون / ۵۲: این اُمّت واحد شاست و من خدای شامیم پس از من تقوا پیشه کنید.

تعاون را متوجه مؤمنان می کند: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ»^{۶۱} تا آن جا که می فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ * إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^{۶۲}.

و در سوره آل عمران می فرماید: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^{۶۳}.

و در سوره حجرات می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^{۶۴}.

بنابر، وحدت مطلوب نزد پروردگار همان وحدت مؤمنان با یکدیگر است. اما اتحاد کافران و ظالمان به سود بشریت نیست، زیرا این اتحاد سرکشی و گمراهی آنها را تقویت می کند و امنیت و آزادی مردم را در معرض خطر و فروشپاشی قرار می دهد، از همین رو خداوند به منحرفان وعده می دهد که دشمنی و ستیزی را در صفوف آنها بیفکنند و در باره مدعیان راه گم کرده مسیحیت می فرماید: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يَنْتَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^{۶۵}.

۶۱- مانند / ۲: ای کسانی که ایمان آورده اید شعایر خدا و ماه حرام را حرمت مشکنید .

۶۲- مانند / ۲: و در نیکوکاری و پرهیزکاری کنید نه در گناه و تجاوز و از خدای پترسید که او به سخنی

عقوبت می کند .

۶۳- آل عمران / ۱۰۲ و ۱۰۳: ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته ترس از خداست از او پترسید

و جز در مسلمانان نبیرید. هنگام دست در ریمان خدازنید و پراکنده مشوید و از نعمتی که خدا پر شما ارزانی داشته یادکنید، آن هنگام که دشمن یکدیگر برودید و او دلها پتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید.

۶۴- حجرات / ۱۰: هر آینه مؤمنان برادرند. میان برادران آن اشعی بیفکنید و از خدا پترسید، باشد که پر شما

رحمت آرد .

۶۵- مانند / ۱۴: و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم ، پس قسمتی از اندرزهایی را که به

آنها داده بودیم فراموش کردند و مانند میان آنها تا روز قیامت کینه و دشمنی افکنند . به زودی خدا آنان را از کارهای که می کنند آگاه خواهد ساخت .

و در باره یهودیان خیابیتکاری فرماید: «وَكَاَلَتِ الْيَهُودُ يَدَ اللَّهِ مَغْلُولَةً غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ
وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقْ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
مِنَ السَّمَاءِ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاللَّيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۶۶}.

در یکی از دعا‌های مشهور آمده است که: «خدا یا ستمگران را به ستمگران مشغول گردان.»

یکپارچگی و همبستگی مؤمنان باید در دوزمینة صورت پذیرد:
زمینة اول:

طرفهای فعال و رهبری دینی ما اعم از مراجع و علما و جنبشها و مراکز
و مؤسسات...

زمینة دوم:

محافل مردمی و افراد مؤمن.

جای بسی تأسف است که امت اسلامی ما حتی در بالاترین سطوح از اختلاف
و چند پارگی در رنج است. حتی می توان گفت که عدم وحدت و تعاون در زمینة اول
سوجب پیدایش اختلاف و کشمکش در زمینة دوم است. هنگامی که طرفهای فعال
و مراکز رهبری - به فرض وجود آگاهی و اخلاص - نتوانند همکاری کنند و متحد گردند،
توده ها و جوامع متدین نیز به سبب بازتاب اختلافات رهبری بر شرایط و پیروان نخواهند
توانست از جو وحدت و انسجام برخوردار گردند.

در سطح مراجع، علما و کسانی که رهبری شرعی توده های امت را برعهده دارند
واز وحدت آنها حمایت می کنند و برمنافع ایشان حریصند، شاهد پاره ای اختلافات
هستیم و برخی از جوامع دینی هم اکنون از چند پارگی و اختلافات در سطوح مراجع
و علما در رنجند.

در سطح جنبشها و تشکیلات اسلامی حتی در مناطق گرم و پر التهاب نظیر
افغانستان و عراق و لبنان اختلافات به حدی می رسد که جنگ ظهور می کند و با رسوا
کردن یکدیگر و وارد کردن اتهامات پوچ، جنگ تبلیغاتی به راه می افتند.

۶۶- مانند / ۶۶؛ بهود گفتند که دست خدا بسته است، دستهای خودشان بسته باد و بدین سخن که گفتند ملعون

گشتند. دستهای خدا گشاده است به هراسان که بخواهد روزی می دهد و آنچه برتر از جانب پروردگارت نازل شده است به
طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود. ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده ایم.

در سطح مراکز و کانونهای دینی گاهی رقابتهای غیر اصولی در می گیرد و حتی در سطوح مساجد و حسینیه ها برخورد و تناقض پیش می آید.

مانی خواهیم از واقعیت تلاش و فعالیت اسلامی معاصر کارنامه ای سیاه به دست دهیم، زیرا نقاط مثبت و رهاوردهای بزرگی نیز به دست آمده است، بلکه مایلیم این بیماری خطرناک را که در پیکره اسلامی مانفوذ کرده بازشناسانیم تا بیشتر در پی مقاومت در برابر آن آییم، زیرا کسی که دندانش دردمی کند از فعالیت سایر اعضای خود لذتی نمی برد و مانیز هر قدر تلاش و فعالیتمان افزایش یابد بازهم با وجود بیماری اختلاف و کشمکش طعم راحتی و اطمینان را نخواهیم چشید.

در مرحله اول ما باید بکوشیم شعله های اختلاف را خاموش کنیم و جو آرام فراهم آوریم و بایکدیگر اعلان آتش بس کنیم تا هر کس در چارچوب برنامه خود حرکت کند و بدون آن که انرژی خود را صرف رویاری با برادران مؤمن خویش و بسیج طرفداران خود علیه آنها و جلوگیری از تأثیرات تخریب آنها کنیم، هر کدام طرح خویش را دنبال کنیم و سپس برای رسیدن به سطحی پیشرفته که همان وحدت و تعاون و انسجام است چشم بدوزیم.

موقعیت وحدت و تعاون در اندیشه اسلامی و تعالیم شریعت کدام است؟ و اسلام به نزاع و اختلاف ابنا امت چگونه می نکرده؟

بسیاری از دینداران شکل پیوند خود با برادران مؤمنشان را عملاً مسأله ای شخصی می پندارند که تابع مزاج و منافع آنهاست و دین را در این مسأله دخالتی نمی دهند و چنین می پندارند که در تعاون یا خصومت با هر که می خواهند آزادی کامل دارند.

در بهترین شکل، پیوند خود با دیگران را امری تجملی و مستحب می دانند که خداوند از آن سؤالی نخواهد کرد و روز رستخیز پرسشی از آن در میان نخواهد بود.

دلیل این گونه تصورات ساده لوحانه، اعتقاد بسیاری از دینداران به این است که دین منحصر در مسایل اعتقادی و امور عبادی است و مسایل مربوط به زندگی

و جامعه ربطی به دین ندارد. از همین رو این دسته از مردم به گونه ای مفصل و دقیق به مسایل طهارت و نماز می پردازند و احتیاطها و مستحبات را در آن مراعات می کنند، در حالی که ساده ترین اصول اخلاقی را در رابطه با دیگران نادیده می گیرند و از حقوق اجتماعی تجاوز می کنند. چنین فردی اگر در تلفظ یکی از کلمات نماز دچار شك شود به عالم دینی مراجعه می کند و برای آگاهی از وظیفه شرعی خود رساله عملیه را از نظر می گذارند، در حالی که اگر در نیت و قصد و موضع برادر مؤمن خود تردیدی پیدا بکند خود را برای جستجو و آگاهی از نظر اسلام در این باره به زحمت نمی افکند. خواست و هوا و هوس خود را حاکم قرار می دهد که این امور غالباً او را به سوء ظن و تهمت زدن به مؤمنان می کشاند.

ملاك ما در ارزیابی مردم نیز تحت تأثیر همین فهم ساده لوحانه از دین قرار دارد. برای مثال اگر بخواهیم به عدالت انسانی پی ببریم می کوشیم به میزان تقید او نسبت به نماز، روزه و سایر عبادات آگاهی یابیم و دیگر اخلاق او با دیگران اهمیتی برای ما ندارد و گویی این مسأله در عدالت او تأثیری ندارد.

اگر ما شخصی را ببینیم که نماز یا روزه و یا قریضه دینی را ترك کرده و یا نوشیدنی حرامی را می آشامد حکم به فسق او می کنیم و از عدالت ساقطش می سازیم، در حالی که اگر شخصی را ببینیم که غیبت مؤمنی را می کند یا به او افترا می زند و یا او را رسوا می سازد، هر گز این امور را در عدالت او تأثیر نمی دهیم و تنزلولی در اعتماد ما به پیش نمی آید.

مسأله وحدت و تعاون مؤمنان در فرهنگ و تعالیم اسلامی جایگاهی بس والا دارد و يك مؤمن در گزینش رفتار فردی و اخلاق همکاری یا تفرقه و دشمنی مخیر نیست... بلکه از جانب خداوند مسؤول است وحدت و یکپارچگی را حفظ کند و مکلف است از تفرقه و دشمنی دوری گزیند.

وحدت و تعاون واجب شرعی و تکلیفی الهی است که هر مسلمانی باید آن را مراعات کند و به اجرا در آورد و تفرقه و دشمنی میان مؤمنان عملی حرام و جنایتی شنیع

است که حرمت پرداختن بدان امری مسلم است.

۱- خداوند می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا».^{۶۷} این آیه

صراحتاً به اجتماع فرا می خواند و از تفرقه باز می دارد.

۲- خداوند می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ

الْهُدَىٰ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».^{۶۸} خداوند بازبانی قاطع ما را برحذر می دارد، از

این که همچون یهود و نصارا بایکدیگر نزاع کنیم و در این صورت ما را به عذابی بزرگ وعده می دهد.

۳- پروردگار می فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَفَرَّقُوا فِيهِ»^{۶۹}... وحدت

در محدودهٔ دین و دوری از تفرقه توصیهٔ خداست به همهٔ انبیاء و سفارش انبیاست به اتمهای خود.

۴- خداوند به ما دستور می دهد تا در امور خیر بایکدیگر همکاری کنیم:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ».^{۷۰}

۵- خداوند ما را از کشمکش برحذر می دارد، زیرا مایه شکست و از دست

رفتن نیرو می شود: «وَلَا تَنَازَعُوا فَعَلْتُمْ شُرَكَاءَ رَبِّكُمْ وَأَصْبَرُوا إِنَّ الْكَلِمَةَ مَعَ

الصَّابِرِينَ».^{۷۱}

۶۷- آل عمران / ۱۰۳: همگان دست در ریمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

۶۸- آل عمران / ۱۰۵: همانند آن کسان مباشید که پس از آن که آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد پراکنده

گشتند و بایکدیگر اختلاف ورزیدند البته برای ایقان علایی بزرگ خواهد بود.

۶۹- شوری / ۱۳: برای شما آیهنی مقرر کرد از همان گونه که به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی

کرده ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده ایم که دین را پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید.

۷۰- مائده / ۲: در نیکی و پرهیز بایکدیگر همکاری کنید.

۷۱- انفال / ۴۶: و بایکدیگر به نزاع برنخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود، صبر پیشه گیرید که

خدا همراه صابرين است.

۶- گسترده دشمنی و خصومت در میان مؤمنان هدفی شیطان است و کسی که بدان پردازد یاد در این راه یاری رساند در حقیقت اراده شیطان را به اجرا در آورده است. خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ».^{۷۲}

احادیث شریفه ای که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) رسیده حاوی نصوص فراوانی است که همگی بر اهمیت و تعاون تأکید دارند و آن را از مسایل اساسی اصول اسلام به شمار آورده اند و از تفرقه و خصومت بر حذر داشته اند، زیرا این همان اخلاق اهل آتش است. حال از این احادیث شعله ای فروزانی چند بر می گیریم:

الف و محبت :

اصل در شخصیت مؤمن الف و محبت نسبت به دیگران است و نفرت و دشمنی (با غیر از دشمنان خدا) از اخلاق مؤمنان نیست، بلکه از ویژگیهایی تبیهکاران است. امام صادق (ع) از جذب قلب مؤمن به قلب برادرش همزمان با تنفر از فاسقان و فاجران سخن می گوید و می فرماید: «الف و قلب نیکان با یکدیگر هنگام ملاقات اگر با اظهار محبت زبانی همراه نباشد، همچون درهم آموختن سریع قطره های باران با آب رودهاست، و اگر الف و قلب تبیهکاران به هنگام ملاقات با یکدیگر با اظهار محبت زبانی همراه باشد، همچون دوری چهارپایان از مهربانی است حتی اگر علف خوردنشان از يك چراگاه به طول بینجامد»^{۷۳}

پیامبر اکرم (ص) الف و با مردم را ملاک برتری در خیر می داند و کسی را که فاقد این صفت باشد فاقد خیر در شخصیتش می داند. از پیامبر (ص) آمده است که: «بهترین شما، بهترین شماست در داشتن اخلاقی که به سبب آن با دیگران انس

می گیرد و در پرتوان، دیگران با او انس می گیرند»^{۷۴}.

۷۲- مائده / ۹۱؛ شیطان می خواهد میان شما دشمنی و کینه اندازه

۷۳- میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۲۸.

۷۴- همان، ص ۱۲۹.

نیز از پیامبر اکرم (ص) است که فرموده: «بهترین مؤمنان کسی است که محل الفت مؤمنان باشد و در کسی که نه الفت بگیرد و نه کسی با او الفت پذیرد، چیزی نیست»^{۷۵}.

نزدیکی مؤمن به برادران مؤمن خود و پیوند قلبی با ایشان وی را برای نزدیکی به رسول خدا (ص) در روز رستخیز آماده می سازد، زیرا پیامبر می فرمود: «نزدیکترین شما در روز قیامت به من خوش اخلاق ترین شماست، کسانی که الفت می گیرند و دیگران با ایشان الفت می پذیرند»^{۷۶}.

قطع رابطه و دوری :

رفتار منفی گریانه و روی گردانی و قطع رابطه و دوری از برادر مسلمان نزد خداوند امری حرام و منفور است. ما در برقراری رابطه یا عدم برقراری آن با برادران خود مختار نیستیم، بلکه باید با ایشان رابطه برقرار کنیم و هرگاه سوء فهم یا سوء تفاهمی پیش آمد که گونه ای رویگردانی را ضروری گرداند، نباید مدت آن طولانی شود و به طور مشخص آن گونه که احادیث تأکید دارند، نباید بیش از سه روز به طول بینجامد:

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «جدایی نباید بیشتر از سه روز باشد»^{۷۷}. در حدیث دیگری از رسول اکرم (ص) آمده است که: «هرگاه دو مسلمان بیش از سه روز از یکدیگر دوری گزیدند، تنها اصطلاحی که می توان در باره آنان به کار برد این است که ایشان از اسلام خارج شده اند و ولایتی میان آنان نیست، پس هر يك از آن

۷۵- همان، ص ۱۲۹.

۷۶- المحجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۸۵.

۷۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۴.

دو زودتر با برادر خود سخن بگوید در روز حساب زودتر به بهشت رود»^{۷۸}.

شیطان تنها کسی است که از دوری وجدایی يك مؤمن از برادرش بیشترین استفاده را می برد و این همان مفهومی است که امام جعفر صادق (ع) بر آن تأکید می فرماید: «مادامی که دومی مسلمان از یکدیگر دوری گزیده اند، شیطان شاد است و همین که این دو با یکدیگر پیوند برقرار کنند، زانوهای شیطان به رعشه می افتند و مفاصلش از یکدیگر جدا می شود و از هلاکتی که به او می رسد فریاد بر می آورد»^{۷۹}.

از پیامبر (ص) است که فرمود: « دوری مسلمان از برادرش همچون ریختن خون اوست»^{۸۰}.

از امیر المؤمنین علی (ع) نقل است که فرموده: «بر شما باد پیوند و سازگاری و بر حذر باشید از جدایی و دوری»^{۸۱}.

در سفارش حضرت محمد (ص) به ابو ذر آمده است که فرمود: «ای ابا ذر، از دوری کردن با برادر خود بپرهیز، زیرا هیچ کاری با دوری پذیرفته نخواهد بود»^{۸۱}.
از پیامبر اکرم (ص) روایت است که فرمود: «خداوند در نیمه شعبان به همه مخلوقات خود می نگرد و همه آنها را می بخشد مگر مشرک و کینه جو را»^{۸۳}.

امام رضا (ع) از پدران خود «علیهم السلام» روایت می کند که: «در نخستین شب ماه رمضان شیاطین سرکش به زنجبیر کشیده می شوند و در هر شب هفتاد هزار تن بخشوده می شوند و هنگامی که شب قدر فرارسد به شمار بخشوده شدگان ماه رجب و

۷۸- همان، ص ۳۴۵.

۷۹- همان، ج ۲، ص ۳۴۶.

۸۰- میزان الحکمة، ج ۱۱، ص ۳۱۲.

۸۱- همان.

۸۲- همان.

۸۳- همان، ص ۳۱۴.

شعبان ورمضان بخشوده می شوند، مگر فردی که نسبت به برادرش کینه داشته باشد. و خداوند در این هنگام می فرماید: «این دو را در نظیر داشته باشید تا آشتی کنند»^{۸۴}.

بخاطر اهمیت دوری وجدایی میان مؤمنان، امام باقر (ع) دو طرف را مسؤول این جدایی می داند و هر دو، حتی مظلوم را شریک در گناه می شمارد. زیرا او می تواند با عقب کشیدن در برابر برادرش به این دوری پایان بخشد. حضرت (ع) می فرماید: «اگر دو مؤمن بیش از سه روز از یکدیگر دوری کنند من از آنها تبری خواهم جست»، به امام (ع) گفته شد: این در باره ظالم، اما مظلوم چه؟ حضرت فرمود: «چرا مظلوم نزد ظالم نمی رود و برای آشتی خود را ظالم معرفی نمی کند؟»^{۸۵}.

این احادیث همان گونه که بر دوری وجدایی افراد مؤمن انطباق دارد بر جمعیتها و گروههای مؤمن انطباق بیشتری دارد و صحیح نیست گروههای مؤمن از هم جدا شوند و از یکدیگر دوری گزینند.

معایب اختلاف وجدایی :

برخی به سبب منافع زودگذر و محدودی که در پرتو اختلاف با برادران مؤمنشان کسب می کنند فریقه می شوند، موفقیت را از آن خود می دانند و پیروان خود را در اطرافشان گرد می آورند و به غنیمتی دست می یابند یا نظر خود را بردیگران تحمیل می کنند و اموری از این دست...

در حالی که اگر به تعالیم اسلامی باز گردیم و نصوص رسیده از رهبران معصوم خود را از نظر بگذرانیم خواهیم دید که چگونه این منافع زود گذر و محدود به زبان منافع استراتژیک و سرنوشت ساز مؤمنان تمام می شود. آیا عاقلانه است که انسانی در

۸۴ - همان.

۸۵ - همان، ص ۳۱۱.

برابر غنایم پوچ و پست از منافع مهم و بزرگ دست بشوید؟

حضرت علی (ع) به ما تأکید می کند که آنچه ما به قیمت دشمنی خود با مؤمنان دیگر سود و خیر می پنداریم، تصویری خطاست. حضرت می فرماید: «خداوند در میان گذشتگان و آیندگان در جدایی به کسی خیری نداده است»^{۸۶}.

مشکل ما با کسانی است که معتقدند اختلافشان با دیگران وظیفه ای شرعی و امری دینی است. این افراد را شیطان گول زده و موجب شده تنها خود را بر حق بدانند و دیگران را بر باطل بپندارند و برای پیروزی حق خود را ملزم به مخالفت با آنها بدانند!!

حضرت علی (ع) این اندیشه متکبرانه را با بازگرداندن عوامل تفرقه و جدایی میان مسلمانان به وسوس و گمراهیهای شیطان محکوم می کند و این تفرقه و دشمنی در جامعه مسلمان نمی تواند پذیرفته و خدا پسندانه باشد... حضرت (ع) می فرماید: «شیطان راههای خود را برای شما هموار می سازد و می خواهد بندهای دین شما را از هم بگسلد و به جای اجتماع، تفرقه نصیبتان سازد و با تفرقه شما را به فتنه بیندازد. پس از گرایشها و وسوس شیطانی دوری کنید»^{۸۷}.

از مهمترین دلایل سقوط تمدنهای شکست یافته وجود نزاع و اختلاف در جوامع آنها بوده است و اگر به بررسی تاریخ جوامع انسانی بپردازیم این حقیقت روشن را در مقاطع تاریخی در خواهیم یافت.

پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) می فرماید: «اختلاف نکنید زیرا که گذشتگان شما اختلاف کردند و نابو شدند»^{۸۸}.

حضرت علی (ع) این واقعیت را در خطبه معروف خود (قاصده) مفصلاً بیان

۸۶ - میزان الحکمة، ج ۳، ص ۷۵.

۸۷ - همان.

۸۸ - همان، ص ۷۵.

«بپرهیزید از عذابی که به سبب سوء رفتار و کارهای ناپسند به گذشتگان وارد آمده است، پس در خیر و شر، احوال آنها را به خاطر آورید و بپرهیزید از این که همچون آنها باشید.

در اوضاع مؤمنان پیش از خود تدبّر کنید و ببینید که چگونه آرایشان یکی و خواستهایشان همسان و قلبهایشان معتدل و دستهایشان همراه و شمشیرهایشان یاری دهنده و چشمانشان نافذ و تصمیمشان یکی بود...

آیا آنها در سرزمینهای مختلف حاکم و برجهانیان سلطان نبودند؟ بنگرید که سرانجام به کجا رفتند، هنگامی که تفرقه در میانشان افتاد و پیوندشان گسست و سخن و قلبشان گوناگون گشت و به اختلاف شعبه شدند و با ستیز از یکدیگر دوری گزیدند و بدین ترتیب خداوند جامه کرامت از ایشان برکند و فراوانی نعمت را از آنها ستاند...»^{۸۹}

دیدار مؤمنان با یکدیگر :

هنگامی که مؤمنی از برادر مؤمن خود دوری می‌گزیند و دیدارها و ملاقاتهای آن دو از میان می‌رود، فرصت در اختیار شیطان قرار خواهد گرفت تا دشمنی و تفرقه را در میان آنها بیفکند بویژه هنگامی که آن دو در نظر گاهها و منافع با یکدیگر اختلاف داشته باشند. به سبب همین جدایی، مسایل کوچک در نظر هر يك از آن دو بزرگ جلوه می‌کند و تأثیرات روحی تراکم می‌یابد و سخن چینیان و خبر کشان در نقل معایب طرفین به نقش پلید خود می‌پردازند. در حالی که اگر این دو مؤمن با یکدیگر دیدار کنند، بسیاری آزردها و تأثیرات روحی میان آنها از میان خواهد رفت و در

۸۹ - نهج البلاغه - علی (ع).

اختلافات خود به تفاهم می‌رسند و آن را در محدوده واقعی خود خواهند نشانند. مشکل ما نبود یا کمبود دیدار طرفهائی است که در نظر گاهها و منافع با یکدیگر اختلاف دارند، زیرا هر يك از طرفها از طرف دیگر دوری می‌گزینند. نه رهبریهای دینی دیدارهای فعالی با یکدیگر دارند و نه جنبشهای اسلامی علاقه ای بر آن نشان می‌دهند و نه طرفهای فعال جامعه در پی آن هستند.

از آن جا که دیدار و ملاقات در نزد يك کردن دلها به یکدیگر و کم کردن شکافهای اختلاف تأثیری بسزا دارد، لذا احادیثی را می‌بینیم که به گونه ای شگفت بر آن تأکید دارند.

در حدیث شریفی آمده است: «خداوند می‌فرماید: هر مسلمانی که مسلمان دیگری را دیدار کند در واقع فقط او را زیارت نکرده، بلکه مرا نیز دیدار کرده است و پاداش او نزد من بهشت است»^{۹۰}.

از پیامبر اکرم (ص) روایت است که فرمود: «کسی که برادر خود را در خانه اش ملاقات کند خداوند به او می‌گوید: تو مهمان وزایر منی، بر من است میزبانی تو و بخاطر دوستی تو نسبت به او من بهشت را بر تو واجب گردانیدم»^{۹۱}. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر آینه دیدار از يك مؤمن در راه خدا بهتر از آزاد کردن ده برده مؤمن است»^{۹۲}.

امیر المؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «دیدار برادران با یکدیگر غنیمتی ارزشمند است، اگر چه تعدادشان اندک باشد»^{۹۳}.

امام صادق (ع) در سفارشی به شاگردان و پیروانش مراقبت بر دیدارها

۹۰- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۴.

۹۱- همان، ص ۳۴۵.

۹۲- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۹.

۹۳- همان، ص ۳۵۰.

و اجتماعات را مورد تأکید قرار می دهد و می فرماید: «از خدا بپرهیزید و برادرانی نیکوکار باشید که در راه خدا دوست می دارند و با یکدیگر پیوند برقرار می کنند و بر یکدیگر رحمت دارند. به دیدار یکدیگر بروید، با یکدیگر ملاقات کنید، یکدیگر را یاد کنید و امر ما را زنده بدارید»^{۹۴}.

امام جواد (ع) به این نکته اشاره دارد که دیدارهای برادرانه دو فایده بزرگ در بردارد: فایده ای روحی و روانی با به دست آوردن شادی و انبساط روحی و فایده فکری؛ زیرا این دیدارها فرصتی است برای تبادل آرا حضرت می فرماید: «دیدار برادران موجب شادی و زایش فکری است»^{۹۵}.

دیدار و ملاقات کمک می کند تا شکافها پر شود و اجتماع حاصل گردد و شدت اختلافات کاهش یابد و فضای همیاری و نزدیکی را فراهم می آورد. راست فرمود پیامبر (ص) که: «دیدار، دوستی را می رویاند»^{۹۶}.

مرحله ای که هم اکنون امت اسلامی با آن روبروست، مرحله ای عادی و طبیعی نیست و باید آن را مرحله ای جدی، حساس و مهم دانست، زیرا نیروهای شرق و غرب دست به دست هم داده اند تا این بیداری مبارک اسلامی را در نطفه خفه کنند و از حرکت امت به سوی دین، استقلال و آزادی خود جلوگیری به عمل آورند.

هدف اصلی دسیسه دشمنان، طلایه داران امت و گروههای فعال در آگاه سازی امت و رهبری آن در این جنگ سرنوشت ساز و تعیین گراست.

دشمنان با تمام نیرو می کوشند جنبشها و فعالیتها انقلابی امت را تصفیه کنند یا دست کم آن را به ضعف کشند و آن را از تأثیر و تأثر متقابل با امت باز دارند.

۹۴- همان، ص ۳۵۲.

۹۵- همان، ص ۳۵۳.

۹۶- همان، ص ۳۵۵.

در برابر وحدت و همیاری دشمنان در ستم و تجاوز به استقلال و آزادی، به رغم اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی و منافع ایشان با یکدیگر، آیا صحیح خواهد بود که ما به عنوان کسی که در راه خدا می‌کوشیم و پیوند ایمان و جهاد ما را به یکدیگر ارتباط داده، با دشمنان یکپارچه خود با صفوفی از هم گسیخته و پرچمهایی بر زمین افتاده مبارزه کنیم؟

دلایل و موجبات اختلاف هرچه که باشد. به هر حال خطری که از سوی دشمنان ما را در بر گرفته، همیاری و اتحاد و به تعویق انداختن اختلافات جزئی و حزبی را ضروری می‌سازد. در غیر این صورت، موجودیت، دین، آینده و سرزمین، به ناپودی تهدید خواهد شد. جنگ و ستیز با دشمنان مستلزم پیوند و استواری است و از همین رو خداوند بر اتحاد و یکپارچگی مؤمنان در جنگها تأکید دارد تا آن که همچون بنیانی مرصوص گردند:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرَّصُونَ»^{۹۷}.

اتحاد سلاحی است که به کار گیرنده آن خواه مؤمن خواه کافر، قوت می‌یابد و تفرقه ضعیفی است که گرفتار آن چه مؤمن و چه کافر به شکست کشیده می‌شود. راست فرموده پروردگار متعال: «وَلَا تَنَازَعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَتَنَزَّعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَنَازَعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَنَازَعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۹۸}.

در این آیه اشاره ای مهم وجود دارد، به این که وحدت و ستیز نداشتن به شکیبایی و تحمل روحی نیازمند است.

اگر دشمنان ما یکپارچه باشند و ما در برابر آنها از حل اختلافات خود ناتوان

۹۷- صف / ۴؛ خدا دوست دارد کسانی که در راه او در صفی همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند، می‌جنگند.

۹۸- انفال / ۴۶؛ با یکدیگر به نزاع برنخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود صبر پیشه کنید که خدا همراه صابران است.

باشیم، شکست سخت آینده ای است که خدای ناکرده در انتظار ما خواهد بود. در گذشته نیز امیرالمؤمنین علی (ع) در برابر اصحاب پراکنده خود ایستاد تا آنها را از پیروزی لشکر متحد معاویه بیم دهد. حضرت می فرماید: « به خدا سوگند گمان می کنم این قوم با اجتماعشان بر باطل، بر شما که بر حقتان متفرقید پیروز خواهند شد »^{۹۹}.

داستان مشهوری هست که بر اساس آن رهبر یکی از قبیله های سابق عرب هنگام مرگ دوازده فرزند خود را جمع کرد و آنها را به تعاون وصیت کرد و از اختلاف و کشمکش بر حذر داشت و به آنها مژده داد که در صورت اتحاد، بر هر دشمنی پیروز خواهند شد و این که در صورت تفرقه به شکست گرفتار خواهند آمد، برای آنها نمونه ای واقعی ذکر کرد و از ایشان خواست دوازده ترکه برای او بیاورند. سپس این ترکه ها را با ریسمانی به یکدیگر بست و از هر يك از فرزندان خود خواست تا بکوشد این ترکه های به هم بسته شده را بشکند. این کاری دشوار و بلکه نشدنی بود. سپس ریسمانی را که با آن ترکه ها را به هم بسته بود گشود و هر ترکه را به دست یکی از فرزندان خویش داد تا بکوشند بازانوی خود آن را بشکنند و بدین ترتیب هر يك به آسانی توانستند ترکه را بشکنند و در نتیجه همه ترکه ها شکسته شد.

سپس به آنها گفت: شما نیز همچون این ترکه ها هستید، اگر متحد شوید نظیر ترکه های به هم بسته ای خواهید بود که شکسته نمی شود و اگر پراکنده شوید همچون يك ترکه خواهید بود که دشمن با کوچکترین نیرو شکستان خواهد داد.

یکی از شاعران این داستان را در يك بیت معروف چنین آورده است:

تَأْبَى الْقُصْبِي إِذَا اجْتَمَعْنَا تَكْسِرًا وَإِذَا افْتَرَقْنَا تَكْسِرَتِ أَحَادٍ^{۱۰۰}

۹۹- نهج البلاغه.

۱۰۰- هر گاه ما اجتماع کنیم ترکه ها نخواهد شکست، و اگر از یکدیگر جدا شویم ترکه ها يك يك خواهند

شکست.

وجود اختلافات و کشمکشها در میان مؤمنان فعال باعث ضعف و کاهش فعالیت اجتماعی آنها می شود. اسباب و دلایل آن به شرح زیر است:

اول: هنگامی که قلبها با یکدیگر الفت یافت و صفوف استواری پیدا کرد، خداوند نیز برکت و توفیق خود را ارزانی خواهد داشت، در حالی که اگر تفرقه و نزاع جان بگیرد و اختلاف حاکمیت یابد خداوند برکت و تأیید و توفیق خود را بر خواهد گرفت. شاید این حدیث شریف پیامبر اکرم (ص) به همین نکته اشاره دارد: «دست خدا با جماعت است»^{۱۰۱}.

در حدیث دیگری از رسول خدا (ص) روایت است که فرمود: «اجتماع موجب رحمت و تفرقه موجب عذاب است»^{۱۰۲}.

دوم: کشمکش و اختلافات داخلی موجب ظهور تأثرات و جراحات و عوارض روحی بسیار شدیدی می شود و بدین ترتیب انسان فعال در حالی نقش خود را در صحنه زندگی ایفا می کند که این عوارض بر دوش او سنگینی دارند و این خود موجب از دست رفتن انگیزه و کاهش ثمردهی و استوار کاری او می گردد... و گاهی این تأثرات تراکم می یابد و او را از راه منحرف می سازد و بدین ترتیب از ادامه راه جهاد دست می شوید و چه بسیار دیده ایم مجاهدانی را که از میدان کار عقب نشسته اند و تحت تأثیر این عوارض روحی که برخاسته از اختلاف و کشمکش است از جهاد دوری گزیده اند. گر چه ما عقب نشینی این انسانهای فعال را توجیه نمی کنیم و عذر آنها را در گریختن از مسئولیت نمی پذیریم و تنها طالب آنیم که فضا پاکسازی شود و شرایط مساعدی برای استقامت و پایداری در خط جهاد حاصل آید.

با نگاهی گذرا به تعالیم دینی و نصوص اسلامی، تأکید اسلام به پاکی روان انسان مؤمن راه و وضوح می بینیم، تا بدین ترتیب بتواند به مسؤولیتهای بزرگ و نقش

۱۰۱- میزان الحکمة، ج ۲، ص ۶۶.

۱۰۲- همان، ص ۶۶.

سترگ خویش در این زندگی بپردازد.

کشمکش درونی موجب آلودگی نفس به کراهت و کینه نسبت به دیگر آحاد جامعه است و چقدر حقد و کینه پاکی قلب را از میان می برد، کینه ورم چرکین و میکرب مهلکی است که روان را به خانه ای تاریک و موربانه خورده ای تبدیل می کند. لذا حضرت علی (ع) می فرماید: «کینه ما در عیوب است»^{۱۰۳}.

در حدیثی دیگری آمده است که: «قلبهای خود را از کینه پاک کنید که مرضی همه گیر است»^{۱۰۴}.

حضرت علی (ع) به کسی که از بیمنازی کینه توزی رهایی یافته تبریک می گوید، زیرا چنین کسی در قلب و فکر آسوده است. حضرت می فرماید: «کسی که کینه را رها کند، قلب و عقلش آسوده است»^{۱۰۵}. و نیز می فرماید: «شخص کینه توز روانی معذب و غمی چندگانه دارد»^{۱۰۶}.

ولی اگر مؤمنی از برادر مؤمن خود کار موزبانه ای مشاهده کرد، تکلیف چیست؟ آیا او حق ندارد متأثر شود و کینه او را به دل بگیرد. پاسخ احادیث به این پرسش آن است که این تأثر و انفعال طبیعی است و اشکالی ندارد، ولی نباید در انسان باقی بماند و در روح انسان استمرار یابد.

امام جعفر صادق (ع) می فرماید: کینه مؤمن در محل است، پس هنگامی که از آن جارفت دیگر از او کینه ای به دل ندارد»^{۱۰۷}.

در حدیثی دیگری آمده است که: «مؤمن مادام که در جای خود است کینه به

۱۰۳- همان، ص ۴۵۶.

۱۰۴- همان.

۱۰۵- همان، ص ۴۵۷.

۱۰۶- همان.

۱۰۷- همان، ص ۴۵۸.

دل می گیرد، ولی همین که جای خود را ترك کرد کینه از دل او می رود»^{۱۰۸}.
از پیامبر اکرم (ص) در توصیف مؤمن آمده است که: «کینه او اندک است»^{۱۰۹}.

بیچاره مردمی که قلبشان از کینه دیگران سنگین است. آن هم تنها به این سبب که در يك نظر یا موضعگیری با آنان اختلاف دارند.

به نظر می رسد برخی از این عده از خصومت و نزاع با دیگران لذت می برند و در ذهن خود لیستی سیاه دارند که اسامی مردم را در آن می نگارند و با این شخص یا آن گروه دشمنی می ورزند و به این یا آن جمعیت بنا به اسباب و توجهاتی اشکال می گیرند. به هر حال هر چه که باشد، برای يك مسلمان روانیست که با همکیشان و همشهریان خویش رفتاری خصومت آمیز داشته باشند.

يك مؤمن باید از صمیم قلب دعا کند که جانش از بیماری کینه توزی و دشمنی نسبت به مؤمنان پاک گردد: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَاتِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^{۱۱۰}.

اما چگونه آدمی به بیماری خصومت نسبت به دیگران مبتلا می شود؟
امام صادق (ع) برای این بیماری و خیم دو علت را می شمارد و می فرماید:
خصومت نمی ورزد، مگر کسی که ورع نداشته باشد یا کسی که شك او را در بر گرفته باشد»^{۱۱۱}.

هنگامی که آدمی ورع را از دست دهد و نسبت به انجام گناه بی تفاوت گردد،

۱۰۸- همان.

۱۰۹- همان.

۱۱۰- حشر/ ۱۰؛ پروردگار ما، ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده اند به امر و کینه کسانی را که

ایمان آورده اند در دل ما جای مده، ای پروردگار ما تو مشفق و مهربان هستی.

۱۱۱- میزان الحکمة، ج ۲، ص ۴۴.

جسارت آن را می‌یابد که نسبت به دیگران خصومت ورزد یا با آنها به نزاع برخیزد. و نیز هنگامی که فردی در نیت، اعمال و موضعگیری دیگران دچار سوء ظن و تردید گردد به خصومت و دشمنی خواهد پرداخت.

خصومت، دین انسان را ضعیف می‌کند و ثمردهی و فعالیت او را کاهش می‌دهد و جان او را از شك و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران آکنده می‌کند. امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: «خصومت دین را از میان می‌برد و اعمال را خنثی می‌کند و تردید به بار می‌آورد»^{۱۱۲}.

اگر چه منافع محدود دنیوی، انسان را دچار دشمنی و کینه می‌سازد، ولی وسعت نظر و سعه صدر دین به دینداران اجازه نمی‌دهد با یکدیگر خصومت ورزد. کسانی که به جای تلاش در گفتگو با دیگران و دعوت ایشان به حکمت و موعظه حسنه، اعتقاد دینی و اطمینان در اعمال دینی خود را موجب خصومت و دشمنی با آنان می‌دانند، از روح دین بدورند و با اخلاق والای آن مخالفند.

علی بن یقین می‌گوید: امام موسی کاظم (ع) فرمود: «از یاران خود بخواه که زبان نگاه دارند و خصومت در دین را به کناری نهند و در پرستش خداوند سبحان بکوشند»^{۱۱۳}.

از امام جعفر صادق (ع) روایت است که فرمود: «از خصومت در دین بپرهیزید که قلب را از یاد خدا باز می‌دارد و نفاق به بار می‌آورد و کینه به جای می‌نهد و دروغ می‌آفریند»^{۱۱۴}.

انسانی که گرفتار دشمنی و خصومت با دیگران می‌شود دو راه در پیش روی دارد. یا عقب نشینی و قبول شکست یا وارد کردن خسارت هر چه بیشتر به طرف

۱۱۲- همان، ص ۴۴.

۱۱۳- همان، ص ۴۴.

۱۱۴- همان، ص ۴۵.

مقابل و این هر دو برای يك مؤمن دشوار است و بهتر آن که از گرفتار شدن در این دام مهلك شیطانی بپرهیزد، زیرا برای شخص مؤمن دشوار است در حالت خصومت و دشمنی محرّمات الهی را مراعات کند و تقوایش را پاس دارد.

امیر المؤمنین علی (ع) می فرماید: «کسی که در خصومت زیاده روی می کند گناه کرده است و کسی که حق آن را ادا نکند ستم پیشه است و با داشتن خصومت تقوای خدا امری نشدنی است»^{۱۱۵}.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «جبرئیل مرا از هیچ چیز همچون دشمنی با افراد بر حذر نداشت»^{۱۱۶}.

حضرت علی (ع) می فرماید: «دشمنی افراد از اخلاق جاهلان است»^{۱۱۷}.

و نیز می فرماید: «اساس جهل دشمنی با مردم است»^{۹۴}.

سوم: اختلافات و کشمکشهای داخلی بخش مهمی از تلاش انسانهای فعال را از میان می برد، آن هم هنگامی که در رویا رویی با خطرهایی که امت را در بر گرفته به ذره ذره این تلاش نیاز مبرم احساس می شود.

هر طرفی مجبور است بخشی از وقت و اندیشه خود را صرف رویا رویی طرفهای دیگر کند و بخش بسیاری از تلاش خود را صرف سازماندهی افراد و پیروان خود و تحریک ایشان نماید و نسبتی از تبلیغات خود را به رد گروههای مخالف در صحنه اسلامی اختصاص دهد. تخریب عملکرد و طرحهای طرف مخالف در هدر دادن نیروهای اسلامی نقش پلیدی را ایفا می کند. هرگاه طرفی به انجام طرحی اجتماعی بپردازد،

۱۱۵- همان، ص ۴۵.

۱۱۶- میزان الحکمة، ج ۶، ص ۹۲.

۱۱۷- همان، ص ۶۵.

۱۱۸- همان.

طرفهای مخالف می کوشند این طرح را با شکست وضعف روبرو سازند و هرگاه یکی از طرفها نشریه ای تبلیغاتی با فرهنگی منتشر سازد، طرفهای مخالف تبلیغات و شایعه هایی را می پراکنند تا بدین ترتیب از همسویی مردم با این نشریه ها جلوگیری به عمل آورند. هرگاه طرفی بکوشد افراد و گروهی را دور خود جمع کند طرفهای دیگر تلاش می کنند از طریق ایجاد تردید آنها را از این طرف دور کنند.

در پاسخ این سؤال که خسارت این گونه اعمال متوجه کیست باید بگوییم که بدون تردید خسارت آن متوجه اسلام و هدف مقدسی خواهد بود که گمان برای آن می کوشند. آیا چنین نیست؟

چهارم:

اختلافات و کشمکشهای میان انسانهای تلاشگر در راه خدا در میزان تأثیر و تأثر متقابل و پاسخگویی جامعه به خط جهاد و جنبش تأثیر می گذار، زیرا اعتماد مردم را نسبت به طرفهای درگیر کاهش می دهد و آنها را نسبت به صحت نیت و سلامت مسیرشان به تردید می اندازد، زیرا مردم از عهده داران رهبری امت و دعوتگران اسلام انتظار دارند که نمونه والای اخلاق اسلامی و ارزشها و تعالیم آن باشند، هنگامی که آنها در عیب جوئی از یکدیگر و کشف نقاط ضعف برهم پیشی می گیرند احترامشان در نظر مردم رو به ضعف می نهد و پاسخگویی آنها به طرحهای ایشان کم می شود و این خود فرصت مناسبی است برای تبلیغات و شایعات دشمن مشترک علیه اسلام و کسانی که در راه اسلام می کوشند.

ترور فکری، هرگز

ملل اروپایی تابع سیطره کلیسای مسیحیت بودند، زیرا کلیسا رهبری دینی این ملتها را بر عهده داشت ولی تحجر کلیسا و پرداختن آن به ترور فکری در سده های میانه از اسبابی بود که باعث شورش مردم علیه آن شد و علیه سیطره معنوی آن به پا

خاستند و عصر رنسانس اروپا بر اساس اندیشه ای مادی ضد دینی ظهور کرد. ذهنیت سیطره طلبان کلیسا در آن روزگار بر اندیشه ها و نظریاتی متوقف ماند که آن را دین می پنداشتند و به زور بر مردم تحمیل می کردند و آزادی اندیشه و مباحث علمی را حتی میان کلیسا ممنوع کرده بودند. لذا هر کاهن یا راهبی که جرأت می کرد در اندیشه های مسلم کلیسا به بحث پردازد یا تحول آن را بطلبد نه تنها به کفر و زندقه متهم و از کلیسا رانده می شد، حتی به مرگ با طناب دار یا سوزاندن محکوم می شد!

تسامح در مسایل اعتقادی ممنوع بود و زبان تکفیر و اعدام زبان بر خورد با مخالفان بود، حتی اگر مخالفت ایشان احتمالی و غیر یقینی بود. پادشاه فرانسه (شارلمانی) قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن هر که مسیحیت را نمی پذیرفت اعدام می شد.

آزادی اندیشه جنایتی محسوب می شد که نهایت کیفر بدان تعلق می گرفت تا آن که دادگاههای تفتیش عقاید به سال ۱۱۸۳م تأسیس شد، محاکمی که رجال دینی برای دفاع از مذهب مسؤولیت آن را بر عهده داشتند و یک تهمت یا سخن برای سوزاندن پس از شکنجه متهم کافی بود.

در اواخر قرن دوازدهم میلادی در فرمانداری بریتانی در فرانسه دو متفکر مصلح ظهور کردند که اولی و دومی «داود دتیانتی» شاگرد و دوست بنیای «اموری بنیای» بود. این دو به جمود، تحجر و دیکتاتوری کلیسا حمله می کردند، لذا کلیسا برای این دو و پیروان آنها به سرعت دادگاهی تشکیل داد و این دو و پیروانشان را به سوزاندن در آتش محکوم کردند و عملاً شماری از پیروان آنها سوزانده شدند. ولی این دو متفکر گریختند و در حال اختفا مردند. بنا به دستور کلیسا قبر آنها شکافته و جنازه شان سوزانده شد.

راهب و فیلسوف ایتالیایی «جوردا نوبرنو» خود یکی از رجال کلیسا بود، ولی به ضرورت علم و تجربه و آزادی اندیشه و اظهار نظر اعتقاد داشت. لذا به کفر

و بدعتگذاری متهم شد و در شهر روم طعمه آتش گشت.

کلیسا به کفر راهب بوهمی «دکتر جان هیس» حکم کرد و در سال ۱۴۱۵ میلادی او را به آتش کشیدند زیرا او به جای زبان لاتین و به زبان بوهمی که مردم می فهمیدند خطابه می گفت و این مخالف تَجَبُّر کلیسا بود.

راهب هلندی (هرمان فان ریزویک) در سال ۱۵۱۲ میلادی در شهر لاهه پایتخت هلند به اتهام کفر و بدعتگذاری سوزانده شد، زیرا او و پیروانش تحت تأثیر مذهب ارسطو و فیلسوف عرب ابن رشد قرار داشتند.^{۹۱۹}

روحانیون کلیسا کتاب مقدس را تحریف کردند و آراء خود را به علاوه برخی نظریه های علمی در جغرافیا و تاریخ و زیست شناسی که در گذشته مطرح بود به مسیحیت وارد کردند و سپس مردم را واداشتند تا در محدوده این آرا و نظریات توقف کنند. آنها با تجربیات علمی و تحوّل اندیشه مخالفت می کردند و در قساوت نسبت به مخالفان زیاده روی می کردند «تعداد کسانی که به وسیله دادگاههای تفتیش عقاید محاکمه شدند به سیصد هزار نفر می رسد که سی و دو هزار نفر آنان زنده در آتش سوزانده شدند!! از جمله ایشان «برونو» زیست شناس معروف است که کلیسا به دلیل اعتقاداتش از او انتقام کشید. اعتقاداتی که مهمترین آن اعتقاد به تعدّد عوالم بود. کلیسا حکم قتل او را صادر کرد و پیشنهاد کرد که حتی قطره ای از خون او به زمین نریزد و این بدان معنا بود که وی را زنده در آتش بسوزانند و همین طور هم شد. زیست شناس معروف «گالیله» نیز به اعدام محکوم شد، زیرا که اعتقاد داشت زمین گرد خورشید می چرخد»^{۹۲۰}.

در حالی که ملل اروپایی در این شرایط اسفبار سرکوب و ترور می زیستند، اسلام تمدن والای خود را بر اساس آزادی، گذشت و دانش بنیان نهاد. اسلام نقش عقل

۱۱۹- جرداق جورج، امین علی والثورة الفرنسية، ص ۴۳-۶۰.

۱۲۰- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين، ص ۱۹۲.

را نادیده نمی گیرد، بلکه آن را منشاء و خاستگاه زندگی می شمارد و به تعبیر حضرت علی (ع) ^{۹۱} «عقل فرستاده حق است» و «عقل افضل موجودات است». پیامبر اکرم (ص) نیز می فرماید: «قوم مرد همان عقل اوست و کسی که عقل ندارد این هم ندارد» ^{۹۲}.

حال که اسلام عقل را در پرداختن به نقش رهبری در زندگی انسان تشویق می کند، س باد موانع آن را هم از میان برداشت.

بزرگترین مانع و گردنه ای که عنلکرد عقل انسان را مختل می سازد و نیروهای ذهنی او را به تعطیل می کشاند، سرکوب فکری و سلب آزادی عقیده است. انسانیت انسان و شایستگیهای او در چنین شرایطی از میان می رود.

بر خلاف تحمیلات فکری و سرکوب سیاسی از سوی کلیسا های اروپا، اسلام وعده آزادی داد و به گذشت فرا خواند و به کرامت انسان و رهبری عقل تأکید ورزید. خداوند متعال در تبیین نقش پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) می فرماید: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ^{۹۳}

آزادی عقیده :

اسلام همان دین حق و اندیشه درستی است که شایسته است آدمی بدان ایمان آورد تا خدایش خشنود گردد و زندگی دو جهانش قرین سعادت شود. خداوند می خواهد انسان به حق روی آورد و ملتزم صواب باشد، با آزادی و اختیار کامل و از راه به کار گیری عقل و تأمل، اجبار بر ایمان آوردن یا تحمیل کردن دین بازور و فشار را نمی پسندد،

۱۲۱- میزان الحکمة، ج ۶، ص ۳۹۷.

۱۲۲- همان.

۱۲۳- اعراف/ ۱۵۷؛ پیامبری که بارگرا نشان را از دوششان بر می دارد و بند و زنجیرهایی را که بر آنان

زیرا این با انسانیت انسان و ویژگیهایی که خداوند به او اختصاص داده منافات دارد. اگر خداوند می خواست انسان را در دنیا به داشتن ایمان مجبور کند ما را به هیئت ملائکه می آفرید و اراده و اختیار را از او می ستاند، ولی حکمت الهی اقتضای آن را دارد که انسان آزاد و مختار باشد، عقلش را به کار نبرد و اراده اش را به کار زند و راهش را برگزیند.

نقش انبیا منحصر در یادآوری و راهنمایی است و نمی توانند از اجبار استفاده کنند و این همان چیزی است که آیات متعدّد در قرآن بر آن تأکید دارند:

«فَلَا كْرَاهًا أَنْتَ مَذْكُورٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ» ۱۲۴.

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَلَا كْرَاهٍ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدُ» ۱۲۵.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا لَأَنْتَ تَكْرَهُهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا

مُؤْمِنِينَ» ۱۲۶.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» ۱۲۷.

روایت شده است که زمینه نزول آیه «لا اکراه فی الدین» نهی و تحذیر یکی از اصحاب رسول الله (ص) که به نام «حصین» از انصار بنی سالم بن عوف بوده است. وی دو فرزند مسیحی داشت و می خواست آن دو را به پذیرش اسلام وادار کند و خداوند این آیه را فرو فرستاد ۱۲۸ تا بدین ترتیب از آزادی عقیده دفاع کند و از سرکوب فکری جلوگیری نماید.

۱۲۴ غاشیه/ ۲۱ و ۲۲؛ پس به آنها یاد آوری کن که تو یاد آورنده هستی نه سیطره جو.

۱۲۵- ق/ ۴۵؛ تو به آنها زور نمی گویی پس هر که را از وعده عذاب من می ترسد به قرآن اندرزده.

۱۲۶- بقره/ ۹۹؛ اگر پروردگار تو بخواهد همه کسانی که در روی زمینند ایمان می آورند، آنها تو مردم را

به اجبار وامی داری که ایمان بیاورند؟

۱۲۷- بقره/ ۲۵۶؛ در دین اجبار نیست همانا که هدایت از گمراهی آشکار می شود.

۱۲۸- تفسیر المیزان.

آزادی اندیشه :

عقیده اسلامی گستره فرازی است که به انسان آزادی اندیشه و تأمل و استنباط می بخشد. هرگاه فردی به اصول این اعتقاد ایمان آورد، مسلمان است و آنچه برای مسلمانان و بر مسلمانان است بر او نیز خواهد بود.

اما در زمینه مسایل علمی و امور زندگی، انسان می تواند در پرتو هدایت این اصول عقیدتی و به گونه ای غیر متعارض با آن بر فکر و عقلش اعتماد کند.

قرآن کریم مسایل حتمی و مسلمات علمی در امور زندگی را بر انسان تحمیل نمی کند، بلکه او را به تأمل و تفکر وامی دارد و شیوه اندیشه صحیح و بینش واقع بنیانه علمی را برای او ترسیم می کند، تا اندیشه آدمی تحت تأثیر فشارها و شهوات قرار نگیرد. برخی از معاصرین نزول قرآن انتظار داشتند به سؤالات علمی و زیستی آنان پاسخ داده شود، ولی خداوند متعال از آنها می خواست عقل و فکرشان را به کار اندازند و به پاسخهای آماده ای که از آسمان نازل شود تکیه نکنند. لذا می بینیم وحی به بسیاری از پرسشها پاسخ نمی دهد، مانند پرسش آنها از روح که خداوند می فرماید: «وَسْأَلُوكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً»^{۱۲۹}، و نیز نظیر خودداری وحی از دادن پاسخ قطعی پیرامون تعداد اهل کهف که مسأله ای است تاریخی و باستان شناسانه: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَاتْمَنَّهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمُ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمُ أَحَدًا».^{۱۳۰}

۱۲۹- اسراء / ۸۵: تو را از روح می پرسند، بگو روح جزئی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده اند.

۱۳۰- کهف / ۲۲: خواهند گفت سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و می گویند پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود - تیر به تار یکی می افکنند - و می گویند هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود. بگو پروردگار من به عدد آنها داننا تر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی دانند و تو در باره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کسی نظر مخواه.

جالب توجه این که فهم و تفسیر آیات قرآنی وظیفه عقل و فکر انسانی است، زیرا اسلام در کنار قرآن تفسیر مشخصی را تعیین نکرده است تا همه مسلمانان ملزم به پذیرش آن باشند، بلکه از مردم خواسته است در فهم قرآن عقلشان را به کار اندازند و در آیات آن تدبّر ورزند. خداوند می فرماید:

«أَفَلَا يَعْتَبِرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْئَالِهِا» ۱۳۱.

«کتاب آنز لناه الیه مبارکه لیدبروا آیاته و کیتدکر اولوالالباب» ۱۳۲.

«أَفَلَا يَعْتَبِرُونَ الْقُرْآنَ وَكُورِکَانَ مِنْ عِنْدِ قَهْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا» ۱۳۳.

علی بن موسی الرضا (ع) اشاره می کند که هر نسل و جامعه ای می تواند فهمی نو از قرآن داشته باشد. فردی از حضرت می پرسد، چرا قرآن کریم با بحث و فحص جز بر طراوتش افزوده نمی شود؟ حضرت می فرماید: «زیرا خداوند سبحان آن را به یک زمان یا مردم خاص اختصاص نداده است. قرآن در هر زمانی نو است و در میان هر قومی با طراوت، تا روز رستخیز» ۱۳۴.

اما اگر فهم آیه ای از آیات قرآن بر انسان مشکل آمد یا معانی آیات برای او تشابه یافت، باید به راسخان در علم مراجعه کند و از اهل ذکر پرسش نماید: «فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» ۱۳۵.

نتیجه این آزادی اندیشه که اسلام را در جامعه خود بنیان نهاد، تعدد مکاتب عقیدتی و مذاهب فقهی و نبوغ علمای طبیعی و مخترعان و مکتشفان است. در اسلام به

۱۳۱- محمد / ۲۴: آیا در قرآن نمی اندیشند یا بر دلهاشان قفلهاست؟

۱۳۲- ص / ۲۹: کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش ببندیشند و خرده‌مندان از آن

پند گیرند.

۱۳۳- نساء / ۸۲: آیا در قرآن نمی اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگران جز خدا می بود در آن اختلافی بسیار می

یافتند.

۱۳۴- میزان الحکمة، ج ۸، ص ۷۰.

۱۳۵- انبیا / ۷: و اگر خود نمی دانید از اهل کتاب (دانشمندان) بپرسید.

کار بستن فکر امری مطلوب است و حتی اگر به صواب نرسد به ثواب خواهد رسید و چنان که از حدیث شریف بر می آید يك مجتهد اگر به نتیجه حق رسید دو ثواب واگر خطا کرد به يك ثواب دست می یابد.

سعه صدر و احترام به اندیشه:

برای آن که آزادی اندیشه در پیشرفت جامعه، ثمرات مثبت خود را داشته باشد، باید به بیان پاره از عوارض و بیماریهایی که گاهی با آن همراه است نیز پرداخت. از بارزترین این عوامل، تفرقه و کشمکشی است که گاهی از همین آزادی بر می خیزد.

در این جا وجود اصلی اخلاقی و آموزشی که در برابر اختلاف رأی و تعدد دیدگاهها، اندیشه ها را باز می کند و قدرت تحمل را بالا می برد ضروری است و این همان چیزی است که اسلام بر اساس سعه صدر و احترام به اندیشه بر آن تأکید می ورزد. در اسلام دادگاه تفتیش عقاید وجود ندارد و هیچ کس حق ندارد در اندیشه، نیت و احساسات مردم نقش واسطه یا سانسور را ایفا کند. انتساب به اسلام و عضویت در جامعه اسلامی به گواهی یا پذیرش کسی نیاز مند نیست، به همین جهت هیچ کس حق ندارد فردی را مادام که اسلام پذیرفته از محدوده مسلمین براند، تا بار دیگر تراژدیهای تکفیر و متهم کردن به کفر و الحاد که در گذشته از سوی کلیسا انجام می شد تکرار نشود.

تکفیر و متهم کردن به کفر و زندقه مظهر ترور فکری است، چنان که برخی ادعا دارند که اسلام تنها در بینش و فهم آنان منحصر است و این که اگر کسی با فهم و رأی و روش آنان مخالفت کند کافر شده و دیگر جایی در فضا و جامعه اسلامی برای او وجود ندارد. پیامبر اکرم (ص) مسلمانان را از تکفیر یکدیگر بر حذر می داشت. در حدیث صحیحی آمده است که: «کسی که برادر خود را کافر خطاب کند، یکی از آن دو کافر

می شود، ۱۳۶.

از حضرت علی (ع) روایت است که فرمود: هرگاه مؤمنی به برادر خود اُف بگوید روابط آن دو قطع می شود و هرگاه به او نسبت کفر دهد یکی از آن دو کافر می گردد. و هرگاه او را متهم کند، اسلام در قلب او ذوب می شود چنان که نمک در آب. (بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۲).

از امام باقر (ع) نقل است فرمود: هیچ گاه کسی به کفر کسی گواهی نمی دهد مگر آن که یکی از آنان به کفر گرفتار می شود، زیرا اگر به کفر کافر گواهی داده راست گفته است، ولی اگر به کفر مؤمنی گواهی داده باشد این کفر به خود او باز می گردد، پس بپرهیزید از این که به مؤمنان طعنی وارد کنید. (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۶۳).

امام صادق (ع) می فرماید: ملعون است ملعون، کسی که مؤمنی را به کفر نسبت دهد. کسی که مؤمنی را به کفر نسبت می دهد، گویی که او را کشته است. (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۴). و نیز از حضرتش روایت است که فرمود: کسی که برادر خود را در دینش متهم کند، دیگر حرمتی میان آن دو باقی نمی ماند. (المیزان، ج ۱، ص ۴۳۸).

اصل داشتن سعه صدر تنها يك اندیشه نظری یا اخلاقی آرمانی نیست، بلکه يك سیاست و نظام اجتماعی است که پیامبر خدا آن را در زندگی خود به اجرا در آورد و این، در رفتار حضرت نسبت به منافقان کاملاً به چشم می خورد، زیرا حضرت آنها را کافر نخواند و از جامعه مسلمانان نراند و به جنگ با ایشان برنخاست. پس از پیامبر اکرم، تاریخ برای ما صفحاتی شگفت آور از گذشتی که در زندگی مسلمانان حاکم بوده است، را نقل می کند. از شگفت انگیزترین این صفحات موضعگیری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در برابر مخالفان خود است. حضرت علی (ع) علم

و فضل خویش را انگار نمی کرد، ولی اگر کسی یافت می شد که فهم حضرت نسبت به اسلام را مورد تردید قرار می داد، حضرت بدون تردید به خود و درک خود اطمینان داشت، زیرا نزدیکترین فرد به پیامبر (ص) بود، ولی باین حال کسانی را که در فهم و موضعگیری با حضرتش اختلاف داشتند به خروج از اسلام محکوم نمی کرد و آنها را به عنوان اعضای جامعه اسلامی از حقوقشان محروم نمی ساخت.

علی رغم آن که مخالفان علی (ع) جرأت کردند او را کافر بخوانند و به شرک نسبت دهند، ولی حضرت از این که آنها را به همین تهمت منتسب کند خورداری می کرد و با آنها رفتاری همچون سایر مسلمانان داشت.

در مصنف ابن ابی شیبیه به سند آن از کثیر بن عمر آمده که گفته است: «یکروز جمعه که حضرت علی (ع) بر منبر رفته بود، مردی آمد و گفت: حکمی جز حکم خدا نیست. سپس فرد دیگری برخاست و گفت: حکمی جز حکم خدانیست. و سپس افرادی از جاهای مختلف مسجد برخاستند و همین سخن را گفتند. حضرت بادست به آنها اشاره کرد که بنشینند و فرمود: آری، حکمی جز حکم خدانیست، سخن حقی که به قصد باطلی به کار می رود. حکم خدا در انتظار شماست. آگاه باشید که سه چیز است که ما دامی که با ما باشید شما را از آن باز نخواهم داشت: شما را از مساجدی که نام خدا در آن برده شود بازخواهیم داشت و مادامی که با ما باشید شما را از غنایم محروم نخواهیم ساخت و تازمانی که با ما به جنگ نپرداخته اید با شما به جنگ نخواهیم پرداخت. سپس خطبه اش را از سر گرفت.»^{۱۳۷}

در وسائل از قرب الاسناد از مسعدة بن زیاد از جعفر از پدرش (ع) نقل شده است که حضرت علی (ع) هیچ يك از مخالفان خود را به شرک یا نفاق نسبت نمی داد و می فرمود: «برادرانمان هستند که علیه ما شوریده اند».

ابن ابی شیبیه در مصنف خود روایتی نزدیک به این آورده و با سند خود از ابو

۱۳۷- درسهایی از ولایت فقیه، ج ۲، ص ۸۰۶ و الصوره الاسلامیه، ص ۱۴۸.

البحتری روایت می کند که: از علی (ع) در باره اهل جمل پرسیدند. راوی می گوید: از حضرت پرسیدند که آیا آنها مشرکند؟ حضرت فرمود: از شرک گریخته اند. گفته شد: آیا منافقند؟ حضرت فرمود: منافقان ذکر خدا اندک می گویند. گفته شد: پس ایشان کیانند؟ حضرت فرمود: برادرانمان هستند که علیه ما شوریده اند.

روایت شده است که امام مذهب حنفی ابو حنیفه روزی در مسجد نشسته بود و شماری از خوارج با شمشیر آخته بر او وارد شدند و به او گفتند: ای ابو حنیفه! دو مسأله از تو می پرسیم، اگر پاسخ دادی نجات یافته ای و در غیر این صورت تو را خواهم کشت. ابو حنیفه گفت: نخست شمشیرهایتان را در غلاف گذارید که دیدن آن بر من تأثیر می نهد. آنها گفتند: چگونه شمشیر خود از غلاف کنیم در حالی که فرو کردن این شمشیرها را در گردن تو پاداشی بزرگ به شمار می آوریم. ابو حنیفه گفت: پس بپرسید. گفتند: دو جنازه بر در داریم، یکی مردی است که شراب نوشیده و در حالت مستی مرده است و دیگری زنی که به زنا بار گرفته و هنگام تولد نوزاد، پیش از توبه زندگی را بدرود گفته است، حال این دو مؤمنند یا کافر؟ ابو حنیفه پرسید: از کدام فرقه بوده اند؟ از یهود؟ گفتند: نه ابو حنیفه پرسید: مسیحی بوده اند؟ گفتند: نه گفت: پس از کدام فرقه بوده اند؟ گفتند: مسلمان بوده اند. ابو حنیفه گفت: خود پاسخ دادید. گفتند: آیا جایگاه این دو در بهشت است یا در دوزخ؟ ابو حنیفه گفت: در باره آن دو همان سخنی را می گویم که ابراهیم خلیل در باره بدتر از آن دو گفته است، (هر که از من تبعیت کند از من است و هر که از من سر پیچده پس تو غفور و رحیمی) و سخنی را می گویم که عیسی گفت: «ان تعدبهم فإثمهم عبادك وإن تغفر لهم فإثمك العزيز الحكيم»^{۱۳۸}. خوارج سر به زیر افکندند و باز گشتند^{۱۳۹}.

۱۳۸- مانده/۱۱۸: اگر نان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر آنان را بهامری تو بهروزمند و حکمی.

۱۳۹- القرآن والسُّلطان، فهمی هودی، ص ۲۰۲.

تعصّب و احتکار حق:

این که هر يك اندیشه ای داشته باشیم حقیّ طبیعی است، ولی اسلام به ما سفارش می کند در آراء خود صواب را بجوییم و در جستجوی حق باشیم و در برابر آراء دیگران گوش و عقل خود را نبندیم، چه بسا که نظر دیگران نزدیکتر از نظر ما به حق باشد. هرگاه خطای ما آشکار شد نباید بر نظر خطای خود پا بفرشیم. خداوند می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^{۱۴۰}.

در برابر گذشت و احترام به آراء دیگران، بیماری تعصّب و احتکار حق نیز به چشم می خورد، که آدمی تنها به اندیشه خود توسّل می جوید و از گفتگو و بحث پیرامون نظر دیگران خود داری می ورزد و معتقد است نظر او حقّ مطلق و جز آن کفر و گمراهی محض است.

این بیماری منفور موجب تحجر اندشه می شود و به تروریسم فکری می انجامد و در جامعه ستیز و کشمکش به بار می آورد.

علم واقعی نسبت به حقّ و صواب هر مسأله ای، نزد خداوند سبحان است و هر اندیشه بشری محتمل صواب است، چنان که محتمل خطاست. گاهی صواب و خطا در مسأله ای مطلق و تام نیست و در صد صحّت یا خطای آن به نسبت ۱٪ یا ۱۰٪ یا ۵۰٪ و یا ۹۰٪ در نوسان است. از همین رو اسلام پیروان خود با گذشت و احترام به آراء دیگران و حق طلبی و گوش فرا دادن به سخنان گوناگون برای پیروزی از بهترین آن می پرورد و از تعصّب منفور و ادعای حقّ مطلق بر حذر می دارد.

از امام جعفر صادق (ع) پرسیدند: چه چیزی بنده را زودتر به کفر می کشاند؟ حضرت سنگریزه ای از زمین برداشت و فرمود: این که چیزی را بدعت گذارد و بدان

۱۴۰- زمر / ۸۱: پس بندگان مرا بشارت ده، آن کسانی که به سخن گوش می سپارند و از بهترین آن پیروی

می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند.

بپردازد و از مخالفانش برائت جوید. حضرت در نصّ دیگری می فرماید: این که، این سنگریزه را هسته بدانند و از مخالفانش دوری گزینند^{۱۴۱}.

حضرت علی (ع) می فرماید: «چیزی که انسان را زودتر به کفر مبتلا می کند آن است که رأیی را آیین خود سازد و چنین بپندارد که خداوند بدان امر کرده، در حالی که خدا از آن باز داشته است و سپس آن را علم کند و بر اساس آن دوست بدارد و برائت جوید و گمان کند که خداوندی را می پرستد که او را بدان دستور داده است»^{۱۴۲}.

از ابو العباس نقل است که گفت: از ابا عبد الله در باره چیزی پرسیدم که آدمی را زودتر به شرك می کشاند. حضرت فرمود: «کسی که رأیی را بدعت گذارد و بر اساس آن دوست بدارد یا بغض بوزد»^{۱۴۳}. از حضرت در نصّ دیگری آمده است که: «این که چیزی را بدعت گذارد و آن را عهده دار شود و از مخالفان آن دوری گزیند»^{۱۴۴}.

تراژدیهای ترور فکری:

در دوران نخستین اسلام، گذشت و احترام به آرای دیگران، اخلاق اجتماعی حاکمی بود که آزادی اندیشه را سازمان می داد، ولی پس از ظهور انحراف سیاسی در زندگی مسلمانان و ضعف التزام به اصول، اخلاق و تعالیم اسلام بویژه در میان برخی گروهها و جناحهای مؤثر، این اندیشه رو به ضعف نهاد و مسلمانان در مقاطع مختلفی به تراژدیهای فکری گرفتار شدند. هیأت‌های حاکمه برای تحمیل يك عقیده به زور متوسل می شدند و برخی از رجال دینی که با حکومتها در ارتباط بودند آنها را در این کار تشویق می کردند. شاید خوارچ نخستین کسانی باشند که به این گونه ترور فکری در تاریخ مسلمانان پرداختند، زیرا آنها کسانی را که نظر یا موضع سیاسی

۱۴۱- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۲.

۱۴۲- میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۰۳.

۱۴۳- میزان الحکمة، ج ۵، ص ۶۱.

۱۴۴- بحار الأنوار.

دیگری داشتند تکفیر می کردند؛ حتی اگر علی بن ابی طالب (ع) که نخستین مسلمان و اوکین مؤمن و نزدیکتر کس به رسول خدا (ص) بود. به سبب همین تکفیرها و اتهامات بود که فاجعه ها و تراژدیهای بسیاری پیش آمد و به علت همین اختلافات فکری و فقهی خونها ریخته شد و حرمتها هتک گردید.

وحدت و ترور فکری:

هم اکنون ما در قرن پانزدهم هجری زندگی می کنیم و شاهد پیشرفت علم و تکنولوژی و رشدی هستیم که جوامع پیشرفته صنعتی بدان رسیده اند. اینک که سطح بنیاد و درک امت به پا خاسته ما بالا رفته است، آیا می توان تکرار تراژدیهای گذشته و بازگشت فضای محجر و تعصب و ترور فکری را پذیرفت؟

تأسف بارتر آن که هنوز کسانی هستند که با این ذهنیت محدود زندگی می کنند و می خواهند نفوذ و آرای خود را بر دیگران تحمیل کنند و اگر کسی با آنها مخالفت کند در باره او فتوای تکفیر و خروج از دین صادر می کنند یا او را به بدعتگذاری و گمراهی متهم می سازند.

دکتر شیخ یوسف قرضاوی می گوید:

« در عصر خود مردمانی را می شناسیم که خود و دیگران را به زحمت می اندازند، به گمان این که می توانند آنها را در قالبی که خود برای ایشان می سازند بریزند و مردم را بر يك رأی گرد آوردن و آنها را بر اساس درک خود از متون شرعی پیرو خویش سازند و بدین ترتیب نحله های مختلف از میان برود و اختلافات حل شود و همگان بر يك سخن اتفاق کنند .

این عده فراموش کرده اند که فهم آنها از نصوص رأی است که احتمال خطا نیز دارد، چنان که احتمال صواب دارد، زیرا هیچ عالمی هر چند تمامی شرایط اجتهاد در او جمع باشد باز هم عصمت برای او تضمین نمی شود و آنچه برای او تضمین شده

تنها اجر اجتهاد اوست، خواه اصابت کند خواه خطا.

نباید گمان کرد که من دعوت آنها را به پیروی از نصوص با اجتهادشان در فهم این نصوص را نمی پذیریم، زیرا این حق هر مسلمانی است که شرایط و ابزار اجتهاد را کسب کرده است و هیچ کس حق ندارد دری را که پیامبر اکرم (ص) به روی امت گشوده ببندد، بلکه من مخالف دست اندازی آنها به شیوه علمای امت و کوچک شمردن فقه سنتی از سوی آنها و این ادعای آنهاست که تنها ایشان بر حق و دیگران بر خطا و گمراهی هستند. من با این توهم آنها که می توانند اختلافات را از میان ببرند و همه مردم را بر محور سخن خود گرد آورند، مخالفم.

یکی از دانشجویان مخلص این مکتب یعنی مکتب «یک رأی» به من گفت: چرا نباید همگان بر نظری اتفاق یابند که با نص همراه است؟ به او گفتم: این نص باید صحیح و نزد همگان باشد و در معنای مورد نظر دلالت صریح داشته باشد و از معارضه نص همانند یا نص شرعی قویتر خواه جزئی یا کلی سالم باشد. یک نص نزدیک امام از اهل سنت صحیح است، در حالی که نزد دیگری ضعیف به شمار می آید. گاهی نیز نزد او صحیح است ولی در دلالت مراد سالم نیست. گاهی نزد این یک عام است و نزد آن یک خاص. زمانی نزد امامی مطلق است و نزد امام دیگر مقید، گاهی امامی آن را دلیل وجوب و حرمت می داند، در حالی که امام دیگر بر استحباب و کراهت خعمل می کند. یکی آن را محکم می داند و دیگری منسوخ و خلاصه اعتباراتی از این قبیل^{۱۴۰}. وجود گروههایی با این تمایلات متعصبانه که آزادی اندیشه و اخلاق همراه با گذشت را نمی پذیرند، جنبش علمی و فکری را به ناتوانی و محجر تهدید می کنند و ستیز و دشمنی می آفرینند و از یکپارچگی و همیاری جلو گیری می کنند، بویژه هنگامی که منافع سیاسی برخی حکومتهای صاحب نفوذ و ثروت را به چنین تمایلاتی و ادار و این همان پدیده ای است که امت اسلامی در این روزگار از آن رنج می برد.

۱۴۰- الصحوة الاسلامیة بین الجمود والتطرف، ص ۱۶۳.

هنگامی که در دهه شصت، «دار التقرب بين المذاهب الاسلامية» که طرحی اتحاد گرا و فرهنگی بود و شماری از برگزیدگان علمای مسلمان شیعه و سنی بدان پرداختند بنیان گذاری شد، این متعصبان غوغایی به پا کردند و به نشر کتب و مجلاتی اقدام کردند که در آن حکم تکفیر و خروج از مذهب این عده را صادر کرده بودند، تا آن جا که نویسنده یکی از همین کتابها در مقدمه کتاب خود اندیشه نزدیکی میان مذاهب اسلامی را مورد حمله قرار داده و چنین نوشته بود: نمی توان نور و ظلمت را با یکدیگر جمع کرد و حق و باطل را به یکدیگر نزدیک ساخت.

پس از گسترش بیداری اسلامی و شکوفایی حرکتها و جنبشهای ملی در میان امت، این گروه متعصب در محدوده يك برنامه سیاسی و به قصد رویا رویی با این بیداری برکت خیز به تجدید قوا پرداختند و به انتشار گونه های مختلفی از کتابها و مجلات پرداختند و فعالیت متمرکزی را علیه مکاتب و نحله های فکری مخالف خود آغاز کردند، تا از این طریق جنجال وجدایی ایجاد کنند و تلاشهای صادقانه وحدت گرا را به ضعف و سستی بکشانند.

ستیز با هر مکتب و اندیشه ای از طریق سرکوب و ترور، غالباً به از میان رفتن آن مکتب یا اندیشه نمی انجامد، بلکه اراده مبارزه را در میان پیروان آن تقویت می کند و آنها را در اندیشه خود و مصمم تر می سازد و حتی گاهی آنها را به ضد حمله و پاسخ انتقامی وا می دارد. بدین ترتیب امت از هم می پراکند و به جای پرداختن به جنگ سرنوشت ساز و مسایل خود تواناییهایش را به هدر می دهد.

از دیده و روان امت انتظار می رود در برابر سرکوب فکری مقاومت کنند و آزادی اندیشه را تشویق و اخلاق اسلامی را که به گذشت و احترام به آراء دیگران فرا می خواند ترویج دهند.

از ابتکار عملهای مثبت در این زمینه کتابی است تحت عنوان «السلفیه مرحله زمنیه مبارکه لا مذهب اسلامي» که دکتر شیخ محمد سعید رمضان بوطی از بارزترین دانشمندان مسلمان سوری آن را انتشار داده است. اگر چه در این کتاب نکاتی مورد

گفتگو و اختلاف نظر است ولی موضوع اصلی کتاب دفاع از آزادی اندیشه و محکوم کردن سرکوب فکری است. نویسندگان به خطرات تحجر فکری و سلب حق اظهار نظر از دیگران و نیز نتایج قیامی اشاره می کنند که سلفی گری با مطرح کردن اختلافات و پراکندن صف واحد اسلامی آن را شعار خود می داند.

وی در صفحه ۲۴۴ کتاب خود می گوید:

«ضربات گوناگون و بسیاری که به سبب این فتنه، ایجاد شده و در وجود مسلمانان رخنه کرده است به وحدت مسلمانان آسیب می رساند و به جدّ می کوشد الفت آنها را از میان ببرد و تعاونشان را به دشمنی و مخالفت تبدیل کند. همه مردم می دانند که در جهان اسلام شهر و روستایی نیست که قدری از این بلا بدان نرسیده باشد و در نتیجه آن به دشمنی و جدایی و چنددستگی گرفتار نیامده باشد. خبری از این بیداری اسلامی که هم اکنون اروپا و آمریکا و آسیا را در بر گرفته، خبرهایی که دل را شاد می کند و موجب امید واری و خوش بینی است، نمی شنوم مگر آن که در مقابل، اخبار این فتنه شنیدیم را نیز که به جوامع راه یافته می شنوم که دل را پر از غم می کند و شخص مسلمان را به تاریکی ناامیدی خفقان آور و نگرانی دردناک می افکند.

در همین سال گذشته (سال ۱۴۰۶ هـ) من نیز از جمله کسانی بودم که توسط رابطه العالم الاسلامی برای شرکت در برنامه ای فرهنگی دعوت شده بودم این مناسبت به من این فرصت را داد که با بسیاری از مهمانان رابطه العالم الاسلامی که از اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا آمده بودند آشنا شوم. بیشتر آنها نسبت به مراکز اسلامی کشورهای که از آن آمده بودند آگاهی داشتند با آن که در آنها به کار مشغول بودند. نکته عجیبی که هر مسلمان مخلص را به درد می آورد آن بود که هرگاه در باره مسیر دعوت اسلامی در آن سرزمینها از ایشان سؤال می کردم، همه آنها جداگانه و با تلخکامی و حزن تنها يك پاسخ می دادند که خلاصه آن چنین بود: تنها مسأله ما اختلافات و دشمنیهای خرد کننده ای است که سلفیه در میان ما افکنده و به آن دامن می زنند.

این دشمنیها چند سالی است که در مسجد واشنگتن شدت یافته است، تا آن جا که نیروهای آمریکایی مجبور به مداخله شدند و این مسجد را برای چند ماه بستند. همین اختلافات سال پیش در یکی از مساجد پاریس دامن زده شد تا جایی که پلیس فرانسه مجبور شد مسجد را در اختیار گیرد و کمدی تراژدی آن که فردی به جای پرداختن به این اختلافات، غیرت احمقانه دینی بر او غلبه می یابد و هنگام دیدن ورود يك پلیس با کفش به مسجد فریاد بر می آورد که کفشهایت را در بیآور، ولی پلیس پس از آن که سیلی به صورت او می نوازد به وی می گوید: آیا افرادی جز شما ای احمقها ما را به گرفتن مسجد واداشته اند؟ در یکی از سرزمینهای دور هنگامی که گروهی از مسلمانان صادق در صدد دفاع از اسلام و سرزمین غصب شده خود بر می آیند، گروهایی از سلفیه آنها را مورد هدف تیر شرب و بدعتگذاری قرار می دهند، آن هم تنها به این اعتبار که آرامگاه را مورد زیارت قرار می دهند و اهل توسلند. پس از آن فتاوی صادر شد که هر نوع کمک گیری مادی و معنوی آنها را تحریم می کرد. یکی از علمای این امت مصیبت زده و مجاهد، صاحبان این فتاوا و اتهامات را چنین مورد خطاب قرار می دهد که: شگفتا که برادرانمان ما را در حالی به شرب متهم می کنند که هر روز پنج بار در برابر خدا «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بر لب می رانیم، ولی این سخن بدون آن که کسی در آن درنگ کند یا پاسخی بدان دهد دود می شود و از میان می رود»^{۱۶}. پایان سخن این که سرکوب فکری علاوه بر زبان داخلی و یاری رساندن به دشمن خارجی، موجب بدنامی اسلام در میان سایر ملت‌هایی است که آزادی فکری و علمی را در وسیعترین محدوده آن به کار می بندند. برداشت آنها از دینی که پیروان آن یکدیگر را کافر و فاسق می خوانند و در میانشان زبان سرکوب و قلع و قمع تحت پوششی دینی رواج دارد، چه خواهد بود.

فصل سوّم

تعدد فرقہ ہا

ادیان و تعدد فرقه ها

يك پژوهشگر با نگاهی گذار به تاریخ ادیان و آیینها در می یابد که پدیده تعدد مذاهب و فرقه ها در همه ادیان ویژگی و حالت ثابتی دارد. در آغاز ظهور هر دین و در طول زندگی بنیانگذار آن مکتب و جریان یکی است، اما مدتی پس از ارتحال بنیانگذار آن معمولاً در میان پیروان این دین اختلاف و انشعاب حاصل می شود يك دین به مذاهب و فرقه های گونه گونی منشعب می شود و در مرحله بعد در داخل هر يك از این مذاهب نیز که از دین اصلی منشعب شده انشعاب دیگری حاصل می شود.

فرقه های یهود:

برای مثال در دین یهود فرقه های مختلفی وجود دارد که هر يك فهم، آیین و تعالیم خود را دارند. از جمله فرقه «فرسیها» یعنی گوشه گیران و انشعاب یافتگان، که خود خویش را «احبار» یا «برادران دینی و خدایی» و یا «ربانیون» می خوانند. فرسیها تورات پنج گانه را آفریده از ازل می دانند که بر الواح مقدسه نگارش یافته بوده و سپس خداوند آن را بر موسی وحی کرده است. به نظر این عده تنها نباید تورات را کتاب مقدسی دانست که بر آن تکیه می شود، بلکه در کنار آن روایتهای شفاهی و مجموعه ای از احکام و وصایا و شروح و تفاسیری هست که تورات شفاهی به شمار می آید و خاخامها نسل به نسل آنها را به سینه سپرده و به یکدیگر انتقال داده اند و این همان مجموعه ای است که «تلمود» نامیده می شود. فرقه دیگر یهودیت «صدوقیان» هستند که به کاهن اعظم دوران سلیمان، «صادوق» یا به کاهن دیگری به همین نام که در قرن سوم پیش از میلاد می زیسته منتسبند. نقل می شود که پیروان این فرقه روز رستاخیز، زندگی واپسین، بهشت

ودوزخ و تعالیم شفاهی (تلمود) را انکار می کنند.

فرقه دیگر «قرادنها» هستند که تنها تورات را کتاب مقدس می دانند و تلمود را انکار می کنند و به اجتهادی معتقدند که به آنها اجازه می دهد برخی از تعالیم و آراء گذشتگان را در کنند یا تغییر دهند.

از دیگر فرقه های یهودی «کتبه»، «متعصبان» است که نظیر فرقه های بسیار دیگر یهودیت در این دین^۱.

فرقه های مسیحیت:

مسیحیت نیز از ادیان دیگری است که فرقه های گوناگون قدیم و جدید در آن یافت می شود. خاستگاه این چندگانگی تعیین طبیعت حضرت عیسی مسیح (ع) است، زیرا «نسطوریان» که به «نسطوریوس» اسقف قسطنطنیه منسوبند معتقدند که مریم خدایی نزاده است، بلکه عیسی انسانی معمولی زاده شد که بعداً شکل خدایی نیز به خود گرفت و بدین ترتیب دو طبیعت انسانی و خدایی در او اتحاد یافت، در حالی که مذهب یعقوبی - منسوب به دعوتگران یعقوب برادعی که کلیسا های شرق را تحت سیطره خود گرفت - معتقد است که طبیعت عیسی مسیح از آغاز تولد یکی بوده است. عیسی در نظر آنها اقنومی الهی است که بدون هیچ گونه آمیزش و آمیختگی با تغییر شکلی با طبیعت انسانی اتحاد تام یافته است.

بر اساس این دو نظر و با تحولاتی که در آن پیش آمد، فرقه های دیگری همچون «ملکیون» و «مارونی» ظهور یافت^۲.

اختلاف میان فرقه های مسیحی تنها در تعریف طبیعت عیسی مسیح خلاصه نمی شود، بلکه این اختلاف در زمینه های مختلف عقیدتی، عبادی و رفتاری تحول و تجلی یافت. هم اکنون بارزترین فرقه های مسیحیت بدین قرار است:

۱- اليهودیه، ص ۲۲۴ - ۲۱۸.

۲- المسیحیه، ص ۱۹۵-۱۹۲.

کاتولیک: کلیسای این گروه کلیسای کاتولیک یا غربی یا لاتینی یا پطرسی یا رسولی نامیده می شود که به نخستین بنیانگذار آن «پطرس» بزرگ و رئیس حواریون منسوب است و اهالی روم جانشینان اویند.

ارتدکس: کلیسای ایشان کلیسای روم ارتدکس یا شرقی یا یونانی نامیده می شود و بیشتر پیروان آن از روم شرقی و روسیه و بالکان و یونان هستند و پایگاه اصلی آن قسطنطنیه بوده است که در روزگار «میخائیل کارولاریوس» اسقف قسطنطنیه به سال ۱۰۵۴ از کلیسای کاتولیک منشعب شده است و هم اکنون از چند کلیسای مستقل تشکیل یافته است.

پروتستان: کلیسای آنها کلیسای انجیل خوانده می شود. آنها تنها خود را پیرو انجیل می دانند و معتقدند تنها کسانی هستند که می توانند حقیقت فهم انجیل را در اختیار دیگران بگذارند و چنین امری هم تنها در انحصار رجال کلیسا نیست. پروتستان در آلمان و انگلستان و دانمارک و هلند و سوئیس و نروژ و آمریکای شمالی رواج دارد.^۳ از آن جا که مذهب پروتستان آزادی اندیشه و اجتهاد را به رسمیت می شناسد، لذا شاخه ها و فرقه های گونا گونی یافته است و برخی از این فرقه ها چنان تفاوتی با یکدیگر دارند که به نظر نمی رسد از یک مذهب باشند. انشعاب فرقه های پروتستان تا هم اکنون نیز ادامه یافته است، به گونه ای که تعداد آن به دوست فرقه می رسد و همچنان فرقه های جدیدی در حال ظهورند.

در اوایل سال ۱۹۶۰ شمار کاتولیکهای جهان به ۳۵۳ میلیون و ارتدکسها به ۱۳۷ میلیون و پروتستانها به ۱۷۰ میلیون نفر می رسید.^۴

۳- المسيحية، ص ۲۴۲-۲۳۸.

۴- قصة الديانات، ص ۴۳۳-۴۳۱.

شاخه های بودیسم:

اگر چه بودیسم که به «بودا» منسوب است که در قرن پنجم پیش از میلاد در هند ظهور یافت، به یک فلسفه اخلاقی شبیه تر است تا دینی عقیدتی و متکامل، ولی این طرز تفکر نیز شاخه ها و فرقه های گونا گونی یافته است.

دانشمندان، بودیسم را بر اساس ویژگی عمومی آن به بودیسم باستانی و بودیسم جدید تقسیم می کنند. بودیسم باستانی صبغه ای اخلاقی دارد و ویژگی آن سادگی منطق و بر انگیزختن عاطفه و تشویق به تسلیم در برابر قوانین هستی است، در حالی که بودیسم جدید عبارت است از آموزشهای بودا که با آراء دقیق هستی شناسانه و اندیشه های مجرّد از حیات و نجات در آمیخته است و بر نظریات فلسفی و قیاسات عقلی استوار است که مطابق ذوق متأخران می باشد.

بارزترین فرقه های فلسفی بودیسم بدین قرارند:

فرقه ای که به وحدانیت خدا معتقد است. به نظر این فرقه خداوند نخست تعداد محدودی از ارواح را آفریده است و سپس به قرار دادن قوانین وقوا برای آفرینش، آبادی بسنده کرده است، همچون بذر که سیر طبیعی خود را می پیماید و این ارواح همان عواملی هستند که خیر و شر را می آفرینند.

فرقه ای معتقد است که خداوند در ارواحی که برای جهان فرستاده، نیروهایی قرار داده است که می توانند به وسیله آن خیر را از شر باز شناسند و به خاطر بسندگی به همین ارواح است که خداوند پیامبری بر نمی انگیزد.

فرقه دیگر معتقد است که خداوند در هر زمان کمالات انسانی را در انسانی قرار می دهد که خود را وقف عبادت خدا کند و از ارضاء شهوات حیوانی دوری گزیند. این انسان برگزیده که در جای خدا نشسته به دنبال اعمالی که مردم انجام می دهند نسبت به آنها خشنودی اظهار می کند و یا خشم می گیرد. فرقه دیگری در ترسیم همین مفهوم زیاده روی می کند و می گوید: خداوند در هر چهره ای از چهره های افراد انسانی

حلولی پاک و کامل نه حلولی مستقر (همچون لاما در تبت) می یابد. همه فرقه ها پیرامون تناسخ و ارتباط آن با کار ما سخن می گویند ولی برخی از فرقه ها تناسخ نوع انسان را محدود به انسان و تناسخ حیوانات را محدود به حیوانات می دانند و هیچ روحی از انسان به حیوان یا بر عکس منتقل نمی شود و فرقه ای دیگر اضافه می کند که روح جهان به صانع منتقل نمی شود.^۵

ادیان و فرقه های دیگر:

اگر سایر ادیان و فرقه ها را استقراء کنیم می بینیم که همگی در تعدد اشتراك دارند. دین «سیک» یکی از جدیدترین ادیان جهان است که در قرن پانزدهم میلادی به دست «نانک» تأسیس شد. وی می کوشید دینی بنیان گذارد که اسلام و هندو نیزم را به هم پیوند دهد. شمار پیروان این دین حدود ۱۳ میلیون نفر است که قریب ۹ میلیون نفر آنها در پنجاب هستند و بقیه در جای جای هند پراکنده اند. این دین به رغم محدودیت و جوانی هم اکنون به پنج فرقه اصلی تقسیم می شود.^۶

کمونیسم نیز اگر چه يك مکتب است ولی فرقه های گونا گونی یافته است در زمان حیات «کارل مارکس» (۱۸۱۸-۱۸۸۳) کمونیسم در سال ۱۸۷۳م به گروه «باکونین» و گروه «کارل مارکس» تقسیم شد و در سال ۱۸۸۱م در کنفرانس رانس در فرانسه انشعاب دیگری در جنبش کمونیسم حاصل شد و يك سال بعد در کنفرانس سانت ایتین میان امکانشها و مارکسیستها انشعاب افتاد. گروه اول در راه تحقق سوسیالیسم نهایی به اجرای اصلاحات تدریجی معتقد بودند و حد نصابی را که مارکس وضع کرده بود مورد حمله قرار می دادند.

ریون آرون R. ARON مارکسیم را به گروههای مختلف مقدسی تقسیم کرد:

۵- ادیان الهند الکبری، ص ۱۸۲-۱۸۱.

۶- مجلة العربي الكويتية، شماره ۴۴۸، ص ۱۰.

بر اساس این تقسیم بندی، مارکسیم یا مارکسیم کانتی (منسوب به فلسفه اخلاقی کانت) بود که سوسیالیسم و ایجاد وجدانی اخلاقی در برابر واقعیت سرمایه داری را هدف خود می دانست و یا مارکسیم هگلی که بویژه بر «جلوه های عقل» هگل استوار بود.^۷

جدا شدن کمونیسم چین به دست مائوتسه تونگ از سیاست کمونیسم اتحاد شوروی معروف است چنان که احزاب کمونیست در اروپای غربی نیز تا حدی سمت و سوی فکری و سیاسی مستقلی دارند.

مذاهب اسلامی:

اسلام نیز از این پدیده به کنار نبوده است و هر آنچه در تقسیم بندی پیروان دیگر مذاهب به مکاتب و فرقه های گوناگون تحقق یافته برای اسلام نیز پیش آمده است.

برخی از محدثان از پیامبر اکرم (ص) روایت می کنند که حضرت بر اساس آنچه برای ادیان آسمانی نظیر یهود، مسیحیت و دین زرتشت پیش آمده بود، انتظار این گروه گروه شدن و انقسام را در امت خود داشت.

از پیامبر روایت شده است که فرمود: یهود به هفتاد و یک فرقه و مسیحیت به هفتاد و دو فرقه تقسیم شده است و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد.

این حدیث در اغلب منابع حدیثی در میان فرقه های مسلمانان به صورتهای گوناگونی وارد شده است و دانشمندان میزان صحت حدیث را از نظر سند و انطباق آن با واقعیت خارجی مورد بحث قرار داده اند. علامه شیخ جعفر سبحانی می گوید:

«به هر حال به فرض صحت سند باید در مراد این حدیث دقت نظر به عمل آورد. ظاهر حدیث آن است که امت پیامبر حقیقتاً به این همه فرقه تقسیم خواهد شد،

۷- مرسوعة الفلسفة، ج ۲، ص ۴۱۹-۴۱۸.

جز آن که مشکل، نرسیدن شمار فرقه های اسلامی به این تعداد است.

کسانی که به صحت این حدیث معتقد شده اند، پس از اعتراف به صحت اسناد آن در توجیه مفاد آن به چپ و راست تقابل یافته اند و چنین اظهار داشته اند: مراد از این عدد بزرگ مبالغه در کثرت است، نظر این سخن پروردگار که: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»^۸، روشن است که این تلاشی بیسوده است، زیرا در صورتی صحیح می بود که حدیث به صورت «هفتاد» یا عقود دیگر وارد می شد، چرا که شکل متعارف آن چنین است و آنچه رسیده جز این است. می بینیم که پیامبر در باره زرتشتیان بر عدد هفتاد و در باره یهود بر عدد هفتاد و یک و در باره مسیحیان بر عدد هفتاد و دو و در باره امت اسلامی بر عدد هفتاد و سه تأکید می کند و این تدریج به روشنی دلیل آن است که رسیدن به این حد به گونه ای حقیقی مراد است نه به گونه ای مبالغه آمیز.

محقق کتاب «الفرق بین الفرق» نظر خوبی دارد؛ می گوید: به فرض صحت حدیث، این چند گانگی در دوران نخست اسلام منحصر نمی شود، زیرا حدیث ترمذی حاکی از آن است که امت محمد (ص) تا زمانی که خداوند زمین و اهل آن را به ارث برد - که او بهترین وارثان است - همچنان با یکدیگر اختلاف خواهند داشت، لذا باید در هر عصری از فرقه هایی سخن گفت که از آغاز تا زمان سخن در این امت ایجاد شده است، حال تعداد این فرقه ها به عددی که در حدیث آمده است برسد یا نرسد. پس ممکن است بلکه حتمی است آنچه بدان خبر داده شد در میان مردم پیش آید^۹.

بدون در نظر گرفتن این حدیث، تاریخ امت اسلامی واقعیت معاصر آن حاکی از چند گانگی مذاهب و مکاتب آن است که بارزترین آنها عبارتند از:

سنت با مذاهب چهار گانه آن: مالکی، حنفی، شافعی، حنبلی.

شیعه با فرقه های سه گانه آن: امامیه اثنا عشری، زیدیه و اسماعیلیه.

۸- توبه/ ۸۰: اگر هفتاد بار هم برایشان آموزش بخوای خدایشان نخواهد آموزد.

۹- اباحت فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۸ تا ۲۰.

خوارج که هم اکنون به نام «اباضیه» شهرت دارند.

عوامل و اسباب

در زندگی بنیانگذار هر يك از ادیان به سبب جمع شدن پیروان او و ایمان ایشان به وی و پرداختن این بنیانگذار به امور مربوط به رهبری که زمینه های مختلفی را در بر می گرفت، پیش آمدن انشعاب و چند پارگی در محدوده این دین بعید و نادر می نمود، ولی هنگامی که این بنیانگذار زندگی را بدرود می گفت زمینه برای تعدد آراء و اختلاف میان پیروان آماده می شد؛ اختلافاتی که با گذشت زمان به شکل مذاهب و طوایف و فرقه ها ظهور می یافت.

چرا میان پیروان يك دین انشعاب حاصل می شود؟ و چرا فرقه ها و گروه های مختلفی در آن ظهور می یابد؟ و اسباب و عواملی که این پدیده از آن سر بر می آورد به طور کلی کدامها هستند؟

می توان علل و عوامل زیر را که غالباً در چند پارگی همه ادیان دخیلند مورد ملاحظه قرار داد:

اول - عامل فکری:

به سبب تفاوت اندیشه ها و افکار و اختلاف سطح درک و دریافت در فهم اعتقادات دینی و تفسیر تعالیم آن، چند گانگی حاصل می شود.

اگر چه رهبر بنیانگذار در زمان حیات خویش مرجعی است مورد قبول همگان برای حل و فصل اختلافات، ولی پس از مرگ وی دیگر عاملی وجود نخواهد داشت که این یا آن طرف را وادارد تا از فهم و نظر خود عقب بنشیند و هر يك فهم و نظر خود را صحیحتر و درست تر می داند. از همین روست که بذر اختلاف و چندگانگی پاشیده می شود و بر اساس همین اختلاف فکری گاهی در موضعگیریهای سیاسی نیز تعارض دیده می شود.

به عنوان نمونه تأثیر اختلافات فکری در پیدایش مذاهب و چندگانگی آن می توان

به انشعابی اشاره کرد که در اواخر قرن اول هجری میان علمای مسلمان پدید آمد و در نتیجه به «اهل رأی» و «اهل حدیث» تقسیم شدند؛ زیرا فقهای حجاز برای استنباط احکام شرعی به عنوان منبعی اصلی به نصوص واحادیث تکیه داشتند و بر قیاس و رأی اهمیت زیادی قایل نبودند، بر خلاف فقهای عراق که به قیاس و رأی اعتقاد داشتند.

اهل حدیث، اهل رأی را مورد ایراد قرار می دادند که برای قیاسهای خود حدیث را نا دیده می گیرند، در حالی که دین قیاس به رأی نمی شود. آنها اهل رأی نامیده شدند، زیرا توجهشان به بدست آوردن گونه ای قیاس و مفهوم استنباط شده ای از احکام و اساس قرار دادن آن است و گاهی يك قیاس واضح را بر چندین خبر واحد ترجیح می دهند. روش آنها این است که شریعت مصالحی را مورد نظر دارد که به سبب آن وضع شده است و هرگاه در کتاب و سنتی که آن را صحیح می دانند نصی نیابند، این مصالح را اصلی از اصول ادله به شمار می آورند اگر چه به دلیل دوری عراق از زادگاه حدیث تعداد این گونه اخبار و سنن نیز اندک بود، اما اهل حدیث در استنباط احکام برای رأی و قیاس چنین جایگاهی قایل نبودند و بدین ترتیب شکاف اختلاف عمیق تر و نزاع و کشمکش شدت یافت و اهل فتوا به دو گروه تقسیم شدند.^{۱۰}

این اختلاف شیوه ای طبیعتاً تنها در محدوده فقه باقی نماند و آثار آن بر زمینه های اعتقادی نیز انعکاس یافت و از همین رو اهل حدیث تنها ظاهر آیات و روایات را می پذیرفتند و بدون هیچ گونه تعمقی در مفاهیم آن یا قبول تأویل آیات متشابه، عقاید خود را بر آن استوار می ساختند، در حالی که اهل رأی که بعدها «معتزله» نامیده شدند بیش از نقل به عقل توجه داشتند و هرگاه نقل را مخالف اندیشه خود می یافتند به توجیه آن می پرداختند و بدین ترتیب برای قرنهای ستمیز تمام عیاری میان این دو گروه در گرفت.^{۱۱}

۱۰- الامام الصادق والملاهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۵۱.

۱۱- ابحاث فی الملل والنحل، ج ۲، ص ۹.

سید محمد تقی حکیم خاستگاههای اختلافات فقهی علما را دو گونه می داند:

۱- اختلاف در اصول و مبانی کلی مورد اعتماد فقها در استنباطشان مانند اختلاف در اصالت ظهور قرآن یا اجماع یا قیاس یا استصحاب یا مبانی دیگری که در قیاس استنباط کبرای قضیه قرار می گیرد.

۲- اختلاف آنها در میزان سازگاری این کبرایا با صغرای آن پس از اتفاق نظر در کبرای، خواه منشأ این اختلاف در احکامی باشد که به طور کلی برای تشخیص صغرای داده می شود، خواه ادعای وجود قراین خاصی باشد که در تشخیص برخی وانکار برخی دیگر دخالت داشته باشد، مثل آن که پس از اتفاق بر حجیت قرآن یکی از ایشان از آیه وضو چنین استفاده کند که تعیین آن همان تعیین طبیعت و بیان کیفیت شستشوست و لذا به وضوی ورانه فتوا می دهد، در حالی که دیگران آن را تحدید مفسول می دانند که هیچ دلالتی بر بیان چگونگی شستن ندارد یعنی در این جهت در مقام بیان نیست و لذا برای پی بردن به بیان کیفیت وضوء باید به ادله دیگری همچون وضوهای بیانی و جز آن مراجعه کرد^{۱۲}.

ما هم اکنون در صدد ارائه و شماره موارد اختلافهای عقیدتی و فقهی مذاهب اسلامی نیستیم، بلکه تنها برای بیان نقش عامل فکری-علمی در پیدایش مذاهب و فرق نمونه ای را ذکر کردیم.

دوم - عامل سیاسی و سودجویی:

خلأ رهبری که يك بنیانگذار از خود بر جای می نهد حالت رقابتی را در رسیدن به حکومت ایجاد می کند. استمرار چشم دوختن به حکومت و جذابیت رسیدن به سلطه و تقابل به سودجویی، ظهور انشعابات و اختلافات را تشویق می کند و گاهی برای توجیه و کسب طرفداران بیشتر، پوششی عقیدتی به عاریت گرفته می شود. همان طور که اختلافات فکری گاهی موجب پیدایش اختلافات سیاسی می شود، کشمکشهای سیاسی و اختلافات بر خاسته از سودجویی نیز گاهی به باورهای

۱۲- الاصول العامة للفقهاء المقارن، سید محمد تقی حکیم، ص ۱۸.

فکری-مذهبی تبدیل می شود.

در تاریخ مسلمانان عامل سیاسی و سودجویی نقشی اساسی در پاره پاره کردن امت و تقسیم آن به گروهها و فرقه ها ایفا کرده، تا آن جا که گفته شده در اسلام هیچ چیز همچون امامت و خلافت مورد هجوم قرار نگرفته است.

در همان روزی که پیامبر اکرم (ص) به ملکوت اعلی پیوست و پیش از آن که جنازه مبارکش به خاک سپرده شود، مشکل خلافت و امامت میان مسلمانان دامن زده شد و در همان روز بذر تقسیم امت اسلامی به دو گروه اصلی ریخته شد: اهل سنت و کسایی که به وجود نصی دینی در تعیین جانشینی برای پیامبر اکرم (ص) قایل نبودند و آن را در اختیار مسلمانان می دانستند و شیعیان که در خلافت علی بن ابی طالب (ع) به عنوان امام واجب الطاعه پس از پیامبر قایل به نص بودند.

گر چه بیعت خلیفه اول مسلمانان با شرایطی همراه بود که وحدت امت را با خطر روبرو ساخت، ولی پختگی و اصول گرایی علی بن ابی طالب (ع) به رهایی این موقعیت از خطر یاری رساند.

اینک به بیان گزیده هایی تاریخی می پردازیم تا به نقش عامل سیاسی در ایجاد مذاهب و فرقه های گونا گون پی ببریم.

در تاریخ ابن اثیر «الکامل فی التاریخ» تحت عنوان «جریان سقیفه و خلافت ابو بکر رضی الله عنه وارضاه» چنین آمده است:

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) وفات یافت، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. خبیر به ابو بکر رسید و او به همراه عمر و ابو عبیده بن الجراح نزد ایشان آمد و گفت: این چه کاری است؟ گفتند: از ما امیری و از شما امیری. ابو بکر گفت: امرا از ما و وزرا از شما. و سپس افزود: من برای شما یکی از این دو تن عمر و ابو عبیده، امین امت را بر می گزینیم. عمر گفت: چه کسی از شما دوست دارد پشت سر کسی باشد که پیامبر (ص) او را مقدم داشته است؟ بدین ترتیب عمر باتاو بیعت کرد و مردم نیز با او بیعت کردند. انصار یا بعضی از انصار گفتند: جز با

علی با کسی بیعت نمی‌کنیم. راوی می‌گوید: علی و بنی هاشم وزیر و طلحه از بیعت کردن خود داری ورزیدند. زیر گفت: شمشیر به غلاف نمی‌نهم تا با علی بیعت شود. عمر گفت: شمشیرش را بگیرید و با سنگ بزنیدش و سپس عمر نزد ابن عده آمد و از آنها بیعت گرفت.

گفته شده هنگامی که علی خبر بیعت ابو بکر را شنید با پیراهنی که بر تن داشت بدون ازار و ردا، با شتاب نزد او رفت تا با وی بیعت کند و سپس ازار و ردا، خود را خواست و آن را پوشید. ولی سخن صحیح آن است که امیر المؤمنین شش ماه بعد بیعت کرد و خداوند آگاهتر است. نیز گفته شده است: هنگامی که مردم بر بیعت با ابو بکر گرد آمدند، ابو سفیان پیامد و گفت: همانا من غباری می‌بینم که جز خون آن را فرو نماند. ای خاندان عبد مناف چرا ابو بکر امورتان را در دست گیرد؟ مستضعفان کجایند؟ علی و عباس چه شدند؟ و سپس به علی گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، به خدا سوگند اگر بخوای این دشت را از اسب و سوار بپا کنم. علی نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند قصد تو از این کار جز فتنه نیست و به خدا سوگند مادامی که علیه اسلام شر به پا کنی ما نیازی به نصیحت تو نداریم.^{۱۳}

این اثیر در بیان حوادث و شرایط این مسأله سخن بسیاری می‌گوید که در این جا مجال برای آوردن همه آنها نیست.

در اواخر جنگ صفین، خوارج بر حضرت علی شوریدند تا اساس فرقه جدیدی را در تاریخ مسلمانان شکل دهند که خوارج نامیده می‌شود و بعدها شاخه‌های مختلفی یافت. همان گونه که حوادث خونین کربلا و گذشته شدن نوه پیامبر حسین بن علی (ع) موجب تعمیق خط تشیع و دوستی اهل بیت (ع) شد.

این سخن ما پیرامون عامل سیاسی، اما در باره عامل سودجویی محض می‌توان در میان شیعیان به فرقه «واقفه» اشاره کرد.

۱۳- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۲۵.

شیعه امامیه به دوازده امام معتقدند که امام موسی کاظم (ع) هفتمین آنهاست، ولی از آن جا که این امام، زمان درازی از عمر خود را در زندان سپری کرده است لذا برای خود نمایندگان تعیین کرد تا وجوه شرعی را دریافت کنند و بدین ترتیب نزد برخی از این نمایندگان اموال بسیاری گرد آمد. برای مثال نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار گرد آمده بود. هنگامی که امام موسی کاظم (ع) وفات یافت، بر این عده گران آمد که از این مبالغ هنگفت چشم پوشند و آن را در اختیار امام علی بن موسی الرضا (ع) بگذارند، زیرا س از امام موسی کاظم امام واجب الطاعه بود و برای آن که بتوانند نگهداری و دخل و تصرف در این پولها را توجیه کنند، ایده جاودانگی امام موسی کاظم (ع) را مطرح کردند و او را قائم منتظر دانستند و مرگش را انکار نموده، تعدادی از مردم نیز طرفدار آنها شدند و بدین ترتیب به فرقه ای در محدوده شیعه تبدیل شدند ولی پس از مدتی منقرض گردیدند.^{۱۴}

سوم - عامل خارجی:

دشمنان هر دین یا جمعیتی می کوشند در این دین یا جمعیت اختلاف و چند دستگی ایجاد کنند تا وحدت آن را به ضعف کشند و آن را از اثر بیندازند. از همین رو در راه نفوذ دادن و ترویج افکاری تلاش می کنند که موجب ایجاد تفرقه در يك جامعه متحد است، چنانکه می کوشند برخی از نیروها را علیه برخی دیگر بسیج نمایند. از سوی دیگر، گسترش جوامع دینی و تأثیر و تأثر دین با جوامع جدید موجب ورود برخی عادات، افکار و سنتهایی می شود که در میان دیگران نا مانوس می نماید و لذا در فهم و شیوه چندقانگی پیش می آید.

در این زمینه پژوهشگران نقشی را که «شاؤول» یهودی در برابر مسیحیت ایفا می کرد بررسی می کنند. وی بر اساس اعتراف خود يك یهودی متعصب علیه مسیحیان بود و چنان که شاگرد طرفدار او « لوقا » از وی نقل می کند شاؤول به

۱۴- حیات الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۲۰۴.

مرگ مسیحیان راضی بود. او به زور وارد کلیسا و خانه ها می شد و مردان و زنان مسیحی را می گرفت و کشان کشان به زندان می برد و پیوسته شاگردان مسیح را تهدید می کرد یا به قتل می رساند. همین دشمن کینه توز مسیحیت، مسیحیان بعداً نوآور و بنیانگذار مسیحیت شد و نامش به «پولس رسول» تغییر یافت و به دست او تغییرات و تحریفات گسترده ای در مسیحیت راه یافت که موجب برانگیختن اختلاف و چند دستگی در میان مسیحیان گشت. ولی این تحوّل و دگرگونی چگونه در شخصیت شاؤول پولس ایجاد شد؟

شاگرد او «لوقا» می گوید: هنگامی که پولس در نزدیکی دمشق بود، برقی از آسمان به او جهید و پولس در حالی که به زمین افتاده بود این صدا را شنید که می گفت: شاؤول، شاؤول، چرا مرا رنج می دهی؟ پولس گفت: آقا شما که هستید؟ خدا گفت: من همان یسوعی هستم که رنج می دهی. پولس با شگفتی و لرزش گفت: خدایا می خواهی چه کنم؟ پاسخ آمد که: برخیز و به ترویج مسیحیت پرداز. لوقا در پایان این داستان، جمله مهمی را آورده که چهره تاریخ را دگرگون کرده است و آن این است: در همان وقت پولس در مجامع چنین تبلیغ می کرد که مسیح همان سپر خداست. این اندیشه از قبل شناخته شده نبود و بدین ترتیب به نقطه تحوّل پژوهشهای مسیحیت تبدیل گشت. این تحوّل در شاؤول، در راه اورشلیم به دمشق برای او رخ داد.

این چنین بود که شاؤول پولس زمام امور را به دست گرفت. او هرگز مسیح را ندیده بود و سخن گفتن او را نشنیده بود، ولی ادعا می کرد که با مسیح رابطه ای مستقیم دارد و با این ادعا که وی تعالیم خود را مستقیماً از مسیح می گیرد دیگر هیچ کس حق نداشت در برابر تبلیغات او مخالفت کند.

در بحبوحه رنج مسیحیان، پیوستن بزرگترین دشمنشان یعنی پولس به مسیحیت آنها را چنان شادمان کرد که در پوست خود نمی گنجیدند. برخی از آنها در کار پولس تردید کردند و «برنابا» از او به دفاع برخاست و از پولس معرفی خوبی به دست داد. پس از آن که پولس اندیشه خود را که با مسیحیت حقیقی تعارض داشت اعلان کرد،

همراهان و شاگردانش از او پریدند و تنها شاگردش لوقا در کنار او ماند.

بدین ترتیب پولس خود را قیّم و معتمد مسیحیت دانست و با صراحت اظهار داشت که تنها کسی است که در مسیحیت صحیح و انجیل مقدّس مورد اعتماد شناخته شده و هر آنچه با تعالیم او مخالفت داشته باشد سخنی باطل، پلید و غیر علمی است. پولس همان کسی است که عقیده به تثلیث را مطرح کرد و این اعتقاد را بدعت گذارد که عیسی پسر خداست و خداوند او را فرو فرستاده تا خود را فدای گناهان بشر کند، چنان که اعتقادات جدید و مشابهی را نیز بنیان نهاد.

پولس مهارت خود را در راه راضی کردن طبقه اشراف و حاکمان به کار می گرفت و اطاعت از آنان را همچون اطاعت از مسیح بر خاسته از دین می دانست. میان پولس و طرفدارانش از يك طرف او و مسیحیان حقیقی از طرف دیگر کشمکش عمیقی در گرفت که قرن‌ها پس از مرگ پولس نیز همچنان ادامه داشت. به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران، دشمنی پولس با مسیحیت همان عاملی بود که وی را به تظاهر به مسیحیت واداشت تا با سلاح جدید که همان تخریب از داخل بود به جنگ خود ادامه دهد.^{۱۵}

در تاریخ اسلام نیز به نظر می رسد نقشه‌ها و دسیسه‌های بسیاری طرح شده تا با اسلام همان کنند که پولس با مسیحیت کرد و برخی از آنها نیز در برانگیختن اختلاف میان مسلمانان و تحریف پاره‌ای از مفاهیم اسلامی تا حدی موفق شده‌اند. هنگامی که دعوت محمدی شوکت و شکوه یافت و قدرتش فزونی گرفت و همه نیروهای مخالف در برابرش از هم فرو پاشیدند، دیگر کسی دیده نمی شد که در برابر آن بایستد و راهش را سد کند، مگر کسی که از راه مکر و نیرنگ همچنان کینه اسلام را در دل داشت. از آن جا که دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان یهود بودند، که خود را ملت برگزیده خدا می دانستند، لذا برای هیچ کس جز خود فضلی قایل نبودند و پس

۱۵- المسيحية، ص ۱۲۹-۱۱۱.

از موسی معتقد به رسالت هیچ پیامبری نبودند، و از همین رو علما و رجال دینی یهودیت چاره ای نیافتند جز آن که به نیرنگ و مکر متوسّل شوند تا به مقاصد خود دست یابند. نیرنگ پردازی یهود برخی از آنها را واداشت تا برای پنهان کردن کینه خود تظاهر به اسلام کنند، تا بدین ترتیب مکرشان کارگر افتند. زیرکترین و نیرنگبازترین کاهنان یهود کعب الاحبار و هب بن منبه و عبد اله بن سلام بودند و هنگامی که دیدند حيله هاشان در اظهار ورع و تقوای دروغین رواج یافته و مسلمانان بدیشان اعتماد کرده اند و فریب آنها را خورده اند، نخستین همت خود را صرف آن کردند که قلب دین مسلمانان را مورد هدف قرار دهند، شیوه آنان این بود که اساطیر، خرافات، اوهام و ترهاتی را وارد اصولی کنند که اسلام بر آن استوار بود.^{۱۶}

کعب الاحبار همان کعب بن ماری حمیری از علمای بزرگ یهود بود که از مین آمده بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب مسلمان شد و در مدینه سکونت گزیده بود. در زمان خلافت عثمان به شام رفت و معاویه او را برگزید و در شمار مشاورینش قرار داد. وی به سال ۳۴ پس از آن که شام و سرزمینهای دیگر اسلامی را از روایات و داستانهای یهودی خود آکند در حمص درگذشت.^{۱۷}

علامه شیخ جعفر سبحانی بر این نکته تأکید دارد که پاره ای از اندیشه هایی که زمینه اختلافات عقیدتی میان مسلمانان شده دست پرورده همین کعب الاحبار است. ظاهر روایتهای او دلالت بر این دارد که همگی بر دو امر متمرکزند: تجسیم و رؤیت خدا.^{۱۸}

اما در باره هب بن منبه مؤرخان آورده اند که وی اصلی ایرانی داشته است و پدر بزرگش با کسانی که از سوی کسرا برای یاری رساندن مین در برابر حبشه فرستاده

۱۶- اضواء علی السنّة المحمّدیة، ص ۱۴۵.

۱۷- اضواء علی السنّة المحمّدیة، ص ۱۴۸.

۱۸- ابحاث فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۲.

شده بودند راهی یمن شده بود. وی پس از دین زردشت، یهودیت را پذیرفته بود. در سال ۳۴ هجری متولد و به سال ۱۱۴ هجری چشم از جهان فرو بسته است. از تاریخ زندگی و روایتهای او چنین پیداست که وی یکی از منابع انتشار نظریه نفی اختیار و اراده انسانی است^{۱۹}، و این همان نظریه ای است که به سبب آن ستیز عقیدتی شدیدی میان مسلمانان در گرفت.

در کنار عناصر نفوذی یهودی عناصری مسیحی نیز بودند که تظاهر به اسلام می کردند و با پراکندن برخی مفاهیم و جعل پاره ای احادیث و روایات نقشی فکری در محافل مسلمانان ایفا می کردند. بارزترین این عناصر مشکوک عبارتند از: تمیم بن اوس داری که از مسیحیان یمن بود و در سال ۹ هجری اسلام آورد و در مدینه سکونت داشت. او پس از کشته شدن عثمان به معاویه پیوست و در سال ۴۰ هجری در گذشت. او نخستین کسی بود که برای ارائه اخبار ملل گذشته در میان مسلمانان شیوه داستانسرای را به کار گرفت و به وسیله آن افسانه ها و اندیشه های مسیحی را رواج داد.

دیگر عبد الملك بن جریح رومی که مسیحی بود و به سال ۸۰ هجری زاده شد و در سال ۱۵۰ هجری جان باخت. احادیث جعلی و دروغین بسیاری از او نقل شده است.

استاد محمد ابو زهره به این نکته اشاره می کند که مسأله خلق یا قدم قرآن از مسایلی است که عناصر نفوذی در میان مسلمانان آن را علم کرده اند، و مسلمانان از ستیزی که این مسأله به بار آورد، چه رنج بسیاری بردند؟ ابو زهره می گوید: «نظر پیرامون مخلوق بودن یا نبودن قرآن کریم بسیار است. مسیحیانی که در حاشیه خاندان اموی بودند و در رأس آنها یوحنا دمشقی این مسأله را علم کردند. یوحنا همان کسی بود که در میان علمای مسیحی سر زمینهای اسلامی شیوه های مناظره ای را انتشار

۱۹- ابحاث فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۸۲.

می داد که مسلمانان را در دین خود دچار شك و تردید می ساخت و دروغهایی در باره پیامبر را در میان مسلمانان رواج داد»^{۲۰}.

به نظر دکتر مصطفی رافعی خاستگاه مذهب «قدریه» در بصره بوده است و نخستین کسی که بدان فرا می خواند مردی یهودی بود که غیلان دمشقی و معبد جهمی اندیشه خود را از او می گرفتند. این یهودی در بصره به قدریه فرا می خواند، ولی حجاج او را کشت چنان که غیلان نیز در شام این مذهب را تبلیغ می کرد و به دست هشام بن عبد الملك کشته شد^{۲۱}.

این نمونه ها از وجود عواملی خارجی حکایت دارند که در ایجاد تقسیم بندیهای مذهبی امت نقشی مؤثر داشته اند.

رابطه مذاهب با یکدیگر

اگر تعدد مذاهب و فرقه ها در همه ادیان و اصول پدیده ای طبیعی است، پس چگونه در محدوده يك دین میان مذاهب مختلف رابطه و پیوند بر قرار می شود؟ طبیعتاً سطح بینش آدمی نسبت به ارزشها و میزان التزام او به اخلاق فاضله همان عاملی است که شیوه بر خورد مخالفان او را در دین و مذهب مشخص می کند. این بدان سبب است که ایمان به ارزش انسان به عنوان يك انسان و حق او در زندگی همراه با آزادی و کرامت آن گونه که می خواهد و بر می گزیند او را وامی دارد که به خواست دیگران احترام بگذارد و آزادی آنها در گزینش دین، مذهب و اعتقاد به رسمیت بشناسد. تربیت اخلاقی نیز در سازماندهی پیوند انسان با دیگران بویژه با مخالفان نقشی فعال و قطعی دارد.

حقیقتاً چه دردناک است صفحات خونبار تاریخ که حالی از اعمال فشارطرفینی میان پیروان يك دین به هنگام ظهور اختلاف مذهب در دوران سقوط بینش و نزول

۲۰- ابھاث فی الملل والنحل، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲۱- اسلامنا، مصطفی رافعی، ص ۵۴.

سطح اخلاقی است.

اگر در میان پیروان ادیان متفاوت و متناقض برای ستیزی که میان آنها وجود دارد عذرهایی آورده می شود و توجیهاتی ارائه می گردد، پس توجیهات ستیز پیروان یک دین چه خواهد بود؟ پیروانی که به یک عقیده منتسبند و یک رهبر معنوی و روحانی دارند و از وجوه مشترک بسیاری برخوردارند و زمینه های اشتراک در میان آنها به مراتب بیش از زمینه های اختلاف است.

مسئله چنین پدیده ای هیچ علت و توجیهی جز جهل و اخلاق پلید و تحریک مفرضان سودجوی داخلی و خارجی ندارد.

جوامع مسیحی از دیر زمان از امور دهشتناک و مظالمی در رنج بوده که به سبب درگیری و کشمکش فرقه ای گرایشات مختلف مسیحی پیش آمده است. مسیحیتی که ظهور کرد در آغاز قرن چهارم میلادی مورد پذیرش امپراتور کنستانتین قرار گرفت و به همین سبب بر جامعه سیطره یافت همان مسیحیت پولس بود، مسیحیتی که اموری را بدعت نهاد که مورد قبول مسیحیان واقعی نبود، اموری همچون خدایی مسیح و تثلیث و جز آن و از همین رو کشمکش جدیدی آغاز شد که مسیحیان واقعی در آن «سرکش» به شمار می رفتند و مسیحیت یونان و پولس گونه های مختلفی از فشار و شکنجه را بر آنها تحمیل می کردند.

هنگامی که اریوس (۳۳۶م) با اعتقاد به خدایی مسیح به مخالفت برخاست، مجمع نیقیه علیه او تشکیل شد و او را محکوم کرد و دستور داد نامه های او را بسوزانند بر اساس حکم این مجمع حفظ این نامه ها تحریم شد و طرفداران او از مشاغلشان برکنار و تبعید شدند. به دستور این مجمع اگر کسی نامه ای از اریوس یا پیروان او را مخفی می کرد محکوم به اعدام می شد.

در دوران تئودوسیوس (۳۹۵م) برای نخستین بار دادگاه تفتیش عقاید برای پرده برداشتن از اعتقاد مخالفان و وارد کردن شدیدترین کیفرها به ایشان تشکیل شد. این دادگاهها طی قرون متمادی همچنان برقرار بود و شنیعترین جنایات و ستمها را

مرتکب شد که در تاریخ سده های میانه آمده است.

هنگامی که مذهب «پروتستان» دو مسیحیت ظهور کرد کلیسا طرفداران آن را مورد شکنجه بیرحمانه قرار داد و کشتارهای بسیاری را دامن زد که مهمترین آن کشتار پاریس در ۲۴ اوت سال ۱۵۷۲ میلادی بود. در این روز میهمانان پروتستانی که از سوی کاتولیکها به پاریس دعوت شده بودند تا نظرات آنها به یکدیگر نزدیک شود به وسیله کاتولیکها مورد حمله قرار گرفتند و در حالی که خواب بودند نا جوافردانه کشته شدند صبحگاه خون این قربانیان در خیابانهای پاریس روان بود و سیل تبریکهای پی در پی از سوی پاپ و بزرگان کاتولیک به سبب این عمل شنیع برای چارلز نهم فرستاده شد.

شگفت آن که هنگامی که پروتستانها به شوکت و شکوه دست یافتند همین قساوت را در برابر کاتولیکها به انجام رساندند و در رفتار با دشمنانشان از دشمنان پیشین خود توحش کمتری نداشتند.

صلیبیهای کاتولیک مسیحیان مصر را کافر و ملحد به شمار می آوردند و آنها را از حج قدس بازمی داشتند، چرا که ایشان پیرو مذهب ارتدکس بودند.^{۲۲}

در تاریخ اسلام علی رغم آن که آزادی عقیده و اندیشه از سوی اسلام به رسمیت شناخته شده و قرآن شعار «لا اکراه فی الدین» را سر می دهد و علی رغم تأکید تعالیم و رهنمودهای اسلامی بر خوش اخلاقی با مخالفان دینی «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَالِهِمْ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»^{۲۳} و علی رغم همه پیامهای قرآنی و محمدی که مسلمانان را به همبستگی و همیاری و الفت و دوری از کشمکش و از هم بریدگی فرا می خواند، ولی با این حال تاریخ اسلام حاوی صفحات تیره و تاری از برخورد های فرقه ای میان پیروان مذاهب اسلامی و تمایلات فکری گوناگون در میان

۲۹- المسیحیة، ص ۸۶-۸۴ و ۲۴۲.

۲۳- لقمان/۱۵؛ و اگر آن دو بکشند که تو چیزی را که بدان آگاه نیستی شریک من قرار دهی اطاعتشان

مکن، و با آن دو در دنیا به نیکی رفتار کن.

اُمّت مسلمان است و هم اکنون نیز سایه های منفور و شوم خود را بر وضعیت موجود اُمّت می افکند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که وضع مذکور در دوران عقب افتادگی و انحطاط بینش و سیطره جهل و چیرگی نیروهای فرصت طلب و فاسد بر مقدرات اُمّت ظهور یافته بود، در حالی که در محافل دیده وران مخلص هنگامی که اُمّت اسلامی ما در قلّه عزّت و پیشرفت فرهنگی قرار داشت، روحیه گذشت و آزادی اندیشه و منطق گفتگو و رفتار مثبت، زبان حاکم میان مذاهب و جریانات مختلف اُمّت بود.

در مباحث آینده خواهیم کوشید این دو خط متقابل اُمّت را مورد توجه و تحقیق قرار دهیم: خط گذشت و آزادی اندیشه و فکر میان مذاهب و فرقه ها و تقابلات و خط تعصّب فرقه ای و کشمکش و ترور فکری.

مذاهب اسلامی: اصول مشترک

گر چه اسباب و عواملی وجود دارد که به تعدّد مذاهب و فرقه های اُمّت اسلامی انجامیده است، ولی برای حفظ وحدت اُمّت و فشرده گی صفوف آن و درمان عوارض ناشی از اختلاف و چندگانگی، ضمانتهای مطمئنی نیز وجود دارد تا بدین ترتیب چندگانگی در دیدگاهها و اختلاف موضعگیریها به عاملی مثبت در برانگیختن اندیشه ها تبدیل شود و نیروها را به حرکت واداشته و آنها را به سوی رقابتی سازنده به پیش راند، تا از این راه بتوان به اندیشه ای برتر و موضعی درست تر دست یافت.

از مهمترین و بارزترین این ضمانتها دو چیز است:

۱- بینش و رهنمودهای اخلاقی: زیرا اسلام بر ضرورت پرداختن به منفعت و مصلحت همگانی و رویا رویی با دشمنان اصلی تأکید دارد و پیروان خود را در رفتار با یکدیگر، بویژه به هنگام ظهور اختلاف و درگیری، با اخلاق فاضله می پروراند. در مباحث آینده به این جنبه به تفصیل خواهیم پرداخت.

۲- ارکان و اصول مشترك: علی رغم چندگانگی مذاهب و فرقه های اسلامی و به رغم آن که اختلافات میان آنها گاهی جهت منفی یافته و به حد جنگ و ستیز رسیده است، ولی این خود از نعمتهای خدایی بر این امت است که همیشه در اساس و اصول دین و بیشتر مسایل و احکام آن، یکی بوده اند و اختلاف تنها در جزئیات عقاید و تفصیل و اجرای مسایل و در فروع و احکام جنبی بوده است.

این یکپارچگی در ارکان و اصول ضمانت بزرگی برای حفظ وحدت امت و پیوند موجودیت آن است، چنان که زمینه مناسبی برای بررسی نقاط اختلاف و موارد افتراق می باشد، ولی این امر مشروط به توجه امت و تمرکز آن بر این همبستگی و اشتراك در اصول و ارکان و الهام از آن در برخورد با مسایل اختلافی با روحی مثبت وحدت گزایی است، در حالی که اگر امت از این حقیقت غفلت و زرد و مسأله مهم یکپارچگی در اصول را به دست فراموشی بسپارد و اختلاف در فروع و جزئیات را عمده کند، وحدت امت در معرض تهدید، تزلزل و بی ثباتی قرار خواهد گرفت.

اکنون به بیان مهمترین این ارکان و اصول که امت به رغم وجود اختلاف مذاهب در جزئیات و تفصیل در آن اتفاق اجمالی دارد می پردازیم:

اول - اصول عقیده:

مسلمانان اتفاق نظر دارند که اسلام فرد با سه امر محقق می یابد و اختلاف در مواردی جز این سه امر زبانی در بر ندارد. این سه امر عبارتند از: ایمان به خدا و پیامبری و روز رستاخیز. کسی که وجود خدا و یگانگی او را انکار کند یا نسبت به نبوت محمد (ص) جهل داشته باشد و یا در روز رستاخیز که پس از مرگ خواهد بود، تردید روا دارد مسلمان نیست. اما تفصیل هر اصلی از این اصول سه گانه، مانند صفات ثبوتی و سلبی خدا و ویژگیهای پیامبر و زوایای زندگی ایشان و جزئیات مسایل مربوط به آخرت و معاد صحنه گسترده ای برای بحث و گفتگو است و در بسیاری اوقات میان مذاهب و حتی پیروان يك مذهب پیرامون این مقوله ها اختلاف نظر پیش می آید. این بدان سبب است که مسایل عقیدتی در اصول بر عقل و ادراک انسان استوار است و دیگر مجالی برای دنباله روی و تقلید بدون برهان و دلیل وجود نخواهد داشت.

دوم - قرآن کریم:

قرآن تنها کتاب آسمانی است که از تحریف و تغییر مصون و محفوظ مانده است و همچون کتابهای آسمانی گذشته - تورات و انجیل و کتابهای دیگر - دستخوش تحریف نگشته است. یهودیان پیرامون اسفار کتاب مقدسشان، موسوم به عهد قدیم در میان خود اختلاف یافتند و لذا برخی از علمای یهود اسفاری را به این کتاب افزودند که مورد پذیرش علمای دیگر نبود. مسیحیان نیز در اسفار انجیل خود، معروف به عهد جدید اختلاف پیدا کردند و بر اساس تصمیماتی که مجمع نیقیه به سال ۳۲۵ میلادی گرفت، برخی از قسمتهای آن را لغو کردند و بر چهار انجیل به علاوه مجموعه ای از رسایل اتفاق نظر یافتند (انجیل متی - انجیل مرقس - انجیل لوقا - انجیل یوحنا). این انجیل چهارگانه نه از نظر نصّ و نه از نظر مضمون با یکدیگر سازگار نیستند. گرچه یهود و نصاری در باره کتاب مقدس خود چنین وضعی دارند ولی الحمد لله مسلمانان چنین نیستند و همگی به رغم اختلاف مذاهب و فرقه ها به قرآن کریم ایمان دارند و این همان قرآن متداول در میان ایشان است، بدون هیچ تردیدی در این که سوره، آیه یا حرفی از آن، کاسته یا بر آن افزوده شده است. خداوند سبحان می فرماید: **وَإِنَّا نَعْنُقُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**^{۲۶}.

آری اختلاف در تفسیر برخی از آیات قرآن تبیین مراد آن، تنها به مذاهب مختلف اختصاص ندارد، بلکه علما و مفسران يك مذهب نیز در باره آن با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می کنند.

سوم - نشانه های شریعت:

در باره اصول و ساختار کلی واجبات و عبادات اسلامی اتفاق وجود دارد و تنها در پاره ای جزئیات و تفاسیل اختلاف نظر به چشم می خورد. نمازهای پنج گانه، روزه رمضان، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر همگی به اجمال مورد قبولند و نیز اصول معاملات و عقود مانند ازدواج، طلاق، ارث قضا و سایر

۲۶- هجر / ۹؛ ما قرآن را خود نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم.

زمینه های شریعت با در نظر گرفتن نشانه ها و کلیات آن مورد پذیرش همگان است و تنها فقهای مذاهب مختلف و حتی فقهای يك مذهب در جزئیات و تفصیل آن با یکدیگر اختلاف دارند.

اگر برای تعیین میزان اختلافها و اتفاق نظرهای میان مذاهب عقیدتی و فقهی اسلامی به پژوهشی گسترده دست زنیم، خواهیم دید که موارد اختلاف حجم و اهمیتی کمتر از موارد اتفاق دارند و موارد اتفاق بیشترین و مهمترین مسایل را در بر می گیرد. ولی مشکل مسلمانان کسانی هستند که موارد اختلاف را برای اجرای اهداف مغرضانه و مشکوک خویش عمده می کنند.

در تأکید بر این حقیقت مهم، آراء و سخنان برخی از دانشمندان و متفکران مخلصی را می آوریم که دفاع از وحدت امت را بر عهده گرفته اند و بر وجوه مشترک فرق و مذاهب امت تأکید ورزیده اند:

شیخ محمد حسین کاشف الغطا^{۲۵} در مجله رساله الاسلام چنین می نویسد:

« همه مسلمانان هر چند در اصول و فروع با هم اختلاف داشته باشند در مضمون این احادیث صحیح و یقینی اتفاق نظر دارند که هر کس شهادتین را بگوید و اسلام را به عنوان دین خود برگزیند خون و مال و آبروی او بر دیگران حرام است و مسلمان برادر مسلمان است و هر کس به سوی قبله ما نماز گزارد و از ذبیحه ما بخورد و دینی جز دین ما را نپذیرد از ماست، هر آنچه برای ماست برای اوست و هر آنچه بر ماست بر اوست. اختلاف مسلمانان هر چه که باشد، برای وحدت و جمع آنها قرآن کافی است و پیوند قرآن در بسیاری از اصول و فروع آنها را با یکدیگر جمع می کند و آنان را در توحید، نبوت، قبله و ارکان و اصول دیگر سخت به یکدیگر پیوند می زند و اختلاف نظر در آنچه از قرآن استنباط و فهم می شود در پاره ای موارد اختلافی، اجتهادی است و هرگز

۲۵- از مشهورترین مراجع اصلاح طلب شیعه بود. در سال ۱۲۹۶ هجری به جهان گشود و در سال ۱۳۷۳ در

نجف چشم از جهان فرو بست. او کتابهای متعددی علمی و ادبی دارد و موضوعگرهای سیاسی شجاعانه ای داشته است.

اقتضای کینه توزی و دشمنی ندارد.»

علامه شیخ محمد جواد مغنیه چنین می نویسد:

«مسلمان کسی است که با اطمینان، اصول و فروع اسلام را تصدیق کند و اصول اسلام سه تاست: توحید، نبوت و معاد. پس هر کس در اصلی از این اصول شك کند یا قاصراً و مقصراً آن را فراموش کند مسلمان نیست و هر که به همه این اصول ایمان حرفی بیاورد مسلمان خواهد بود.

برای توحید، ایمان به وحدت خدا و قدرت و علم و حکمت او کافی است و لازم نیست صفات ثبوتی و سلبی او و این که آیا این صفات عین ذات اویند یا نه به تفصیل شناسایی شود.

برای نبوت، ایمان به این که محمد (ص) فرستاده خداست و در آنچه می گوید صادق است و در تبلیغ احکام معصوم می باشد کافی است.

برای معاد این اعتقاد کافی است که هر مکلفی پس از مرگ در آنچه هنگام زندگی انجام داده مورد محاسبه قرار می گیرد و کیفر عملش را خواهد دید، اگر خوبی کرده باشد خوبی و اگر بدی کرده باشد بدی خواهد دید. اما این که بنده چگونه محاسبه می شود و پاداش نیکوکار و کیفر بدکار دقیقاً به چه صورت خواهد بود؟ از مقوله هایی نیست که اعتقاد بدان ضروری باشد. توحید و نبوت و معاد ارکان ضروری دین اسلام هستند و هر کس یکی از آنها را انکار کند یا نسبت بدان جهل داشته باشد نه مسلمان شیعی خواهد بود نه سنی.

اما فروعی که از ضروریات دین شمار می آید، تمام احکامی است که همه فرق و مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر داشته باشند، همچون وجوب نماز و روزه و حج و زکات و حرمت ازدواج با خواهر و مادر و مسایل مشابهی که حتی دو مسلمان با آن اختلاف نظر نداشته باشند، چه رسد به دو فرقه و انکار هر یک از این احکام انکار نبوت و تکذیب اموری است که در اسلام ثبوتی ضروری یافته است.

بدین ترتیب اعتقاد به اصول برای يك مسلمان امری است ضروری و در آن، جاهل

معذور نخواهد بود، ولی حتّی انکار احکام فرعی هم برای اسلام يك فرد مسلمان
زیانی نخواهد داشت چه رسد به جهل آن، مگر آن بدانند این از امور دین است. پس،
امامت اصلی از اصول دین نیست بلکه اصلی در مذهب تشیع است و منکر آن اگر به
توحید، نبوت و معاد معتقد باشد مسلمان است، گر چه شیعه به شمار نمی آید».^{۲۶}

پیشوای بزرگ «محمد شلتوت» شیخ الأزهر فتوای تاریخی خود را در برابری
میان مذاهب اسلامی و جواز عمل به هر يك از آنها را صادر کرد. در بخشی از این
فتوا چنین آمده است: «مذهب جعفری معروف به مذهب اثنا عشری مذهبی است که
شرعاً همچون سایر مذاهب اهل سنت عمل بدان رواست، پس شایسته است که
مسلمانان بدان آگاهی یابند و از تعصّب ناحق نسبت به مذاهب معینی رهایی یابند،
زیرا دین و شریعت خدا تابع مذهبی معین یا منحصر در مذهبی نیست و اساس همه آنها
اجتهاد بوده که مورد پذیرش خداوند سبحان است».^{۲۷}

شیخ محمد خلیل زین می گوید: «تعدّد فرقه های اسلامی هر قدر که باشد
و اختلاف عقیدتی به هر کجا که برسد باز هم خاستگاه همه این عقاید یکی است، زیرا
همه این فرقه ها اسلام را برترین و کاملترین ادیان می دانند و محمد(ص) را برترین
پیامبران و سید و خاتم انبیا به شمار می آورند و قرآن را کلام خدا می دانند که به وسیله
جبرئیل بر پیامبرش نازل شده تائشانه ای برای جهانیان باشد.

همه فرقه ها در اصول عقاید اسلامی بایکدیگر متفق اند و همگی رو به سوی
حقیقت و هدفی واحد دارند و اختلاف در روش اجرا، آنها را از اسلام خارج نمی کند.
همه به اصول اسلام تمسک می جویند و اختلاف فرقه ها در فهم اصول عقاید، پدیده
تازه ای نیست و تاریخ آن به دوران خلفای راشدین بازمی گردد».^{۲۸}

۲۶- الشیعة فی المیزان، ص ۲۶۷.

۲۷- السنة والشیعة، ص ۲۳.

۲۸- تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۷.

دانشمند بزرگ شیخ محمد غزالی چنین می نویسد: «عقاید از پیامد تنشهایی که به حکومتها وارد آمده برکنار نبوده اند، زیرا شهوت برتری جویی و انحصار طلبی که برخاسته از عقاید نیست، بدان راه یافته است و بدین ترتیب مسلمان به دو گروه شیعه و سنی تقسیم شدند، با آن که هر دو گروه به خدای یگانه و رسالت حضرت محمد(ص) معتقدند و هیچ از آن دو در گرد آوردن عناصر اعتقادی که دین شایستگی آن را دارد و مقتضی رستگاری است بردیگری تفوقی ندارد. هر دو گروه با ایمان به کتاب خدا و سنت رسول، پیوندشان را با اسلام برقرار می کنند و بر اصول جامع این دین بایکدیگر اتفاق نظر مطلق دارند و اگر در فروع فقهی و تشریحی اختلافی باهم داشته باشند، بازهم مذاهب مسلمانان یکسان خواهد بود زیرا که مجتهد اجر خود را خواهد داشت، خطاکند یا به صواب رود.

هنگامی که به محدوده فقه تطبیقی وارد می شویم و اختلاف فقهی میان آرای مختلف را بررسی می کنیم و این که چرا گروهی يك حدیث را صحیح می دانند در حالی که دیگران آن را ضعیف تلقی می کنند، در می یابیم که سطح اختلاف میان تشیع و تسنن همچون اختلافی فقهی میان مذهب حنفی با مذهب فقهی مالکی یا شافعی است.»^{۲۹}

حجت الإسلام والمسلمین عمید زنجانی در باره سازگاری مذاهب اسلامی از نظر فقهی بحث گسترده و زیبایی دارد که اینک بخشهایی از این بحث ارزشمند را می آوریم:

احکام فقهی بردو گونه اند:

اول: که زیر بنای فقه اسلامی است، همان اصول عبادات و معاملات و ارکان مورد اتفاق در ابواب مختلفی همچون قضا، حدود و دیات است. این ابواب ارکان و محکومات فقه است که استوانه های فقه و فقه های مذاهب اسلامی در آن اختلافی بایکدیگر ندارند.

۲۹- السنّة والشیعة، ص ۲۰.

دوم؛ فروعی که اختلاف در آن زیانی در بر ندارد، خواه در امور عملی باشد خواه در امور نظری.

دانستن این نکته ضروری است که آیا امور مورد اتفاق، اهمیت و ارزش بیشتری دارد یا امور مورد اختلاف. پس از توجه به مسایل فقهی می بینیم که همه فقهای سنی و شیعه در نمازهای واجب و تعداد آن اوقات اصلی و ارکان و اجزای اصلی و شرایط عمده معتبر در آن اختلافی بایکدیگر ندارند و اختلاف در دست برسینه نهادن است که آیا راجع می باشد یا جایز و این که آیا می توان برخوردینها و پوشیدینها سجده کرد یا نه؟ در روزه ماه رمضان نیز می بینیم که وجوب روزه و محرّمات و مبطلات اصلی آن میان فقها مشترک است و اختلاف در فروع آن می باشد، نظیر این که اگر غذای مانده در لابه لای دندان را بلعید آیا روزه باطل است یا نه.

از عبادات مهم، یکی حج است. اعمال عمره نظیر احرام و طواف و نماز طواف و سعی و تقصیر و نیز اعمال حج مثل احرام و وقوف در عرفه و مزدلفه و اعمال منی و جز آن همگی از اموری هستند که همه برآن اتفاق نظر دارند و نیز بسیاری از محرّمات احرام این چنین است و اختلاف در امثال این امور است که آیا در حال احرام می شود از زنی خواستگاری کرد یا نه و این که آیا در روز می توان سایه گرفت یا خیر؟ اقوال فقهی مورد اتفاق مذاهب تسنن و تشیع به حمد خدا بسیار است.

هنگامی که فتاوی شیعه را با اهل سنت مقایسه می کنیم، بیشتر آنها را موافق یکی از مذاهب چهارگانه می یابیم. گاهی نیز شاهد موارد مورد اتفاق تسنن و تشیع حتی در اصول فقهی ادله هستیم. برای مثال، شیعه هنگام دست نیافتن به نصی در کتاب و سنت به قیاس استناد نمی کند، بلکه رأساً به اباحه در شبهات ابتدایی و احتیاط در شبهات همراه با علم اجمالی منتقل می شود و این حزم را می بینیم که با شیعه موافقت می کند و کتابی در ابطال قیاس، رأی و استحسان می نگارد.

فقهای امامیه در قاضی، اجتهاد را شرط می دانند و امام شافعی نیز با آن موافق است. شیعه شهادت کودکانی را که به سن ده سالگی رسیده اند در باره زخم و

شکفاتی که به شرط عدم تفرق آنها و به شرط جمع بودن آنها می پذیرد و امام مالک نیز موافق این نظر است.

قابل توجه آن که ما در تاریخ، شخصیت‌های متعددی از فقهای شیعه را می بینیم که عهده دار کرسی تدریس و صدور فتوا در مذاهب چهارگانه و جز آن بوده اند که از جمله ایشان ابو جعفر طوسی است که به دعوت القائم بامر الله خلیفه عباسی، (در گذشته به سال ۴۶۷هـ) کرسی تدریس را به عهده داشت و کتاب او «الخلافا» در احکام نمونه ای از علم فراوان و احاطه او به اقوال و مذاهب فقهی است. سیصدتن از مجتهدان سنی و شیعه روزگارش شاگرد وی بوده اند.

جمهور فقهای اسلام در قواعدی اتفاق نظر دارند که احکام شرعی گونا گونی بر آن استوار شده و بسیاری از آراء فقهی از سر چشمه آن سیراب می شوند. از جمله این قواعد قاعده عملی گرفته شده از این سخن پیامبر اکرم (ص) است:

«هر چیزی حلال است، تا آن که به حرمت آن آگاهی یابی»، و نیز «قاعده رفع» که از حدیث رفع گرفته شده، و نیز «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» و نیز «قاعده نفی عسر و حرج»، که از این سخن پروردگار گرفته شده است: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَبُرِّدُوا اللَّهُ بِكُمُ الْهَسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»، و نیز «قاعده ید» که از این سخن پیامبر گرفته شده است: «بَرِّدْ أُنْجَحَ گرفته تا آن را تأدیه کند».

در زمینه حدیث و علوم نقلی نیز موارد اتفاق بسیاری به چشم می خورد. خواننده کتابهای متداول حدیث که نزد اهل تسنن و تشیع مورد اعتماد است در می یابد احادیثی که در لفظ و معنا مورد اتفاق است بیش از احادیثی است که به مذهب خاص اختصاص دارد. این اتفاق نظر در انحصار موضوع خاصی نیست، بلکه موضوعات و زمینه های متعددی را دربر می گیرد. زیرا ما بخش بزرگی از روایتها را می بینیم که در فقه مشترك است، چنان که بسیاری از روایات را می یابیم که در عقاید، اخلاق، آداب و دیگر موضوعات اسلامی مشترك است، ثابت شده است که ائمه حدیث و فقه اهل سنت، از امامان اهل بیت و محدثان شیعه و علمای بزرگ تشیع حدیث

روایت می کرده اند. اصحاب صحاح سته از رجال شیعی همچون ابان بن تغلب و جابر جعفی و محمد بن حازم و عبید الله بن موسی و دیگران حدیث روایت کرده اند. ملاک عمل به حدیث و روایت راوی همان اعتماد به صدق راوی و امانتداری او در نقل است - سنی باشد یا شیعی - مانند حکمتی که مؤمن آن را در می یابد، هر کجا و هر وقت که باشد. و این همان ملاکی است که شیعه امامیه نیز بر آن تکیه می کند. محدثان شیعه در بسیاری از اوقات، احادیث نبوی را از طرقی غیر از اهل بیت و اصحاب ایشان نقل می کنند و فقهای شیعه در احکام شرعی به احادیثی استناد می کنند که از سوی کسانی با مذهبی مخالف روایت شده، البته مشروط بر آن که شرایط حدیث حاصل باشد و اخبارشان موثقه به شمار آید»^{۳۰}.

تکفیر، هرگز

اسلام می خواهد جامعه اش بر اساس گذشت و رحمت استوار باشد و دروازه های جامعه اسلامی به روی همه انسانها باز باشد، تا همگی زیر درفش ایمان به خدا و تسلیم در برابر شریعت او گرد آیند. از همین رو اسلام در وضع شرایط و شایستگیهای انتساب به جامعه خود سخت نمی گیرد و صرف گفتن شهادتین (لا اله الا الله، محمد رسول الله) برای پذیرش فرد در جامعه مسلمانان کافی است، تا بدین ترتیب جزئی از جامعه مسلمانان باشد که هر چه برای آنها و بر آنها باشد برای او و بر او نیز خواهد بود. در این هنگام زمینه همچنان برای تفاوت سطوح اخلاص و درجات ایمان و تقوای افراد جامعه باز است.

از آن جا که برخی از مردم می کوشند جامعه خود خواهی و تنگ نظری یا سودجویی بر پیکردین بپوشانند، لذا اسلام ایفای هر گونه نقش «پلیسی» را بر دروازه خود رد می کند و نمی پذیرد که کسی به عنوان پاسبان کسانی را که مایلند به آستانه اسلام

۳۰- الوفاق علی الصعید الفقهی، مجله التوحید، شماره ۷، سال ۲، ص ۵۵-۵۰.

در آیند براند یا به اخراج کسانی حکم کند که در سایه اسلام زندگی کنند.
 خداوند تبارک و تعالی صراحتاً و با قاطعیت اعلام می کند که نباید کسی را که
 خود را به اسلام منتسب می کند، راند، گر چه این کس به تازگی با اسلام و مسلمانان
 جنگیده باشد.

خداوند سبحان می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 فَتَعَبْتُمْ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَى إِلَيْكُمُ السَّلَامُ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَتَّبِعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ
 اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَعَبْتُمْ إِنِ اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
 خَبِيرًا » ۳۱.

اگر در جنگ، یکی از محاربان کافر به یکی از مسلمانان درودی اسلامی نظیر
 السلام علیکم بفرستد و این درود را به منزله انتساب به اسلام اظهار دارد، مسلمانان
 باید او را بپذیرند و انگیزه ها و پیشینه هایش هر چه که باشد، باز باید چنین کسی را از
 خود به شمار آورند.

در این جا به بیان سخنان و آرای بعضی از دانشمندان می پردازیم که بر گذشت
 اسلام و گسترش موجودیت اجتماعی آن تأکید دارند:

شیخ عبد الرحمن عبد الخالق یکی از بزرگان سلفیهای معاصر می گوید:
 « ما زمانی حکم به اسلام فرد یا گروهی می کنیم که در احوال آنها اشاره ای
 بدان یافت شود که مثلاً نماز می گذارند یا در راههای مسلمانان آمد و شد می کنند یا
 لباسی همچون مسلمانان بپوشند یا همچون دیگر مسلمانان هنگام خوردن طعام نام خدا
 را بر زبان آورند، یا در برابر ما شهادتین را بگویند، دلیل آن، این سخن پروردگار
 است که می فرماید: « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَى إِلَيْكُمُ السَّلَامُ لَسْتَ مُؤْمِنًا ». این سخن
 پروردگار، انکار عمل پاره ای از مسلمانان است که فردی را در جنگ به قتل می

۳۱- نسا / ۹۴: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای جهاد رهسپار شوید نیک تفحص کنید. و به آن کس
 که بر شما سلام گوید مگویند که مؤمن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می جوید و حال آن که غنیمتهای
 بسیار نزد خداست. شما پیش از این چنان بودید. ولی خدا بر شما متت نها. پس تفحص کنید که خدا بر اعمالتان آگاه است.

می رسانند، که به علامت تسلیم دست خود را بالا برده و شهادتین را بر زبان آورده است، به همین علت پیامبر(ص) پس از آن که اسامه بن زید در جنگ فردی را کشت که لا اله الا الله بر زین جاری کرده بود، به وی چنین فرمود: چه خواهی کرد هنگامی که در روز قیامت لا اله الا الله ظهور کند. اسامه گفت: یا رسول الله او این سخن را برای پناه گرفتن بر زبان آورد. پیامبر فرمود: آیا تو از قلب او آگاهی داشتی؟

این بدان علت است که مردی که اسامه به قتل رسانده بود، گروهی از مسلمانان را کشته بود تنها هنگامی که شمشیر اسامه بر سر او قرار گرفت لا اله الا الله گفت و این خود قرینه ای مؤکد و حتی دلیلی است بر آن که وی قلباً کافر بوده و صرفاً از ترس شمشیر شعار توحید داده است. ولی با این حال پیامبر اکرم به ما دستور می دهد که دست لز چنین کسی بداریم، حتی اگر از شورش و جنگ او علیه خود در امن نباشیم. این خود بزرگترین دلیل است بر این که خون گوینده لا اله الا الله بر ما حرام است. حتی اگر به یقین بدانیم که او در اظهار این سخن دروغگوست.

دلیلی دیگری که ما را ملزم می کند با چنین فردی رفتاری اسلامی در پیش گیریم، حتی در صورتی که دلیلی بر مسلمان بودن واقعی او نداشته باشیم این فرموده پیامبر است که: «بر هر فرد شناخته یا ناشناخته ای سلام کن». به همین سبب پیامبر اکرم(ص) اسلام همه هیأت‌هایی را که نزد او می آمدند می پذیرفت و به اسلام آنها گواهی می داد و با آنها رفتاری همچون مسلمانان داشت، با آن که هنوز ایمان به قلب بسیاری از آنها وارد نشده بود و بسیاری از آنها نیز هنوز با حقیقت ایمان آشنایی نداشتند. خداوند سبحان می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَكِنْتُمْ قَوْمًا مُّسَلِّمِينَ» ۳۲. این، شهادتی است از سوی خداوند کریم به مردمی که هنوز ایمان در قلب‌هایشان وارد نشده و با این حال خداوند به آنها دستور می دهد که بگویند: اسلام آوردیم و بدون تردید این سخن آنها مؤمنان را ملزم می کند که

۳۲- حجرات / ۱۶: اعراب پادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاروده اند، بگوید که تسلیم شده ایم

و هنوز ایمان در دل‌هایشان داخل نشده است.

با آنها رفتاری اسلامی داشته باشند و از ریختن خونشان دست بردارند و بر آنها سلام فرستند و حقوق دیگر يك مسلمان را در برابر آنها ادا کنند.

کتاب و سنت به ما دستور می دهد حکم به اسلام کسی کنیم که چیزی از دین را اظهار کند و ورود خود به اسلام را اعلام دارد، حتی اگر منافق و دروغگو باشد، مانند اعرابی که اسلام خود را اعلام می کردند، در حالی که هنوز شناختی از حقیقت ایمان نداشتند، مانند پناهندگان و ترسوهایی که از بیم شمشیر اسلام می آوردند و نیز مانند طمع کاران منافقی که گاهی تظاهر به اسلام می کردند و کفر خود را در سینه پنهان می داشتند، که خدا بدان آگاه است. خداوند به ما دستور داده تا اظهارات بیرونی این گروه را بپذیریم و درونشان را واگذاریم، چنان که پیامبر اکرم (ص) ظاهر منافقان را پذیرفت و بر همین اساس با ایشان رفتار کرد و بر اساس آنچه خداوند از اسرار ایشان بر پیامبر آشکار ساخت با آنها برخورد نکرد. به علاوه آن پیامبر خود از اخبار آنها آگاهی داشت و انجام کار آنها را به سبب پلیدی نیتشان به خداوند تبارک و تعالی واگذارد»^{۳۳}.

در صحیح بخاری به سند خودش آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کسی که شهادت لا اله الا الله بدهد و روی به قبله ما داشته باشد و نماز ما را بگزارد و از ذبیحه ما بخورد مسلمان است و هر چه برای يك مسلمان و بر يك مسلمان است برای او و بر او نیز هست»^{۳۴}.

در همین جا به اسناد از انس آمده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «کسی که نماز ما را بگزارد و روی به سوی قبله ما آورد و از ذبیحه ما بخورد مسلمانی است که در امان خدا و رسول خداست، پس در امان خدا به او خیانت نکنید»^{۳۵}.

۳۳- فصول من السياسة الشرعية في الدعوة الى الله، ص ۱۰۰-۹۶.

۳۴- الفصول المهمة في تأليف الأمة، ص ۱۳.

۳۵- همان مأخذ، ص ۱۴.

بخاری و مسلم در صحیح خود از اسامه بن زید نقل کرده اند که گفت: پیامبر اکرم (ص) ما را به حرقه فرستاد و ما صبحگاه بر آنها وارد شدیم و شکستشان دادیم و من یکی از انصار مردی از ایشان را تعقیب کردیم، پس چون به او رسیدیم گفت: لا اله الا الله. آن مرد انصاری از او دست کشید و من با نیزه خود زخمی بدو زدم که بر اثر آن بمرد. هنگامی که آمدیم، این خبر به پیامبر (ص) رسیده بود. حضرت فرمود: ای اسامه! آیا او را پس از آن که اظهار لا اله الا الله کرد، کشتی؟ عرض کردم: او برای پناه گرفتن چنین سخنی را بر زبان آورد. وی می گوید: حضرت آن قدر این سخن را تکرار کرد که آرزو کردم ای کاش قبلاً اسلام نیاورده بودم^{۳۶}.

در صحیح بخاری و مسلم به اسناد از مقداد بن عمرو آمده است که گفت: یا رسول الله! اگر من به کافری برخوردیم و به جنگ با یکدیگر پرداختیم و او با شمشیر یکی از دو دوست مرا قطع کرد و سپس به درختی پناه برد و گفت: تسلیم خدا شدم، آیا پس از گفتن این سخن، او را بکشم یا خیر؟ پیامبر (ص) فرمود: نباید او را بکشی، زیرا اگر او را بکشی او همچون تو خواهد بود، پیش از این که او را بکشی - یعنی مؤمن شده است - و تو همچون او خواهی بود پیش از آن که کلمه توحید را بر زبان آورد - یعنی کافر حربی خواهی بود.

سید شرف الدین رحمه الله در تفسیر این سخن چنین می گوید:

«نه در کلام عرب و نه در هیچ زبان دیگری سخنی یافت نمی شود که در احترام نسبت به اسلام و مسلمانان دلالتی بیش از این حدیث شریف داشته باشد. کدام عبارت می تواند هموزن و همسنگ این سخن باشد. حتی مقداد با در نظر گرفتن سوابق و موفقیت در امتحانات اگر چنین فردی را بکشد همچون کافرانی خواهد بود که با خدا و رسول در حال جنگند و مقتول به مشابهِ یکی از افراد برجسته پشتیبان و بزرگان جنگ بدر واحد خواهد بود و این، نهایت درجه احترام به اهل توحید است. پس باید هر فرد

بی پروا و ستیزه گری تقوای خدا در پیش گیرد» ۳۷.

در خبر سفیان بن سمط از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «اسلام، همان ظاهری است که مردم بر آند، شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله و بر پاکردن نماز و پرداختن زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان» ۳۸.

امام جعفر صادق (ع) در خبر سماعه چنین می فرماید: «اسلام، اظهار شهادت لا اله الا الله و تصدیق رسول خدا (ص) است و لذا خون چنین کسی محفوظ است و ازدواج و ارث بر اساس آن جریان می یابد و جمله مردم بر آند» ۳۹.

بخشی از سخن امام محمد باقر در صحیح حمدان بن اعین چنین است: اسلام، همان چیزی است که از قول و فعل پیداست و همان چیزی است که از همه گروهها جمله مردم بر آند و لذا خون چنین کسانی محفوظ است و بر اساس آن ارث جریان می یابد و ازدواج روا می گردد و بر اساس آن مردم بر نماز و زکات و روزه و حج گرد می آیند و از کفر خارج می گردند» ۴۰.

در صفحه ۴۹ جزء سوم کتاب طهارت «مصباح الفقیه» یکی از کتابهای معتبر شیعه نوشته آقا رضا همدانی چنین آمده است: «کسی که اقرار به شهادتین کرد همچون مسلمانان با او رفتار می شود و می توان با او معاشرت کرد و ازدواج کرد و تبادل ارث نمود، حتی اگر انفاق و عدم اعتقاد و آگاهی یافت».

بدین ترتیب اسلام می خواهد پیروانش وسعت دید و سعه صدر و گذشت داشته باشند، تا اختلاف نظر و تفاوت فهم یکدیگر را به خوبی در یابند. ما دامی که همه شعار اسلام را سر می دهند و تقید خود را نسبت بدان اظهار می دارند، مسلمانند، گر چه مذاهبشان متعدد و گروههایشان متفاوت باشد، چه رسد به آن که اصول این مذاهب

۳۷- همان.

۳۸- همان مأخذ، ص ۲۳.

۳۹- همان.

۴۰- همان مأخذ، ص ۲۴.

یکی است وارکانی متحد دارند که خاستگاه همه آنهاست.

ولی يك بیماری خطرناك در پاره ای از محافل اسلامی شیوع یافته که همان بیماری شتاب در تکفیر کسانی است که مذهب ورأی دیگری دارند. اسلام در نظر این بیماران محدوده ای تنگ دارد که در بینش و اعتقاد آنها خلاصه می شود و هرکس حتی اگر به اندازه مویی از آن فاصله گیرد جامه اسلام از او بر گیرند و به کفر و الحادش حکم کنند.

خوارج، بدعت گذران تکفیر

پس از آن که حضرت علی بن ابی طالب (ع) مجبور شد که در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین که علیه سرکشی معاویه بن ابی سفیان در گرفته بود، حکمیت را بپذیرد، گروهی از لشکریان حضرت به علت صلح با معاویه و پذیرش حکمیت راه مخالفت در پیش گرفتند و از فرمان امام خارج شدند و برای توجیه خروج خود و عدم پذیرش حکمیت نظریه و فلسفه ای را بنیان نهادند و در موضع خود آن قدر تند روی کردند که حکم به کفر حضرت علی (ع) دادند و بر حکومت او شوریدند و پیروان و اصحاب حضرت را به قتل رساندند.

تاریخ برخی از نمونه ها و مظاهر تند روی آنها را ثبت کرده است از جمله: روزی آنها در راه به يك مسلمان و يك مسیحی برخوردند، مسلمان را کشتند، زیرا با اعتقاد آنها مخالف بود و به مسیحی سفارش کردند که پیمان پیامبر را پاس دارید.

روزی واصل بن عطا با دوستانش در حال سفر بود. احساس کردند خوارج در یکی از پیچهای راه کمین کرده اند. دوستان او از هیبت خوارج هراسیدند، ولی او به آنها اطمینان داد که آنها را نجات خواهد داد. در برابر خوارج ادعا خواهد کرد که وی و دوستانش مشرکند. بدین جهت خوارج متعرض ایشان نشدند و این سخن پروردگار را در باره آنها به اجرا در آوردند که: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ

كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلَغَهُ مَآئِنَهُ^{٤١}.

عبد الله بن خباب صحابی پیامبر اکرم (ص) در حالی که قرآنی بر گردن خود اویخته و بر خری سوار بود و همسر حامله اش را به همراه داشت به خوارج برخورد خوارج گفتند: همین که بر گردن توست به ما دستور می دهد که تو را بکشیم. در این هنگام یکی از آنها خرمایی را که از نخلی به زمین افتاده بود برداشت و بردهان خود گذاشت: به اعتراض بر او فریاد کردند. او آن را بیرون افکند تا ورج کرده باشد. یکی دیگر از آنها به خوکی برخورد و آن را کشت. دوستانش گفتند: این فساد در زمین است و حکم کردند تا رضایت صاحب خوک را جلب کنند.

چون عبد الله بن خباب این صحنه را دید گفت: پس اگر شما در آنچه دیدم صادق باشید دیگر مرا از شما هراسی نیست، زیرا من مسلمانی هستم که به اسلام خدشه ای وارد نیاورده ام و شما مرا این داشتید و گفتند که بر من ترسی نیست. خوارج به او گفتند: نظر تو در باره علی (ع) پس از حکمیت و حکومت وی چیست؟ عبد الله گفت: به خدا سوگند، علی (ع) از شما آگاهتر و در دینش متقی تر است و بینشی عمیقتر دارد.

خوارج گفتند: تو دنباله رو هدایت نیستی، بلکه پیرو نامی. به خدا سوگند تو را چنان بکشیم که هیچ کس را نکشته ایم. سپس او را گرفتند و دستهایش را از کت بستند و او وزن حامله اش را آوردند و آنها را خواباندند و مرد را ذبح کردند. خون او در نهر جریان یافت و پس از او به سوی همسر وی آمدند: زن گفت: آیا از خدا نمی هراسید؟ من يك زنم. آنها شکم زن را شکافتند و او را به قتل رساندند، همچنین سه زن از قبیله طی و امّ سنان صیداویه را کشتند^{٤٢}.

این چنین، خوارج به بیماری تکفیر مسلمانان مخالف با نظر خود مبتلا شدند.

٤١- توبه / ٦؛ و هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکانی امنش

برسان، زیرا اینان مردمی نادانند.

٤٢- الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ٣، ص ٣٧٤-٣٣٤.

این پدیده در آن روزگار پدیده ای بی سابقه بود، زیرا هیچ کس پیش از آنها جرأت نمی کرد به صرف داشتن اختلاف نظر و اختلاف موضع که گاهی همچون کشتن عثمان و جنگ جمل و جنگ صفین به کشتار نیز کشیده می شد، دیگری را به کفر متهم کند. این بیماری مهلك به دیگران نیز سرایت کرد و تکفیر در میان گروههای متعصب و تند رو به هنگام اختلافات مذهبی و فکری به يك سلاح تبدیل شد، زیرا هر يك از طرفهای متعصب، اسلام را در عقیده و درك خود محصور می دانند و اگر کسی کوچکترین مخالفتی با این طرز تفکر داشته باشد از اسلام خارج و محکوم به کفر یا شرك است.

برای مثال، از محمد بن موسی حنفی قاضی دمشق، (در گذشته به سال ۵۰۶ هـ) نقل شده است که می گفت: «اگر من قدرتی داشتم، از شافعی مذهبان جزیه می گرفتم»^{۴۳}. چنان که از ابو حامد طوسی (در گذشته به سال ۵۶۷ هـ) نقل شده است که می گفت: «اگر قدرت می داشتم از حنبلی مذهبان جزیه می ستاندم»^{۴۴}. مفهوم ستاندن جزیه آن است که ایشان این عده را غیر مسلمان می دانستند و با آنها همچون اهل کتاب رفتار می کردند.

هنگامی که ابن تیمیّه دمشقی (در گذشته به سال ۸۶۷ هـ) آراء خود را که مخالف آراء دیگر علما و مذاهب بود طرح کرد، در دمشق و شهرهای دیگر ندا در داده شد که: هر که بر آیین ابن تیمیّه باشد مال و خونس مباح است^{۴۵}. یعنی آنها کافر محاربتند. گر چه شیخ ابن حاتم حنبلی می گوید: «کسی که حنبلی نباشد مسلمان نیست»^{۴۶}، ولی شیخ ابو بکر مقرئ، واعظ جوامع بغداد تمام حناپله را کافر می داند^{۴۷}.

۴۵- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴۴- همان.

۴۵- همان، ص ۱۹۱.

۴۶- به نقل از تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۳۷۵.

۴۷- به نقل از شلرات الذهب، ج ۲، ص ۲۵۳.

شیخ علی بن الحسن ملقب به سیف الدین (در گذشته به سال ۶۳۱ هـ) حنبلی بود و سپس شافعی شد، ولی فقهای بلاد بر او تعصب ورزیدند و حکم کفر و الحاد او را صادر کردند.^{۴۸}

شاید از بزرگترین فتنه‌هایی که میان مذاهب در گرفته همان فتنه ابن قشیری شافعی باشد. وی هنگامی که به سال ۴۶۹ هجری به بغداد وارد شد و در نظامیه جلوس کرد و به مذمت حنابله پرداخت و ایشان را به تجسیم نسبت داد و به وزیر وقت نامه ای نوشت و از حنبلیان شکایت کرد و از او یاری طلبید. پاران قشیری نیز رهبر حنبلیان، عبد الخالق بن عیسی را مورد حمله قرار دادند و بدین ترتیب جنگی میان دو طرف در گرفت و پیروان قشیری شافعی درهای مدرسه نظامیه را بستند. ابو اسحاق شیرازی خشمگین شد و فقهای شافعی از خشم تسلط حنبلیان نامه ای به نظام الملک نوشتند و بدین ترتیب دامنه های فتنه گسترش یافت و خلیفه به فکر حل این مشکل افتاد و به این نتیجه رسید که باید در بر قراری صلح میان آنها بکوشد. لذا قشیری و اصحاب او و ابو جعفر شریف رهبر حنابله و اصحابش را در محضر وزیر گرد آورد. هنگامی که وزیر از قشیری رئیس شافعیه خواستار صلح شد، وی خطاب به وزیر چنین گفت: چه صلحی میان ما خواهد بود؟ زیرا صلح میان دو طرفی خواهد بود که در حکومت یا دین یا ملک خصومتی با یکدیگر داشته باشند، در حالی که این قوم ما را کافر می پندارند و ما نیز معتقدیم هرکس عقاید ما را باور نداشته باشد کافر است، پس چه صلحی میان ما خواهد بود؟^{۴۹}

۴۸- به نقل از مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۴.

۴۹- به نقل از ذیل طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۲.

محنت خلق قرآن

در اواخر قرن دوم هجری در محافل بحث علمای مسلمان، گفتگو پیرامون مسأله تعیین هویت قرآن بود، که آیا قرآن مخلوق و حادث است که خداوند آن را آفریده یا به سبب انتسابش به خداوند سبحان قدیم است؟

طبیعتاً نتیجه این بحث هیچ تأثیری بر اصول عقیده و برنامه های مذهبی و منافع دنیوی ندارد، بلکه صرفاً بحثی حاشیه ای است که طرح آن ضرورتی ندارد و به همین سبب امامان هدایتگر بدان نپرداخته اند. ربان بن صلت از امام علی بن موسی الرضا (ع) پرسید: نظر شما در باره قرآن چیست؟ حضرت فرمود: سخن خداست، از آن پا فراتر نگذارید و از جز آن هدایت مجوید که گمراه می شوید.^{۵۰}

نکته مهم، التزام به قرآن و منحرف نشدن از آن است.

سلیمان بن جعفر جعفری می گوید: به ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا نظرت در باره قرآن چیست؟ زیرا گروهی پیش از ما در باره آن اختلاف دارند، گروهی آن را مخلوق و گروهی غیر مخلوق می دانند. حضرت فرمود: من آنچه را که آنها می گویند نمی گویم، بلکه می گویم قرآن کلام خداست.^{۵۱}

خود داری ائمه از اظهار نظر صریح پیرامون این موضوع در آن روزگار در حقیقت دوری از شرکت در فتنه ای مشکوک بود و این همان چیزی است که امام هادی (ع) بدان اشاره می کند. ایشان در نامه ای به یکی از شیعیان بغداد چنین می نویسد: «به نام خداوند بخشانیده مهربان، خداوند ما و شما را از گرفتار شدن در این فتنه حفظ کند که اگر چنین شود نعمتی بس بزرگ است و اگر چنین نشود ناپودی و هلاکت است. به نظر ما مجادله در امر قرآن بدعتی است که پرسنده و پاسخ دهنده در آن شرکت جسته اند، زیرا پرسنده به اموری می پردازد که به او مربوط نیست و پاسخ

۵۰- ابحاث فی الملل والنحل، ج ۲، ص ۲۹۹.

۵۱- همان مأخذ.

دهنده در اموری به سختی می افتد که ضرورتی ندارد و جز خداوند عزوجل خالق نیست و جز او همگی مخلوقند و قرآن کلام خداست و نباید از پیش خود نامی بر آن نهی که در این صورت از گمراهان می باشی. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که در نهان از خدایشان می هراسند و از رستاخیز در هراسند»^{۵۲}.

ولی همین مسأله جنبی در میان متعصبان و تندروها ملاک وحد فاصل ایمان و کفر شد. ابو عبد الله محمد یحیی دهلی (در گذشته به سال ۲۵۵هـ) می گوید: «کسی که قرآن را مخلوق بپندارد کافر است و زنش بر او حرام می باشد، اگر توبه کرد بخشوده شود و الا سر از تنش جدا می گردد و در قبرستان مسلمانان دفن نمی شود».

تکفیر حتی در میان زنان نیز رواج داشته تا آن جا که خطیب در تاریخ بغداد، جلد ۱۰، صفحه ۷۴ چنین آورده است که زنی به قاضی شریقه، عبد الله بن محمد حنفی مراجعه کرد و گفت: همسر من در باره قرآن نظر امیر المؤمنین را ندارد، پس مرا از او جدا کن.

اختلاف در میان مسلمانان و تکفیر یکدیگر رو به فزونی نهاد. گروهی معتقد بودند کسی که قرآن را غیر مخلوق بداند کافر است. ابن داود و بیروانش بر این اعتقاد بودند، تا آن جا که خلیفه واثق از روم خواست چهار هزارتن از اسرا را آزاد کند، البته مشروط بر آن که قایل به خلق قرآن باشند و دو دینار پردازند و اگر کسی از آن خود داری می ورزید، در اسارت باقی می ماند و این بدان معنا بود که اگر کسی قایل به خلق قرآن نمی بود، آثار کفر بر او مترتب می گشت»^{۵۳}.

هنگامی که احمد بن نصر نزد واثق آمد، واثق به او گفت: نظرت در باره قرآن چیست؟ احمد از کسانی بود که به غیر مخلوق بودن قرآن اعتقاد داشت. وی پاسخ داد: کلام خداست. واثق در دانستن نظر صریح او پای فشرد. برخی از حاضران گفتند:

۵۲- همان.

۵۳- الامام صادق والمذهب الاثبته، ج ۱، ص ۲۰۱.

ریختن خونش رواست. ابن ابی داود گفت: او شیخ نا متعادلی است، شاید که آسیبی به او رسیده یا عقلش دیگر گون شده است. واثق گفت: او را جز مبلغ کافران نمی بینم و دستور داد برای او شمشیری بیاورند. سپس گفت: هرگاه به سوی او برخاستم دیگر کسی برنخیزد که گامهای من به سوی این کافر که خدایی جز خدای مامی پرستد حساب شده است. سپس دستور داد زیرانداز اعدام بیاورند. پس از آن احمد را دست بسته بر آن نشانند و دستور داد ریسمانی به سرش ببندند و آن را بکشند و خود به سوی او رفت و گردنش را زد و فرمان داد سرش را به بغداد ببرند^{۶۷}.

آیا دردناک نیست که اختلاف نظر، چنین جنایات هولناکی را موجب گردد؟ و آیا عجیب نیست که این صحنه در میان امتی ظهور کند که دینش بر اساس گذشت استوار است و بر آزادی انسان و کرامت و حرمت مسلمان و منزلت او تأکید می ورزد؟ شیعه امامیه بیش از هر فرقه ای آماج فتاوی تکفیری قرار گرفته که متعصبان به دور از روحیه و اخلاق اسلامی آنها را صادر کرده اند که از جمله متأخران ایشان شیخ نوح حنفی است. وی در کتاب «الفتاوی الحامدیه»، شیعیان را کافر دانسته و قتلشان را واجب کرده و به اسارت در آوردن زنان و فرزندانشان را خواه توبه کنند یا نه رواشمرده است.

متعصبان و استفاده از سلاح تکفیر

امید می رود که امت اسلامی از این گونه سخنان پوچ چشم ببوشد و در عصر جدید از بیماریهای سده های گذشته رهایی یابد، عصر جدیدی که با مبارزه های بزرگی رو بروست و زندگی بر اساس پیشرفت علمی و تکنولوژیک جریان می یابد. آنچه موجب تأثر و تأسّف است ظهور حرکتها و قیامات متعصبانه ای است که می کوشند امت را به کشمکشهای فرقه ای و چند پارگی صفوف که در تاریخ گذشته بوده، بازگردند، آن هم در زمانی که امت مسلمان برای دفاع از مقدّسات به سرعت رفته و ثروتهای غارت شده خود بیش از هر زمانی به وحدت و یکپارچگی نیازمند است.

سلاح تکفیر بار دیگر از سوی پاره ای از گروههای اسلامی برای کوبیدن مخالفان عقیده و نظر آنها به کار گرفته می شود.

شیخ محمد جواد مغنیه پس از مطالعه مهمترین کتابهای این متعصبان چنین نتیجه می گیرد: «مهمترین نکته ای که در این گونه کتب به چشم می خورد آن است که اینها حرص شدیدی در تکفیر امت محمد (ص) دارند، حرصی که به حدّ شهوت و انتقام می رسد. اصل دینی، اجتماعی و سیاسی این گروه آن است که: یا باید مثل آنها باشی یا به قتل می رسی و اموالت غارت می شود و فرزندانت به اسارت در می آیند».

دکتر محمد بهی نیز هنگام بررسی این عده همین سخن را می گوید: «در این جا عامل جدایی میان آنها -متعصبان- و سایر مسلمانان به چشم می خورد. آنها خود را موحد و اهل توحید می دانند و کسانی که راه آنها را نمی پیمایند، با زیاده روی مشرک می انگارند. لذا دیگران نیز آنها را متعصب به شمار می آورند و ایشان را نسبت به این اصل اسلامی یعنی توحید، تنگ نظر و کوتاه اندیش تلقی می کنند، زیرا زیارت قبور یا ساختن آرامگاه موجب بازگشت بت پرستی جاهلی نخستین و همزمان با دوران دعوت اسلامی نمی شود و از همین رو برای هراس از شرک وجود ندارد و

نباید زائران یا سازندگان قبور را مشرک دانست.

بت پرستی قرن بیستم بت‌های ساخته از سنگ یا مرده نیست، بلکه تلقی حکومت مداران و متنفذان به عنوان بت است که البته این نوع بت پرستی را نمی توان با دعوت به ویران کردن قبور از میان برد، بلکه راه تحقق آن آگاه کردن مردم نسبت به برابری میان حاکم و رعیت و تحقق بخشیدن به برادری و همیاری اسلامی میان فرد و جامعه و پیاده کردن سایر اصول اسلامی در جوامع مسلمان نشین است.

اهمیت تکفیر

شیوه تکفیر، متهم کردن مردم در ادیان‌شان شرعاً و عقلاً امری ناپسند است و کسانی که این شیوه را در پیش می گرفتند در حقیقت به سبب جهلشان نسبت به اسلام و دوری آنها از اخلاق و تعالیم فرهنگی و والای اسلام بوده است که در نتیجه خط منحرفی را در فرهنگ و تاریخ امت اسلامی ترسیم کرده اند.

با نگاهی گذرا به احکام و آداب اسلامی و سیره و مواضع امامان هدایتگر و علمای مخلص و دیده ور امت، میزان انحراف این شیوه را در می یابیم و به این حقیقت پی می بریم که چنین شیوه ای مظهر عقب افتادگی و انحطاطی است که امت را در مسیر تند باد خود قرار داده است، چنان که به پیشرفته بودن اندیشه اسلامی و شیوه های آن و علو اخلاق ملتزمان بدان آگاهی می یابیم.

علی بن ابی طالب (ع) به هنگام نا فرمانی خوارج از او که حاکم شرع و برگزیده توده مردم بود، به رغم جسارت خوارج در انتساب حضرت به کفر و شرک، از روی بصیرت عمیق دینی و اخلاق والای اسلامی این خوارج را که او را کافر به شمار آورده بودند، تکفیر نمی کند و به خروج آنها از اسلام حکم نمی دهد، چه رسد به رفتار امام نسبت به دیگر مخالفان و سرکشان.

امام محمد باقر (ع) می فرماید که جد ایشان علی (ع) هیچ يك از مخالفان خود را به شرک و نفاق نسبت نمی داد و چنین می فرمود: « برادرانمان هستند که بر ما

شوریده اند»^{۵۵}.

از حضرت علی(ع) در باره اهل جمل پرسیدند که آیا ایشان مشرکند؟ حضرت فرمود: از شرک گریخته اند. به ایشان عرض شد: آیا منافقند؟ حضرت فرمود: منافقان جز اندکی خدا را یاد نمی کنند. از ایشان پرسیده شد: پس آنها کیستند؟ حضرت فرمود: برادرانمان هستند که بر ما شوریده اند»^{۵۶}.

کثیر بن عمر می گوید: در جمعه ای، علی بن ابی طالب(ع) بر منبر بود که مردی از خوارج آمد و چنین گفت: حکمی جز حکم خدا نیست. سپس دیگری برخاست و گفت: حکمی جز حکم خدا نیست. سپس از چند گوشه مسجد چند نفر به پا خواستند و همین را گفتند حضرت با دست اشاره کرد که بنشینند و فرمود: آری، حکمی جز حکم خدا نیست، ولی این سخن حقی است که از آن باطل مراد می شود. حکم خدا در انتظار شماست. شما سه حق نزد من دارید: شما را از رفتن به مساجدی که نام خدا در آن برده شود منع نمی کنیم و مادامی که با ما هستید غنیمتی را از شما دریغ نمی ورزیم و تا با ما نجنگیده اید با شما نخواهیم جنگید. سپس خطبه اش را از سر گرفت»^{۵۷}.

روایت شده است حضرت با اصحاب خود نشسته بود. زن زیبایی از کنار آنها گذشت و اصحاب نگاهشان به آن زن دوخته شد. حضرت فرمود: نگاه این جماعت آزمند است و همین موجب تزلزل آنهاست. پس هرگاه یکی از شما زنی را دید و او را خوش آمد، باید که همسرش را بساید زیرا این زن زیبا نیز همچون زنان دیگر است. پس، مردی از خوارج گفت: خدا بکشد این کافر را که چه فهم است! اصحاب بر او ریختند تا به سبب دشنام به امام و کافر خواندن ایشان او را بکشند، ولی امام آنها را از این کار بازداشت و فرمود: مهلتی، پاسخ دشنام، یا دشنام است یا بخشودن گناه»^{۵۸}.

۵۵- الرسائل، ج ۱۱، ص ۶۲.

۵۶- درسهای از ولایت فقیه، ج ۲، ص ۸۰۷.

۵۷- همان، ص ۸۰۶.

۵۸- نهج البلاغه، قصار الحكم، ۴۲۰.

غزالی در مستصفی نقل می کند که قاضیان در باره پذیرش یا عدم پذیرش شهادت خ، وارج بصری با امام مشورت کردند و امام دستور داد شهادت آنها را بپذیرند.^{۵۹}

این موضعگیری امام باز تاب و تجسّم اخلاق پیامبر اکرم (ص) و رهنمودهای ایشان است، زیرا حضرت، اصحاب و پیروان خود را چنین تربیت می کردند که به حقوق انسان به طور عام و به حقوق مسلمانان بطور خاص احترام بگذارند و در متهم کردن کسی، در دینش شتاب نکنند.

در صحیح به اسناد از پسر عمر آمده است که گفته: پیامبر اکرم (ص) در حالی که در منی بود به مکه معظمه اشاره کرد و فرمود: آیا می دانید این چه شهری است. گفتند: خدا ورسولش آگاهترند. حضرت فرمود: این شهر حرام است. آیا می دانید این چه روزی است؟ گفتند: خدا ورسولش آگاهترند. فرمود: این روز حرام است. آیا می دانید این چه ماهی است؟ گفتند: خدا ورسولش آگاهترند. فرمود: ماه حرام است و سپس افزودند: همانا خداوند خون و مال و آبروی شما را همچون حرمت این شهر وروز و ماه بر یکدیگر حرام کرده است.^{۶۰}

بخاری در باره فرستادن علی (ع) و خالد به ین روایت می کند که مردی برخاست و گفت: یا رسول الله از خدا بپرهیز. پیامبر اکرم (ص) فرمود: وای بر تو آیا تو مستحق ترین مردم زمین در تقوای خدا نیستی؟ خالد گفت: یا رسول الله سر از تنش جدا کنم؟ حضرت فرمود: نه، شاید که نماز می گزارد. نظیر همین حدیث را عسقلانی در اصابه در شرح حال سرحوق مناقق آورده است، که چون او را برای کشتن نزد پیامبر آوردند حضرت فرمود: آیا نماز می گزارد؟ گفتند: آری، البته در برابر مردم. حضرت فرمود: همانا که من از کشتن نماز گزاران نهی شده ام.^{۶۱}

۵۹- مالا یجوز فیہ الحلال بین المسلمین، ص ۱۲۱.

۶۰- الفصول المهمّة، ص ۲۱.

۶۱- همان مأخذ، ص ۱۹.

در صحیح بخاری از عتبان بن مالك انصاری آمده است که وی نزد پیامبر آمد و از ایشان خواست تا به خانه او رود و نماز بگذارد تا او آن جا را نمازگاه خود قرار دهد. عتبان می گوید: حضرت صبح کرد و با ما دو رکعت نماز گزارد. تا آن جا که عتبان می گوید: چندین مرد به درون خانه ریختند و یکی از آنها گفت: مالک بن دحشبن کجاست؟ دیگری گفت: این منافقی است که نه خدا را دوست دارد و نه رسول خدا را. پیامبر اکرم (ص) فرمود: چنین سخن بگو، آیا نمی بینی که او برای خدا لا اله الا الله می گوید. آن مرد گفت: او خیر خواه منافقان است پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند سبحان کسی را که در راه خدا لا اله الا الله بگوید، بر آتش حرام کرده است.^{۶۲}

ابو حامد غزالی از بزرگترین علمای قرن پنجم هجری است که از مذهب اشاعره روی گرداند. لذا اشاعره علیه او آشوبی به پا کردند و او را در دین خود متهم ساختند و برخی حکم کفر او را صادر کردند. این، خود موجب شد که غزالی کتابی علیه شیوه تکفیر و سرکوب فکری بنگارد و آن را «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه» بنامد. عبارات زیر از آن کتاب است:

«از مخاطب خود از هر فرقه ای از متکلمان که باشد بخواه تعریفی از کفر بیان دارد، اگر گمان کرد که کفر هر آن چیزی است که با مذهب اشعری یا معتزلی یا حنبلی یا جز آن مخالفت داشته باشد بدان که او موجودی مغرور و کودن است که تقلید او را به بند کشیده است و تو را در متقاعد کردن او همین بس که با ادعای طرفهای او با وی مقابله کنی، زیرا که او میان فرقه ها فرقی نمی نهد.

بدان که شرح آنچه موجب کفر می شود یا نمی شود تفصیل بسیاری می طلبد، ولی توهم اکنون به يك توصیه و يك قانون قناعت کن. اما توصیه آن است که زبان خود را از اهل قبله، مادامی که قائل به لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند، بازداری و این سخن آنها را نقض سخن آنها همچون جایز دانستن نسبت دروغ به پیامبر اکرم (ص)

است. وقانون این که بدانی نظریات دو گونه اند: گونه ای مربوط به اصول عقاید و گونه ای مربوط به فروع.

اصول ایمان سه تاست: ایمان به خدا، ایمان به پیامبر خدا و ایمان به روز رستاخیز و جز این سه، فروغند.

بدان که در فروع تکفیر نیست، مگر دیگر مسأله و آن عبارت است از این که حکمی انکار شود که با تواتر قاطع واجماع همه فرق اُمَّت ثابت شود که از پیامبر اکرم (ص) است، همچون انکار وجوب نماز و روزه ماه رمضان.

اما آنچه متواتر پنداشته می شود و حال آن که در حقیقت متواتر نیست، بسیار دیده می شود که در دوران مختلف محقق یافته است و همگان، بدان علم قاطع ندارند، و از این جمله است ادعای برخی از شیعیان در این که در لایقتر بودن علی بن ابی طالب (ع) به امامت و انحصار امامت در او و فرزندانش نص صریح وجود دارد و در مقابل، نزد مخالفان آنها خلاف این نظر تواتر یافته است و ما با این که سخن شیعه را نمی پذیریم ولی آنها را به کفر نسبت نمی دهیم»^{۶۳}.

شهید حسن الہنا می گوید: «ما مسلمانی را که به شهادتین اقرار دارد و به اقتضای آن عمل کند و فرایض خود را به جا می آورد به علت یک نظر یا یک گناه تکفیر نمی کنیم، مگر آن که سخن کفر آلودی بر زبان آورد یا یکی از امور ضروری دین را انکار کند، یا سخن صریح قرآن را تکذیب کند، یا آن را به گونه ای تفسیر نماید که شیوه های زبان عربی به هیچ روی آن را برنتابد، یا به گونه ای عمل کند که توجیهی جز کفر نداشته باشد»^{۶۴}.

اخیراً کتابی از شیخ عبد الرحمن عبد الخالق یکی از اعلام سلفیان معاصر تحت عنوان «فصول السياسة الشرعية في الدعوة الى الله» انتشار یافته که پیرامون مسأله

۶۳- ما لا يجوز فيه الخلاف، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۶۴- التوبة الاسلامية ومدرسة حسن الہنا، ص ۱۲۰.

تکفیر متظاهران به اسلام مفصلاً بحث و گفتگو کرده و با دلایل گونا گونی خطا و انحراف شیوه تکفیر را به اثبات رسانده است. تنها مشکل این کتاب غفلت آن از موضوع تکفیر میان مذاهب بر اساس اختلاف در پاره ای آراء و عقاید است و این همان لغز شکاهی است که بیشتر سلفیان در آن لغزیده اند. وی در این کتاب از اسلام صوری و در باری دفاع کرده و جنبشهای انقلابی اسلامی را که علیه حاکمان جور می شورند، محکوم کرده است.

در حالی که شیخ رضا در صفحه ۴۴ جلد هفدهم «المنابر» چنین می گوید: «بزرگترین بلای فرقه های اسلامی آن است که یکدیگر را به فسق و کفر متهم می سازند، با آن که قصد هر یک رسیدن به حق با بذل تلاش برای تأیید حق و اعتقاد به حق و دعوت به سوی آن است، پس مجتهد حتی اگر خطا کند معذور است»^{۶۵}.

ابن حزم در صفحه ۲۴۷ اواخر جلد سوم کتاب «الفصل فی الاهواء و الملل والنحل» چنین می گوید: «گروهی معتقدند که هیچ مسلمانی به سبب سخنش در اعتقاد یا فتوا تکفیر و تفسیق نمی شود، گر چه هرکس که در راه عقیده ای بکوشد و آنچه را حق می یابد آیین خود قرار دهد به هر حال مأجور خواهد بود، اگر به هدف رسد دو اجر و اگر خطا کند یک اجر خواهد داشت. این نظر ابن ابی لیلی و ابو حنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داود بن علی و هر صحابه ای است که دانسته ایم در این مسأله نظری دارد و هرگز در آن اختلافی در میان ایشان ندیده ایم»^{۶۶}.

اوزاعی می گوید: به خدا سوگند اگر پاره پاره شوم گوینده شهادتین را تکفیر نمی کنم.

از ابن سیرین است که: «اهل قبله همگی نجات خواهند یافت».

ابو عیینه می گوید: اگر درندگان گوشت مرا بخورند، برای من بهتر از آن است

۶۵- الفصول المهمه، ص ۳۵.

۶۶- همان، ص ۳۸.

که خداوند را در حالی ملاقات کنم که نسبت به کسی که قائل به وحدانیت خدا و نبوت محمد(ص) است دشمنی در دل داشته باشم^{۶۷}.

تعصب و سرکوب فرقه ای

«ابان بن تغلب» از شاگردان خاص امام جعفر صادق(ع) بود. امام به او دستور داد که برای صدور فتوا در مسجد مدینه جلوس کند. از آن جا که پرسشگران وفتوا خواهان، مذاهب و مراجع گونا گونی داشتند، لذا امام از او خواست تنها به عرضه نظر اهل بیت وفتوای ایشان بسنده نکند، بلکه به هرکس بر حسب مذهب او فتوا دهد. امام جعفر صادق(ع) به او می فرماید: «به آنچه از نظر آنها آگاهی داری به ایشان خبر (فتوا) بده»^{۶۸}.

شیخ ابو زهره داستان مشابهی را از شاگرد دیگر امام جعفر صادق(ع) یعنی مسلم بن معاذ هروی نقل می کند. وی در مسجد می نشست و بر اساس نظر همه ائمه برای مردم فتوا صادر می کرد، تا آن که روزی امام صادق(ع) به او فرمود: به من خبر رسیده که تو در مسجد می نشینی و برای مردم فتوا صادر می کنی. وی عرض کرد: آری و می خواستم به شما عرض کنم که گاهی فردی به من مراجعه می کند و من بر اساس نظر شما برای او فتوا صادر می کنم و گاهی فردی نزد من می آید و می بینم که مذهبی جز مذهب شما دارد، لذا بر اساس مذهب خودش برای او فتوا صادر می کنم. گاهی نیز شخصی به من مراجعه می کند که از مذهبش آگاهی ندارم، لذا اقوال ائمه از جمله اقوال شما را برای او باز می گویم. در این هنگام چهره امام جعفر صادق(ع) درخشید و فرمود: «آفرین، آفرین، من نیز چنین می کنم»، زیرا هرگاه از امام(ع) نیز هرگاه از مسأله ای پرسیده می شد همه اقوال علما را در باره آن مسأله ای متذکر می شدند^{۶۹}.

۶۷- همان، ص ۴۴.

۶۸- معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۹.

۶۹- الاسلام بین السنة والشیعة، ج ۲، ص ۶۹.

امام جعفر صادق(ع) هرگاه مورد سؤالی قرار می گرفت عمداً آرای علمای مختلف را یاد آور می شد و این همان چیزی است که امام ابو حنیفه با اجلال و احترام از آن یاد می کند و می گوید: «هنگامی که منصور او را احضار کرد و در پی من فرستاد و گفت: ای ابو حنیفه! مردم در بارهٔ جعفر بن محمد به فتنه افتاده اند، پس برای او چند پرسش دشوار طرح کن. من نیز چهل مسأله طرح کردم. پرسشها را از او می پرسیدم و او پاسخ می داد و چنین می گفت: شما چنین می گوید، اهل مدینه چنین می گویند و ما نیز چنین می گوئیم. گاهی با این آراء همراهی می کرد و گاهی نیز با آن به مخالفت بر می خاست، تا آن که به مسأله چهلم رسیدیم. سپس ابو حنیفه می گوید: آیا ما نمی گوئیم که آگاهترین مردم آگاهترین آنها نسبت به اختلاف نظر مردم است»^{۷۰}.

امام جعفر صادق(ع) یکی از ائمه اهل بیت(ع) است و بدون تردید به صحت رأی و حقیقت فتوای خود اعتقاد داشته است، ولی این مانع از آن نمی شد که آرا و فتاوی دیگران را نقل نکند تا بدین ترتیب در گذشت و احترام به آرای هر چند مختلف دیگران درسی به امت داده باشد.

حدیث دیگری وجود دارد که خود امام صادق(ع) آن را از جدش علی بن ابی طالب(ع) روایت می کند که مضمون آن چنین است که: درهای بهشت به روی همهٔ مسلمانان گشوده است، هر چند مذاهبشان با یکدیگر اختلاف داشته باشد. حضرت علی(ع) می فرماید: «بهشت هشت در دارد، از يك در آن پیامبران و صدیقان و از در دیگر شهدا و صالحان و از پنج دیگر شیعیان و دوستان ما و از در دیگر سایر مسلمانانی وارد می شوند که شهادت لا اله الا الله می دهند و در دل ذره ای کینه نسبت به ما اهل بیت ندارند»^{۷۱}.

۷۰- الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳، به نقل از جامع اسانید ابو حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۵۹.

گروه روشن بین اُمّت این چنین می اندیشید و در برابر اختلافات مذهبی با دید وسیع و سعه صدر عمل می کرد و این در حالی است که اُمّت از مظالم و ترازوهای برخاسته از عملکرد جبهه متعصبان مذهبی و سرکوبگران فرقه ای در رنج بسیار بوده است، کسانی که معتقد بودند حق در انحصار نظریات آنهاست و بهشت گنجایش جز آنها را ندارد. آنها این اجازه را به خود می دادند که مردم را به سبب اعتقادات و انتساباتشان مواخذه کنند و نظر دیگران را جنایتی می دانستند که حتی تحمل شنیدن آن را هم نداشتند، چه رسد به نقل یا احترام بدان.

برای درک خطرات، مظالم و ترازوهای برخاسته از این طرز تفکر و برای آن که محیط اُمّت مسلمان از وجود این بینش و پیامدهای پلید آن مصون بماند به بیان پاره ای از این جنایات که در گذشته ای دور و نزدیک رخ داده می پردازیم:

علامه ابن قدامه، (در گذشته به سال ۶۲۰هـ) در مقدمه کتاب خود «المغنی» پیرامون موضعگیری در برابر اختلافات مذهبی به وجود دو جریان در میان اُمّت اشاره می کند که عبارتند از جریان گذشت و تسامح و جریان تعصب و سخت گیری. وی می گوید: بسیاری از دانشمندان کوشیده اند که اختلاف علما در مسایل احکام را رحمتی برای اُمّت به شمار آورند، تا بدین ترتیب تساهل دینی را که با نصوص کتاب و سنت ثابت شده محقق بخشند، تا از آنچه خداوند در کتابش از زبان تفرقه و اختلاف که دین و دنیای گذشتگانی را به تباهی کشانده بهره یزد، گذشتگانی که خداوند ما را از این که نظیر ایشان باشیم، بر حذر داشته است: پروردگار می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^{۷۲}، تا آن که می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَارْتَفَعُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^{۷۳}.

ولی متعصبان مذهبی نخواستند که اختلاف میان آنها رحمت باشد و هر یک در

۷۲- آل عمران/ ۱۰۳؛ همگان دست در ریمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

۷۳- آل عمران/ ۱۰۵؛ همانند آن کسان مباحثید که پس از آن که آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد پراکنده

گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود.

الزامی کردن مذهب خود سخت گیری و بر پیروان خود حرام دانستند که از دیگران پیروی کنند، حتی برای نیازی که حاوی منافع آنها بود. طعن این عده نسبت به یکدیگر در کتابهای تاریخی و جز آن نظیر احیاء غزالی مشهور است، تا آن جا که اگر در شهری مسلمانی یافت می شد که مذهبی دیگر داشت مردم آن شهر او را به مشابه شتری گر گرفته می پنداشتند. از جمله يك بار یکی از حنفی مذهبیان افغانستان صدای مردی را شنید که در کنار او نماز می خواند و سوره فاتحه را تلاوت می کرد. چنان ضربه نیرومندی بر سینه او زد که آن مرد به پشت بیفتاد و مشرف به مرگ گشت. یکی از آنها نیز انگشت سبابه نماز گزاری را شکست، زیرا هنگام تشهد آن را بالا برده بود.^{۷۴}

از یکی از شافعی مذهبیان متعصب در باره حکم طعامی را پرسیدند که قطره ای شراب بر آن ریخته باشد. او چنین پاسخ داد: باید این طعام را جلوی يك سگ یا يك حنفی مذهب افکند. در مقابل از يك حنفی مذهب متعصب پرسیدند که آیا جایز است يك حنفی با زنی شافعی ازدواج کند؟ وی پاسخ داد: جایز نیست. زیرا ایمان آن زن محل تردید است. يك حنفی دیگر فتوا می دهد که يك حنفی می تواند با يك زن شافعی ازدواج کند، نه به این اعتبار که آن زن مؤمن است، بلکه با به شمار آوردن آن زن به عنوان اهل کتاب نظیر یهودیان و مسیحیان، که به اتفاق مسلمانان ازدواج با آنها جایز است. جهانگرد معروف «ابن بطوطه» می گوید، هنگامی که وارد آناتولی شد و خواست در یکی از مساجد نماز بگذارد، هنوز تکبیرة الاحرام نگفته و فاتحه کتاب را تلاوت نکرده بود که احساس کرد از این جا و آن جا سخنانی به او گفته می شود. پس فریاد زد که ای مردم! من چه جنایتی کرده ام؟ گفتند: تو شیعه هستی و در دستت به هنگام نماز افتاده است. ابن بطوطه پاسخ می دهد: من سنی مالکی هستم و در مذهب مادودست به هنگام نماز افتاده است. آنها گفتند: تودروغ می گویی. ابن بطوطه

۷۴- ما لا يجوز فيه الحلال بين المسلمين، ص ۷۹.

می گوید: به خدا سوگند آنها سخن مرا تأیید نکردند، مگر پس از آن که خرگوشی را برای من سر بردند و به خورد من که بسیار گرسنه بودم دادند (زیرا در مذهب شیعه خوردن خرگوش حرام است و آنها می خواستند با این کار از شیعه نبودن این بطوطه مطمئن شوند)^{۷۵}.

یاقوت حموی در «معجم» خود آورده است که در سال ۶۱۷ هـ از شهر «ری» گذر کرده و بیشتر آن را خراب یافته است. هنگامی که علت را از دانایان این شهر پرسید پاسخ می دهند که: در این شهر سه طایفه می زیسته اند: شیعه، حنفی و شافعی. حنفیان و شافعیان با شیعه به مخالفت برمی خیزند و میان آنها جنگ می گیرد، تا آن که از شیعه جز کسی که جان خویش را رها نده بود، هیچ کس باقی نماند. سپس میان حنفیان و شافعیان جنگ در می گیرد و این عده بر آن عده چیره می شوند و این خرابیها تنها در بخشهای شیعه نشین و حنفی نشین است.^{۷۶}

تعصّب مذهبی در میان برخی تا بدان حد می رسد که ایشان را وامی دارد از برخی سنتها و اعمال، به رغم مشروع بودن آنها دوری گزینند، آن هم صرفاً بدین سبب که در میان مذهب دیگر رواج دارد. این مخالف فرموده پروردگار است که فرمود: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۷۷}. زرقانی در «المواهب اللدنیة» در عمامه بستن پیامبر - در روایت علی (ع) - و انداختن آن بر دوشش سخن می گوید و سپس سخن عراقی حافظ را می آورد که از آن جا که این کار شعار بسیاری از فقهای امامیه گشته، لذا باید برای اجتناب از تشبّه به ایشان از این کار پرهیز کرد^{۷۸}.

زمخشری در چگونگی فرستادن درود بر پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) می گوید: مکروه است که در درود بر پیامبر فرد دیگری را همراه نام ایشان سازیم، زیرا

۷۵- الاسلام بین السنّة والشیعة، ج ۱، ص ۴۹.

۷۶- الشیعة فی المیزان، ص ۱۶۹.

۷۷- زمر/ ۱۸؛ آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند.

۷۸- الامام الصادق و المصائب الاربعه، ج ۱، ص ۲۰۵.

این کار موجب می شود به رفض متهم شویم.^{۷۹}

در این زمینه ابن تیمیه در «منهاج» خود هنگام بیان تشبّه به شیعه می گوید:
از همین رو برخی از فقه به ترك پاره ای مستحبات روی آورده اند، زیرا این مستحبات
شعار شیعیان شده است و اگر چه ترك این اعمال واجب نیست ولی به هر حال انجام آن
موجب تشبه به شیعیان است و در این صورت سنی از رافضی تمیز داده نمی شود و سود
تمیز داده شدن از آنها بیشتر از سود انجام این امر مستحب است.^{۸۰}

تعصّب با پیروان خود چنین می کند، ترك آنچه شرع بدان فرا می خواند و اصرار
در ایجاد مانع میان مسلمانان و دعوت آشکار به جدایی از یکدیگر که از سوی شرع
نهی شده است.

نویسنده حنفی مذهب هدایه می گوید: انگشتر در دست راست کردن امری
شرعی است، ولی از آن جا که رافضیان چنین می کنند ما در دست چپ خود انگشتر
می کنیم.^{۸۱}

دیگری می گوید: هموار کردن قبور با زمین امری مشروع است ولی از آن جا که
رافضیه آن را شعار خویش قرار داده اند لذا ما از آن صرف نظر می کنیم و قبور خود را
بالا می آوریم.^{۸۲}

از همین جاست که متعصبان با انگیزه ای فرقه گرایانه به خطایی بزرگ گرفتار
می آیند و در آنچه خداوند جزء شریعت قرار داده، حکمی مخالف را به بدعت می نهند
و از این سخن پروردگار غافلند که: «وَلَا تَتَّبِعُوا لِمَا تَصِفُ السَّبِيحَةُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ
وَهَذَا حَرَامٌ لِعَقْرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الدِّينَ يَنْتَعِرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُلْحِقُونَ»^{۸۳}

۷۹- همان، ص ۲۵۳.

۸۰- همان، ص ۳۲۵.

۸۱- همان.

۸۲- همان، ص ۳۲۶.

۸۳- نحل/ ۱۱۶؛ تا بر خدا افترا بندهد برای هر دروغ که بر زبانان می آید مگر بعد که این حلال است و این
حرام. کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند.

چه بسا عالم مسلمانی که برای اظهار نظر یا به سبب فتوایی که آن را استنباط کرده، زندگی خویش را به عنوان بها پرداخته است، زیرا شمشیر سرکوبگر فرقه گرا بر جامعه تسلط داشته است. مولا ظهیر الدین اردبیلی را می بینیم که به اتهام تشیع محکوم به اعدام می شود، در حالی که هرگز شیعه نبوده است. تنها دلیل آن این بوده که به اعتقاد وی مدح صحابه بر منبر امری واجب نبوده است. لذا وی را دستگیر کردند و به دادگاه سپردند و دادگاه او را محکوم به اعدام کرد و حکم صادره در باره او اجرا شد و سراز تنش جدا گردید و دروازه زوئله قاهره آویخته شد.^{۸۴}

سلیمان بن عبد القوی معروف به ابر العباس حنبلی (۶۵۷- ۷۱۶هـ) از علمای حنبلی و از برجستگان روزگار خود بود و در بیشتر مدارس حنبلی مصر تدریس کرده بود، ولی از آن جاکه باقصیده ای حضرت علی(ع) را ستوده و نظر خود را پیرامون جلوگیری عمر از جمع آوری احادیث بیان داشته و آن را موجب درهم ریختگی و مفقود شدن احادیث دانسته بود، لذا به رافضی گری متهم و در قاهره تعزیر شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به زندان افکنده شد و از وطنش تبعید و از تدریس محروم گشت و از آنچه به وی نسبت می دادند تعجب می کرد، در حالی که می گفت:

حنبلی رافضی ظاهری اشعری إنها احدى الکبر^{۸۵}

آورده اند که محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ در زمینه اختلاف فقها کتایی نوشت و در آن از آوردن آرای امام احمد بن حنبل خود داری کرد، زیرا او را بیش از آن که فقیه بدانند محدث می شمرد. این کار حنبلیان را خوش نیامد، لذا از او پیرامون حدیث جلوس بر عرش پرسش کردند و او آن را محال دانست و چنین سرود:

سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ أُنَيْسٌ وَلَا لَهُ فِي عَرْشِهِ جَلِيسٌ^{۸۶}

از این پس، دیگر مردم در کنار او نمی نشستند و بر او وارد نمی شدند و دوآتهای

۸۴- همان، ص ۲۵۹، به نقل از شلوات الذهب، ج ۷، ص ۱۷۴.

۸۳- همان، ص ۲۶۰ به نقل از تاریخ علماء بغداد، ص ۵۹.

۸۶- پاك است خدایى كه انیسى ندارد و در عرش او همنشینى برایش نیست.

خود را به سوی او پرت می کردند. هنگامی که خانه نشین شد آن قدر سنگ به خانه او انداختند که تلی از سنگ در خانه او دیده می شد.^{۸۷}

این قسمتی از فجایع به بار آمده از خط تعصب و سرکوب فرقه گرایانه بود که اگر نمی بود، بینش و فداکاریهای مخلصانی که خط آگاهی و آزادی و فضای باز را در تاریخ اسلامی ما رقم می زدند، می رفت که صفحات تاریخ امت را بپوشاند. مانیز هم اکنون باید همین خط را پی بگیریم و آن را در زندگی خود زنده گردانیم و در برابر کسانی بایستیم که می خواهد در روزگاری که امت اسلامی بیش از هر زمان دیگر نیازمند یکپارچگی و پیوند برای رویارویی باستیز فرهنگی و خطر دشمنان است، بار دیگر آن فجایع فرقه گرایانه را باز بیافرینند.

اندیشه باز در میان مذاهب اسلامی

چه عاملی موجب پیوند يك مسلمان با مذهب یا امامی خاص می شود؟ و چه عاملی موجب می شود يك مسلمان به این اندیشه یا آن شیوه ملتزم گردد؟

فرض آن است که انگیزه و عنصر پیوند همان حقیقت جوئی و رسیدن به نظیر صحیحتر از نظر عقیدتی و شرعی است، تا بدین ترتیب برائت ذمه حاصل گردد و خشنودی پروردگار متعال به دست آید. زیرا هنگامی که يك مسلمان آگاهی می یابد و دیده به روی زندگی می گشاید در اعتقاد اسلامی و تعیین جزئیات احکام آن با شیوه ها و طراز تفکرهای گوناگونی روبرو می شود و در هنگام ظهور اختلاف، برخلاف آنچه که فرقه «مصونه» می پندارند حق تنها یکی است و اگر پیرامون يك مسأله بیش از يك نظر وجود داشت ناگزیر تنها یکی از آنها حق و بقیه باطل است، در حالی که نسبت صواب و خطای آراء و نظریه ها نسبی است و رأی صحیح و صحیحتر و صائب و اصواب وجود دارد، البته با چشم پوشی از معذور بودن مخطی، زیرا مادامی که مجتهدی همه

۸۷- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۰۵.

توان خود را به کار بندد اگر به نتیجه رسد در پاداش واگر خطاکند يك پاداش خواهد داشت.

در این هنگام از فرد مسلمان انتظار می رود به بررسی و پژوهش مذاهب و طرز تفکرهای مطرح در عرصه اسلامی بپردازد و باتکیه بر عقل و اندیشه خود و با در پیش گرفتن استدلال و به دست آوردن اطمینان بکوشد تا یکی از این مذاهب و طرز تفکرها را برگزیند، و این مستلزم دو امر است:

اول : به دست دادن فرصت و ایجاد زمینه برای آگاهی یافتن از آراء و مذاهب مختلف با ایجاد فضای فکری - فرهنگی برجامعه تا شخص از خلال آن بتواند به همه تزا و نظریه ها آگاهی یابد و این همان چیزی است که در دوران نخستین اسلامی متداول و شناخته شده بوده است، زیرا در آن روزگار جلسات صدور فتوا و تدریس در مساجد عمومی بر اساس تعدد مذاهب و ائمه رواج داشت و جلسه های مناظره و گفتگو برپا می شد و کتابهای عقاید، حدیث و فقه بر اساس مذاهب و مکاتب گوناگون متداول بود. طبیعتاً آزادی فکری و فرهنگی حق طبیعی هر انسان و اصلی اساسی از اصول اسلامی است و اگر این آزادی فکری از میان برود و يك مذهب یا طرز تفکر بر جامعه سیطره یابد و سایر مذاهب را سرکوب کند، يك مسلمان دیگر نمی تواند از صحت گزینش خود در مذهبی که به گونه ای غیر مستقیم به او تحمیل شده، مطمئن شود.

دوم : توجه شخص مسلمان به بحث بی طرفانه دویی او از انگیزه های برخاسته از تعصب و سودجویی، زیرا بسیاری از افراد انگیزه ای برای بحث و پژوهش ندارند و به عقاید خانوادگی و اعتقادات حاکم برجامعه و محیط خویش بسنده می کنند. حتی اگر ما از این مسأله و مسئولیت انسان در برابر خویش در جستجو کردن حق برای پیروی و التزام بدان در گذریم، باز هم مسأله دیگری به چشم می خورد که باموضعگیری انسان نسبت به دیگران و صادر کردن حکم برای اعتقادات و مذاهب ایشان در ارتباط است، زیرا این صحیح نیست که کسی از روی جهل و شتابزدگی و بدون آگاهی نسبت به دیگران قضاوت کرده و حکم صادر کند. خداوند می فرماید : « ولا

تَغْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۝ ۸۸

از مهمترین عوامل کشمکش و سوء تفاهم پیروان مذاهب اسلامی نسبت به يك ديگر جهل متقابل و نداشتن اندیشه باز حتی در میان خود دانشمندان و رهبران است، زیرا هر يك از دو طرف نسبت به طرف ديگر موضوعی منفی و خود بینانه دارد و در بررسی موضع خود و اطمینان از درستی آن خویش را به زحمت نمی اندازد و گویی که در سوء ظن خود نسبت به ديگران و داوری نادرست در باره ایشان در برابر خدا مسئول نیست یا از نتیجه این موضع نا آگاهانه و خطرات و پیامدهای آن بريك پارچگی امت و فشردگی صفوف آنها اطلاعی ندارد.

همین جهل و تنگ نظری میان مذاهب، عاملی است که به دشمنان و مغرضان فرصت می دهد که از آب گل آلود ماهی بگیرند و آبروی هر يك از مذاهب را در برابر مذهب ديگر از میان ببرند و هر فرقه ای را در برابر فرقه ديگر بسیج کنند.

یکی از علمای لبنانی در بیان نقش جهل در ریشه دار کردن اختلاف فرقه ای میان تسنن و تشیع چنین می گوید :

«به نظر من، بسیاری از مسلمانان اگر از اعتقادات تشیع آگاهی یابند جز دوستی و برادری آنها را به دل نخواهند گرفت. یکی از مردم عراق به من سخنانی گفت که مضمون آن چنین است: ترکها لشکر خود را در حمایت از عراق و برای مقابله با انگلستان از سوی بصره وارد جنگ بزرگ کردند. در لشکر آنها کسانی از ديار بکر و موصل بودند که باشیعه آشنایی نداشتند و هنگامی که تقید علما و شیعیان را نسبت به نماز و عبادت ديگر و نیز خلوص آنها را در دفاع از موجودیت اسلام و جانفشانی آنها را در دفاع از دین خود مشاهده کردند به یکدیگر چنین می گفتند: ماشیعه را نمی شناختیم، پس اگر اینها شیعه اند همه ماشیعه ایم. شگفت تر از این، سخن یکی از فضلا به نقل از یکی از اعلام شیعه است که او از مردی نابلسی برای من چنین نقل

* اسراء / ۳۶: از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه بدان بازخواست کنند.

می کرد: ما باریختن خون شیعیان به خدا نزدیکی می جستیم و اکنون بادوست داشتن شیعیان به خدا نزدیک می شویم».^{۸۹}

در این جا اشکال عمیق به نظر می رسد که به شیوه های تحصیلی حوزه ها، دانشگاهها و مراکز دینی نهفته است، زیرا هر يك از این مراکز تنها به تدریس گونه ای خاص از عقاید و فقه و علوم دینی بسنده می کنند و گرایشها و مذاهب دیگر را نادیده می گیرند. خطرناکتر آن که هر يك از این مراکز دینی طلاب خود را با تمسخر و بی اعتبار کردن و تبلیغات سیاه علیه مراکز دینی که عقیده ای متفاوت با آنها دارند، می شورانند. بدین ترتیب طلاب علوم دینی با اندیشه ای بسته و ذهنیتی محدود و ناآگاه نسبت به آرای دیگران و با داشتن تعصب علیه ایشان از حوزه خارج می شوند.

تاریخ برای ما روایت می کند که استاد شیخ محمد عبده پیش از گرفتن مدرک تدریس چنین صلاح دید که کتابهایی را با برخی از طلاب مطالعه کند. از آن جمله کتاب و حاشیه «شرح العقاید النسفیة» اثر تفتازانی بود، وی در اثنای مطالعه این کتاب به خود اجازه داد در پاره ای مسایل کلامی، مذهب معتزلی را بر مذهب اشعری ترجیح دهد و در پی آن در ازهر جنجالی به پاشد و خبر به مرحوم شیخ علیش کبیر رسید. وی مردی تند مزاج، زود خشم و متعصب در باورهای خود بود. او از شنیدن این خبر پریشان و آشفته شد و بیکی در پی شیخ محمد عبده فرستاد و با او به درستی سخن گفت و جماعتی از طلاب و علمای ازهر از شیخ علیش طرفداری کردند، تا آن جا که شیخ عبده به هنگام از ترس حمله متعصبان پیوسته چوبی با خود داشت.^{۹۰}

علامه شیخ محمد جواد مغنیه در مقاله ای که مجله «رسالة الإسلام» مصر در اکتبر سال ۱۹۵۲ آن را چاپ کرده به این مسأله مهم اشاره کرده می گوید: شریعت اسلام از وهم و خیال برنخاسته بلکه اصولی دارد که دو مسلمان با هر عقیده ای در آن

۸۹- الحقائق فی الجوامع والفوارق، ص ۱۲.

۹۰- رسالة الإسلام، شماره ۴، سال ۲، ص ۳۵۷.

باید یکدیگر اختلافی نخواهد داشت و اختلاف میان مذاهب از فروع این اصول و آنچه از آن بیرون می آید ناشی شده است، لذا پیوند میان مذاهب اسلامی همان پیوند میان دو شاخه برآمده از یک ریشه است.

اگر ما می خواهیم بدانیم که در میان مذاهب تنها این مذهب در شیوه استخراج حکم از منبع برحق است، باید همه عقاید گوناگون پیرامون این حکم را بدانیم و باشیوه ای بیطرفانه و با چشم پوشی از گوینده و پایگاه علمی و دینی او به بررسی آن پردازیم و سپس به نتیجه آن به گونه ای اصولی و منطقی حکم کنیم، آن هم به نحوی که اگر یک بیگانه از آن آگاهی یابد قانع شود که این، نتیجه قطعی آن اصل است و بدین ترتیب از کسانی خواهیم بود که سخنان گوناگون را می شنوند و بهترین آن را برمی گزینند.

اما کسی که از مذهبی آگاهی می یابد، بدان ایمان می آورد و در آن تعصب می ورزد، آن هم صرفاً بدین سبب که دین آبا و اجدادی اوست و سایر مذاهب را بدعت و گمراهی می داند، در حقیقت مصداق این آیه کریمه است که می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»^{۹۱}.

چه تفاوتی میان فردی است که عمر خود را در حفظ معتقدات و آموزشهای پدران خود سپری کرده و ذره ای از آن پافراتر ننهاده با فردی که نه درسی خوانده و نه نوشته و تنها از خانه و محیط خود عادات و معتقداتی را به دست آورده است؟ چه تفاوتی میان این دوست تا گفته شود این عالم و آن جاهل است؟

عالم کسی نیست که به آرای خود و اعتقادات پدرش مطمئن باشد و قدرت کافی در گفتگو و بحث داشته باشد، بلکه عالم کسی است که میان خود و عاطفه خود جدایی قایل باشد و مطلقاً آزاد بیندیشد و در هیچ رأیی تعصب نوزد و در برابر هر رأیی موضعی شك آلوده و سئوالی برانگیز داشته باشد، هر چند طرفداران آن فراوان بوده و گذشتگان بدان ایمان آورده باشند.

۹۱- بقره / ۱۷۰؛ چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما به

همان راهی می روم که پدرانمان می رفتند. حتی اگر پدرانمان به خرد و گمراه بوده اند.

احترام يك عالم به احترام او نسبت به حقیقت سنجیده می شود. حقیقت، گم‌شده عالم است، هر کجا که آن را بیابد. تجربه ثابت کرده است که یافتن تخصص در هر دانشی نیازمند اطلاعات عمومی و آگاهی از نظریه ها و اصول دانشهای گوناگون است، پس چگونه انسان می تواند در علمی متخصص باشد و در آن تنها به قول يك عالم بسنده کند و حال آن که بسیاری از علما با آن مخالفند؟ من باطمینان می توانم بگویم که آگاهی برخی از بیگانگان نسبت به تاریخ، شریعت، رجال و عقاید اسلامی بیش از بسیاری از فارغ التحصیلان از هر و نجف است. جای شگفتی است که در دانشگاه تاریخی و با عظمت که یکی در عراق و دیگری در مصر است به پژوهش يك موضوع بپردازند و يك هدف یعنی نشر شریعت اسلامی را دنبال کنند و نسبت به یکدیگر همیاری و همشناسی نداشته باشد.

در کتابهای شیعه امامیه اجتهاداتی دیده می شود که حتی علمای خاص سنی از آن آگاهی ندارند و اگر از آن آگاهی بیابند اعتمادشان به شیعه و تفکر شیعی افزایش می یابد، چنانکه در باره کتابهای اهل سنت نیز مسأله به همین شکل است. آگاهی هر گروه از داشته های گروه دیگر خواه ناخواه از قویترین انگیزه های هموار کردن راه نزدیک شدن برادران به یکدیگر است .

قرنها پیش از شیخ مغنیه، علامه شاطبی (در گذشته به سال ۷۹۰ هـ) این زنگ خطر را نواخت و چنین گفت: « عادت دادن طلبه به این که تنها از يك مذهب آگاهی یابد شاید موجب نفرت و انکار او نسبت به مذاهب دیگر شود، مادامی که از دلایل آنها اطلاع نیافته است و این خود سبب آن شود که در اعتقادش نسبت به فضیلت ائمه بر همه مردم متزلزل گردد ^{۹۲} .

جهل مسلمانان نسبت به یکدیگر تا بدان جا رسید که برخی از متعصبان معتقد شدند میان شیعیان و دیگر مسلمانان اختلافی طبیعی وجود دارد و شیعیان در پایین

۹۲- ملا بجز فیه الخلاف بین المسلمین، ص ۵۷.

پیکر خود دُم دارند. آیا انسان از این جهل افراطی و تعصب کینه توزانه بخندد یا بگریزد؟ در این زمینه لطیفه ای است که اصفهانی در « محاضرات » آن را نقل می کند: فردی در حضور جعفر بن سلیمان شهادت به کفر کسی می داد و می گفت: او معتزلی، ناصبی، حروری، جبری و رافضی است. او به علی بن خطاب (ع) و عمر بن ابی قحافه و عثمان بن ابی طالب و ابو بکر بن عفان و حجاج که کوفه را بر سر ابو سفیان ویران کرد دشنام می دهد. او با حسین بن معاویه در روز قطانف جنگید. جعفر بن سلیمان به او گفت: خدا تو را بکشد، نمی دانم به کدام علم توحسادات ورزم؟ به دانش تو در انساب یا ادیان یا فرق؟

برخی از نویسندگان و متفکران در دامن زدن به جهل و تبلیغات گمراه کننده هر مذهب علیه مذاهب دیگر نقشی برانگیزاننده دارند، زیرا این نویسندگان از این مذهب یا آن فرقه چهره ای نادرست و آکنده از جهل و مغالطه به دست می دهند و علت آن یا غرض ورزی خود نویسنده است یا تکیه او به منابع دشمن در موضوع مورد بحث و یا کوتاهی او در کاوش و پژوهش. برای مثال هنگامی که یک خواننده از کتاب « کشف الظنون علی أسامی الکتب والفنون » نوشته شیخ مصطفی بن عبد الله حنفی (۱۰۱۷ هـ - ۱۰۶۷ هـ) معروف به حاجی خلیفه آگاهی می یابد، آن را در موضوع خود یک منبع و مرجع به شمار خواهد آورد، زیرا این کتاب گواه وسعت اطلاعات نویسنده آن و موشکافی او در کتب و شاخه های مختلف معارف است. ولی همین خواننده هنگامی که می بیند نویسنده، دو مذهب شیعه امامیه و شافعی را به گونه ای غریب با هم در می آمیزد دچار شگفتی می شود. اینک به متن کتاب مراجعه می کنیم:

کتابهایی که در مذهب امامیه تألیف یافته است و به مذهب ابن ادریس یعنی شافعی رحمه الله منسوب است فراوان می باشد که از جمله آنها شرایع الاسلام، الذکری والقواعد، النهایه و... است.

او در تفسیر شیخ طوسی فقیه می گوید: او ابو جعفر محمد بن حسن طوسی فقیه شیعی شافعی است. او به مذهب شافعی (در گذشته به سال ۵۶۰ هـ) منتسب بوده

و کتاب خود را «مجمع البیان لعلوم القرآن» نامیده است.^{۹۳}

این در هم آمیختگی و خطای نویسنده کشف الظنون که ناشی از ضعف اطلاع با عدم دقت او در بحث بوده، به نظری تبدیل شده که برخی از نویسندگان همروزگار ما نظیر «صبحی محمصانی» که در باره مذهب تشیع قلم می زند، بدون بحث و بررسی آن را نقل می کنند. محمصانی می گوید: «این مذهب در فروع فقه با مذهب شافعی اختلاف چندانی ندارد»^{۹۴}.

حتی کسانی که در فرق و مذاهب نوشته هایی دارند. بیشتر کتابهایشان با قواعد تحقیق و بی طرفی و پژوهش منطبق نیست، چنان که کتابهای «الفرق بین الفرق» ابو منصور بغدادی و «ملل و نحل» شهرستانی «تبصیر» اسفرائینی «الفصل» ابو حزم ظاهری این چنین است.

رازی در باره کتاب «ملل و نحل» شهرستانی می گوید: «این کتاب به زعم نویسنده اش مذاهب جهانیان را معرفی کرده، ولی به این کار نپرداخته است، زیرا مذاهب اسلامی را از کتابی به نام «الفرق بین الفرق» از تصانیف استاد ابو منصور بغدادی نقل کرده است. این استاد در برابر مخالفان به شدت متعصب بوده است و شاید مذهب آنان را به درستی نقل نکرده باشد. شهرستانی فرق اسلامی را از این کتاب بر گرفته و به همین سبب در بیان این مذاهب با نقصان روبروست»^{۹۵}.

شیخ محمود شلتوت شیخ جامع الازهر این توجه را در باره کتب فرق چنین بیان می دارد: «بیشتر کسانی که در باره فرق اسلامی قلم زده اند از روحیه منفور تعصب متأثر بوده اند و از همین روی کتابهای ایشان میان مردم يك آیین آتش دشمنی و کینه را بر می افروزد. هر يك از این نویسندگان به مخالفان خود تنها زاویه، یعنی سبک شمردن رأی و احماقانه دانستن عقیده ایشان می نگرند و لذا هرکس منتصف باشد نباید

۹۳- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۲۸۶-۱۲۸۱.

۹۴- المهادی الشرعية والقانونية، ص ۳۱.

۹۵- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج ۵، ص ۳۵.

نظرش را در باره هر يك از فرقه ها جز از منابع آنها برگیرد تا نظرش به درستی نزدیکتر و از نا درستی دورتر باشد»^{۹۶}.

سبکی در طبقات هنگام گفتگو از کتاب «ملل و نحل» شهرستانی می گوید: «کتاب ابن حزم مفصلتر از آن است، ولی پراکنده است و نظمی ندارد. این کتاب از مقام ائمه اهل سنت کاسته و به اشاعره اموری را نسبت داده که از آن مبرایند. به علاوه ابن حزم خود از علم کلام همانند اهل آن، چنان که باید اطلاعی ندارد»^{۹۷}.

کتابهای خاور شناسان در گمراه کردن اندیشه مسلمانان و مخدوش کردن دیدگاه آنان نقشی منفی داشته و چنان که معروف است در آن سوی حرکت خاور شناسی اهداف سیاسی مغرضانه ای دیده می شود که پراکندن جمع امت اسلامی و ریشه دار کردن اختلافات یکی از بارزترین این اهداف است و خاورشناسان می کوشند آن را به گونه ای فرهنگی به اجرا در آورد. به همین سبب کتابهای ایشان در باره مذاهب و فرقی در خدمت این هدف است و جای تأسف آن که کتابهای این عده برای برخی از نویسندگان مسلمان در ارزیابی جریانها و مکاتب اسلامی منابع و مرجع می باشد.

شگفت این که پاره ای از نویسندگان خود اعتراف دارند که از آراء طرف مقابل هیچ گونه اطلاعی ندارند، ولی با این وجود به خود اجازه می دهند که نسبت به طرفی که از دلایل آن آگاهی ندارند داوری کنند و موضع مخالف بگیرند، این خلدون در مقدمه مشهور خود عدم تمایل و نخواندن کتابهای برخی از مذاهب همچون شیعه و خوارج را اعلام می دارد، ولی با این وجود آنها را ارزیابی می کند و به ایشان تهمت و طعن می زند. نص سخنان او چنین است:

«نظیر این خوارج اندکند و توده مردم به مذاهب ایشان روی نیاورده اند بلکه به انکار و سرزنش بیشتر آنها پرداخته اند. ما چیزی از مذاهب ایشان نمی دانیم و

۹۶- همان، ص ۳۶.

۹۷- همان، ص ۳۷.

و کتابهایشان را نقل نمی‌کنیم. آنها اثری از خود ندارند، مگر در سرزمینهای خویش. کتابهای شیعه در سرزمینهای ایشان و جایی است که حکومت‌های آنها در مغرب و مشرق و بین برپاست و خوارج نیز چنین اند و هر يك، کتابها، تألیف و آرایبی در فقه دارند که عجیب است».

ما هم اکنون در عصر دانش و شناختی زندگی می‌کنیم که کنج‌کاوی انسان برای آگاهی از رموز هستی و زندگی و شناخت اوضاع ملت‌ها و قباایل دور افتاده رو به فزونی است. به این ترتیب آیا صحیح خواهد بود که ما یکدیگر را نشناسیم و هر يك درهای مذهب و معتقدات خود را در برابر گسترش معلومات خویش با بررسی سایر آراء و مذاهب و آگاهی از جریانها و مکاتب اسلامی گوناگون ببندیم؟

همان گونه که بر هر توانای روشن بینی شایسته است که در راه کسب شناخت و آگاهی بکوشد، پیروان مذاهب نیز باید در راه معرفی مذاهب خویش و تبیین نقطه نظرهای خود گام بردارند تا تهمتها و شبهات رفع شود، زیرا مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند.

قلمرو فکری ما با جمود و در لاک خود فرو رفتن و سرکوب درگیر است و ما باید جنبشی فرهنگی - فکری - پاک‌کنیم تا بدین وسیله به اندیشه‌ی باز علمی و آزادی فکری و رقابت آگاهانه و هدفدار دست یابیم و در نتیجه نیروها و استعدادها شکوفا شود و اندیشه‌ها و آراء متبلور گردد و از این راه از نقاط مثبت همه مذاهب اسلامی بهره گیریم تا از اسلام بزرگ برای جهانیان چهره‌ای درخشان ارائه دهیم و شالوده فرهنگ جدید اسلامی را که توده‌های امت ما با امید و اشتیاق منتظر آنند، پی ریزیم.

ما نیازمند مراکزی علمی و فکری هستیم که در آن مسایل دینی و معیشتی در پرتو مذاهب مختلف اسلامی بررسی شود، چنان که نیازمند مراکز و کنفرانسها و میزگردهایی تخصصی هستیم که پیرامون موارد اتفاق و اختلاف فرقه‌های اسلامی با روحیه‌ای برادرانه و بی طرفانه، بحث شود.

منابع مورد استفادہ

نام نویسندہ	نام کتاب
	۱- قرآن کریم .
مجتبی اللاری	۲- اصول العقائد في الإسلام، ج ۱ .
جعفر سبحانی	۳- معالم التوحید في القرآن .
دکتر احمد شرباصی	۴- موسوعة الفداء في الإسلام، ج ۲/۱ .
شیخ عبد الحسین امینی	۵- الغدير، ج ۲ .
حسن صفار	۶- مسؤولية الشباب .
دکتر احمد شلبي	۷- أديان الهند الكبرى .
سیّد محمد شیرازی	۸- الصياغة الجديدة .
جرج جرداق	۹- بين علي والثورة الفرنسية .
شیخ ابو الحسن ندوی	۱۰- ماذا خسر العالم بأخطا المسلمين .
سیّد محمد حسین طباطبائی	۱۱- الميزان في تفسير القرآن .
سیّد قطب	۱۲- في ظلال القرآن، ج ۱ .
دکتر احمد شلبي	۱۳- الإسلام .
ابن اثیر	۱۴- الكامل في التاريخ ج ۳/۲ .
سیّد محمد حسین فضل اللہ	۱۵- الإسلام ومنطق القوة .
منیر مشفق	۱۶- الفكر الإسلامي المعاصر والتحديات .
سیّد محمد شیرازی	۱۷- الفقه - الجهاد .
شیخ حسین علی منتظری	۱۸- درسهایی از ولایت فقیه، ج ۲ .
ناصر مکارم	۱۹- القواعد الفقهية، ج ۴ .
دکتر حسین الحاج حسن	۲۰- النظم الإسلامية .

شيخ باقر شريف قرشي

سيد حسن قبانچي

حضرت علي (ع)

حرّ عاملي

انور الجندي

شيخ محمد باقر مجلسي

علي محمد علي دخيل

دكتور احمد شليبي

علي الخاقاني

گروهی از علمای مجاهدين

سيد محمد تقی حکيم

سيد محمد تقی مدرسی

سيد محمد بحر العلوم

سيد محسن الامين

محمدی ری شهری

فيض كاشاني

كليني

دكتور يوسف قرضاوی

فهمی هویدی

شيخ اسد حيدر

دكتور محمد سعيد بوطي

دكتور احمد شليبي

٢١- النظام السياسي في الإسلام .

٢٢- شرح رسالة الحقوق، ج ٢ .

٢٣- مجلة عالم الفكر، شماره ٤، مجلد ١ .

٢٤- نهج البلاغة .

٢٥- وسائل الشيعة، ج ١١ .

٢٦- قضايا العصر ومشكلات الفكر .

٢٧- بحار الأنوار .

٢٨- أئمتنا، ج ١ .

٢٩- اليهودية .

٣٠- شعراء الغري، ج ٢ .

٣١- مجلة دراسات وبحوث، شماره ٧، سال ٢ .

٣٢- الأصول العامة للفقهاء المقارن .

٣٣- الفكر الإسلامي، مواجهة حضارية .

٣٤- الإجتهد أصوله واحكامه .

٣٥- دائرة المعارف الإسلامية الشيعية، ج ٣ .

٣٦- ميزان الحكمة .

٣٧- المحجة البيضاء، ج ٣ .

٣٨- اصول الكافي، ج ٢ .

٣٩- الصحوة الإسلامية بين الجحود والتطرف .

٤٠- القرآن والسلطان .

٤١- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة .

٤٢- السلفية مرجلة زمنية مباركة لامذهب اسلامي

٤٣- المسيحية .

- ٤- قصة الديانات .
 ٤- مجلة العربي الكويتية شماره ٣٤٨ .
 ٤- موسوعة الفلسفة، ج ٢ .
 ٤- أبحاث في الملل والنحل .
 ٤- حياة الإمام موسى بن جعفر .
 ٤- أضواء على السنة المحمدية .
 ٤- إسلامنا .
 ٥- الشيعة في الميزان .
 ٥- السنة والشيعة ضجة مفتعلة .
 ٥- تاريخ الفرق الإسلامية .
 ٥- فصول من السياسة الشرعية .
 ٥- فصول من السياسة الشرعية .
 ٥- الفصول المهمة .
 ٥- الوهابية في الميزان .
 ٥- هذي هي الوهابية .
 ٥- الفكر الإسلامي في تطوره .
 ٦- مالا يجوز فيه الخلاف بين المسلمين .
 ٦- التربية الإسلامية ومدرسة حسن البنّا .
 ٦- معجم رجال الحديث .
 ٦- الإسلام بين السنة والشيعة .
 ٦- الحقائق في الجوامع والفوارق .
 ٦- مجلة رسالة الإسلام ، شماره ٤ ، سال ٢ .
- سليمان مظهر
 دكتور عبد الرحمن بدوي
 جعفر سبحاني
 شيخ باقر شريف قرشي
 محمود ابو ربه
 مصطفى رافعي
 شيخ محمد جواد مغنیه
 دكتور عزالدین ابراهيم
 شيخ محمد خليل الزين
 منظمة الإعلام الإسلامي
 عبدالرحمن عبدالحالق
 سيد عبدالحسين شرف الدين
 شيخ جعفر سبحاني
 شيخ محمد جواد مغنیه
 دكتور محمد بهي
 شيخ عبدالجليل عيسى
 دكتور يوسف قرضاوى
 سيد ابو القاسم خونى
 هاشم الدفتر
 شيخ حبيب ابراهيم
 دار التقريب بين المذاهب الإسلامية

فهرست

مقدمه دکتور محمد فتحی عثمان.....	۵
مقدمه مؤلف.....	۲۹
فصل اول / انسان ودین.....	۳۳
به ارث بردن دین.....	۳۸
گزینش دین.....	۴۱
قداست دین.....	۴۳
انتشار ادیان.....	۴۶
در دین اکراه نیست.....	۴۸
چگونه اسلام گسترش یافت؟.....	۵۵
اسلام وآزادی دینی.....	۶۳
آزادی عبادت وقوانین.....	۶۵
احترام به ادیان وپیروان آن.....	۶۹
گفتگو ، زبان رفتار.....	۷۷
قرآن ، مکتب گفتگو.....	۷۹
نگاهی به قرن دوم.....	۸۱
چشم اندازی از قرن سوم.....	۸۴
مقایسه ادیان.....	۸۹
فصل دوم / چند گونگی ووحدت.....	۹۳
چند گونگی در زندگی انسان.....	۹۵
واقمیت اختلاف در زندگی اسلام.....	۹۶
درجات ایمان.....	۱۰۰

۱۰۵.....	سطح شناخت و آگاهی.....
۱۰۶.....	میان موسی و خضر.....
۱۱۲.....	میان داود و سلیمان.....
۱۱۶.....	اختلاف فقها در فتوا.....
۱۱۹.....	اختلاف منافع.....
۱۲۱.....	سخنی پیرامون وحدت.....
۱۳۰.....	الفت ومحبت.....
۱۳۱.....	قطع رابطه و دوری.....
۱۳۳.....	معایب اختلاف وجدایی.....
۱۳۵.....	بیدار مؤمنان بایکدیگر.....
۱۴۵.....	ترور فکری ، هرگز.....
۱۴۸.....	آزادی عقیده.....
۱۵۰.....	آزادی اندیشه.....
۱۵۲.....	سعه صدر و احترام به اندیشه.....
۱۵۶.....	تعصب و احتکار حق.....
۱۵۷.....	تراژدیهای ترور فکری.....
۱۵۸.....	وحدت و ترور فکری.....
۱۶۳.....	فصل سوم / تعدد فرقه ها.....
۱۶۵.....	ادیان و تعدد فرقه ها.....
۱۶۵.....	فرقه های یهود.....
۱۶۸.....	شاخه های بودیسم.....
۱۶۹.....	ادیان و فرقه های دیگر.....
۱۷۰.....	مذاهب اسلامی.....
۱۷۲.....	عوامل و اسباب.....
۱۷۲.....	اول - عامل فکری.....
۱۷۴.....	دوم - عامل سیاسی و سوجدجویی.....
۱۷۷.....	سوم - عامل خارج.....

۱۸۲.....	رابطه مذاهب با یکدیگر.
۱۸۵.....	مذاهب اسلامی : اصول مشترك.
۱۹۴.....	تکفیر ، هرگز.....
۲۰۰.....	خوارج بدعت گزاران تکفیر.....
۲۰۴.....	محنت خلق قرآن.....
۲۰۷.....	متعصبان و استفاده از سلاح تکفیر.....
۲۰۸.....	اهمیت تکفیر.....
۲۱۴.....	تعصب و سرکوب فرقه ای.....
۲۲۱.....	اندیشه باز در میان مذاهب اسلامی

آثار چاپ شده از مؤلف

- ۱- ولكل امة رسول به زبان سواحلى ترجمه شده است
- ۲- الصوم مدرسة الإيمان
- ۳- الرسول طريق الى القمة
- ۴- الحسين ومسؤولية الثورة
- ۵- رؤى الحياة في نهج البلاغة به فارسى ترجمه شده است
- ۶- الحسين رائد التضحية والفداء
- ۷- أئمة اهل البيت رسالة وجهاد
- ۸- الإمام المهدي امل الشعوب
- ۹- امام مهدي اميد ملتها
- ۱۰- رمضان برنامج رسالي
- ۱۱- المرأة مسؤلية وموقف
- ۱۲- مسؤلية المرأة
- ۱۳- المرأة والثورة
- ۱۴- مسؤلية الشباب به زبان سواحلى وهوسا ترجمه شده است
- ۱۵- اعلنا الولاء بالدم
- ۱۶- السجن احب اليّ
- ۱۷- حياة الأئمة والتاريخ المزيف
- ۱۸- كيف نقاوم الإعلام المضاد؟
- ۱۹- روياروى تبليغاتى

٢٠- كيف نقهر الخوف؟ به زبان فرانسوی ترجمه شده است

٢١- غلبه بر خوف

٢٢- كيف نقاوم الطغاة؟

٢٣- خطر السقوط

٢٤- رمضان وقضايا الثورة

٢٥- الجماهير والثورة

٢٦- الثورة والإرهاب

٢٧- فلنحطم الأغلال

٢٨- النفس منظر الخطر به زبان انگلیسی ترجمه شده است

٢٩- النضال على جبهة الثقافة والفكر

٣٠- التغيير الثقافي اولا

٣١- قراءة في فكر الامام الخميني به زبان فرانسوی ترجمه شده است

٣٢- رمضان دعوة لضيافة الله

٣٣- لكي لانحتقر انفسنا

٣٤- القلب حرم الله

٣٥- رسالة المجالس الحسينية

٣٦- الانانية وحب الذات

٣٧- معرفة النفس

٣٨- الشيخ علي البلادي القديحي

٣٩- التعددية والحرية في الإسلام

